



# خزان

مجله مطالعات زبان و ادبیات

در این شماره

- حوزه ادبی دکن
- مسعود سعد سلمان و ابوالفرج  
رونی
- ترجمه حدایق السحر
- فرهنگ «زفان گويا و جهان  
پویا»
- بر رسی نثر فارسی
- تفکر جدید در آسیای میانه
- آندیشه های نثر بیتمی مولانا

۳۹

شماره نخست سال هشتم

۷۵ - نور ۱۳۶۷

آکادمی علوم ج. ۱، مرکز زبان و ادبیات

انستیتوت زبان و ادب دری

# فهرست مطالب

نویسنده	مضمون	صفحه
دکتر حسین نایب	حوزه ادبی دکن و پیوسته گیهای آن	۱
دکتور نعمت زاده	بادب کشو و	۱۸
دکتور حسین بهروز	مسعود سعد سلمان و ابوالفرج رونی	۳۷
حسین فرمند	ترجمه حدایق السحر نسخه دیگری از فر هنگ	۴۵
پو یا فاریا بی	«زفان گویا و جهان پویا»	۵۰
ح.ب	بر رسی نثر فارسی (۲)	۵۳
پروفیسور بچکا	گزینہ دیوان مایل برنابادی (۲)	۷۰
	ایجاد طرز تفکر جدید در آسیای میانہ	۷۷
زلمی هیواد مل	مسافر مروت	
محبوبہ تیموری	اندیشہ های تربیتی مولانا جلال الدین بلخی	



# خزان

مجله دو ماهه

مطالعات زبان و ادبیات

شماره اول - سال هشتم  
حمل - ثور ۱۳۶۷

شماره اول - سال هشتم

محقق حسین نایل

## حوزه ادبی دکن و پیوسته گیهای آن با ادب کشور ما در سده سیزده

برای بررسی ادبیات عهد سیزده و معرفی آثار و سیمای ادبی آن، که به گونه گسترده تر و جامعتر صورت بپذیرد، به نوشته ها و مدارک پژوهشی مستقل و خاص آن عهد و یاد نامه های گوینده گان و نویسندگان که در همان برشگاه زمانی و یا پس از آن به نگارش آمده باشد، نیاز جدی احساس میشود، زیرا درین مقطع تاریخ و وطن ما که وضع اجتماعی تاحدی نابسامان بوده و خشکسالان ادب حکمروایی داشته است، به ندرت میتوان به چنین نوشته یانمبعی به آسانی دست پیدا کرد.

ممکن است جست و جو های پیوسته، گاه به گاه به بر آیند سود مندی بینجامد و سراغ نوشته یی و مدرکی درین زمینه به دست آید.

تذکره ((سخنوران چشم دیده)) اثریست ازین دست، که فی الجمله معلومات نیمه روشنی از وضع ادبی نیمه دوم سده سیزده و اوایل سده چارده، ازیک دایره ادبی کوچک وابسته به جامعه بزرگ ادب دری، برای ما ارائه میدارد.

مؤلف سخنوران چشم دیده که موجی جفا شده بین ساحل وهراتی الاصل است در ،

سر زمین هند زاده و پرورده شده است جداو ((آبادات)) نام با نادر شاه افشار از هرات به هند رفت و در لاهور مسکن گزید و بعداً مقیم نور محل از مضافات لاهور گردید. پدر مولف که بیش از صد سال عمر کرده به هفت زبان آشنایی داشته و خط را هفت قلم می‌نوشته و زبان فارسی درى را در خانواده حفظ نموده بود و زبان درى زبان مادری و زبان اول مولف میباشد.

مولف سخنوران چشم دیده که نامش تر لعلی‌شاه قلندر متخلص به ((ترکی)) است، خود را از بازماندهگان فردوسی میداند. او هم شاعر است و هم نویسنده و آثار متعددی به نظم و نثر نوشته که شماری از آن توفیق چاپ یافته‌اند.

او در روزگار شباب آثار و اشعار دوستان و شاعران چشم دیده را باز حمت فراوان جمع نمود و میخواست تذکره جامعی از آن تدوین نماید ولی آن همه نوشته و آثار گرد آورده شده، در حادثه دهلی از میان رفت و این پیشامد او را به غایت متالم و اندوه‌گین گردانید زیرا دیگران امکان برای او میسر نبود که بار دیگر آن لحظه‌های زودگذر را در یابد. و مجموعه‌ی بدن شایسته‌گی را فراهم نماید. حادثه دهلی یابۀ زبان خود مولف غدر دهلی، عبارت از شورش معروف هند علیه استعمار انگلیس است که در ۱۸۵۷ (۱۲۷۴ هـ) روی داد (تذکره نویسی در هند و پاکستان). مع‌الو- صف او برای ارضای خاطر خود که ازین جهت همواره ناآرام و نگران بود، در سن نودساله‌گی مجدداً به تدوین سخنوران چشم دیده دست یازید. گرچه دوستان و آشنایان و شاگردان او این بار نسبت زیادت سن، به این نیت او نظر مساعد ندادند، ولی او بدون توجه به مخالفت یاران پیرانه سر بامراجعه به محفوظات و داشته‌های خود کار نوشتن سخنوران چشم دیده را از سر گرفت. (۱)

سخنوران چشم دیده، اثر کوچکیست که در آن راجع به (۲۳۰) تن از گوینده گانیکه مولف آنان را به چشم دیده و از آن میان تعدادی شاگرد او بوده‌اند، گفت و گوهای کوتاهی به میان می‌آید. او خود گوید:

چو پنداز سفتن این سلكِ ترکی در نام سخن سنجان شم—مردم

بحمد الله کز اول تابه آخر به ذکر دوصد وسی راه—مردم

ترکی مدت بیست و هفت سال از روز گاران بخش اخیر حیات خود را در حیدر آباد دکن و در نزدیکی بادستگاه حاکمیت میر عثمان علی خان به سر آورد و در هنگام تالیف سخنوران چشم دیده به سن نود ساله‌گی در همانجا بوده و شا عرا ن آکده در تذکره او نیز حد اکثر حیدر آبادی‌اند . چون او تذکره خود را به ۱۳۳۲ هجری در نود ساله‌گی به اکمال رسانیده میتوان گفت که باید در ۱۲۴۲ هجری زاده شده باشد .

با این حساب مدت پنجاه و هشت سال یعنی فزونتر از نیمهٔ حیات او در سدهٔ سیزده واقع شده و میتوان او را یک چهرهٔ ادبی از نیمهٔ دوم سدهٔ سیزده به شمار آورد و در در تاریخ ادب این سده جایگاهش را تعیین نمود، چنانکه در تاریخ ادب سدهٔ ۱۴ نیز نمیتوان او را از نظر بنور داشت.

پرو دازندهٔ سخنوران چشم دیده، تاسی ساله‌گی به آموزش علم و ادب اشتغال داشت و پس از اکتساب مراتب دانشهای معمول و متداول، در (۱۲۷۲ هجری) به سیر انفس و آفاق توجه نمود و به گردش و سیاحت در سرزمین‌ها و شهرها و دیارهای مختلف و دور و نزدیک پرداخت و از آن میان سفری به کابل انجام داد و چند گاهی درین شهر به سر آورد. او در جریان این سفر دراز مدت خود با ملل و نحل‌گونه‌گون آشنایی به هم رسانید و در هر جای و هر قلمروی با اصحاب بینش و دانش و ادب به ملاقات و گفت و گو نشست و از هر گوشه‌ی توشه‌ی درزمینه‌های ادب و دیانت و تعلیمات اخلاقی فراچنگ آورد و تجاربی حاصل داشت، چنانکه دیوان گلشن معنی و فرخنده معروف به راماین، نواهان این سفر او ایندکه اثر دومی را به حکم والی ((نابه)) از حوالی پنجاب منظوم گردانید و حلهٔ مستمری را نصیب خود ساخت. (۲)

دوست و شاگرد ترکی، سید نواب جان تمنا بنارسی مقیم حیدرآباد که به زبان ((بهاشاه)) مهارت داشته و به زبان دری شعر می‌سروده، گزارش سفر بیست و دو ساله استاد خود را در اثری به نام ((مخزن ترکی)) به زبان ریخته (اردو) به نگارش آورده است که تاریخ آن از نامش به دست می‌آید (۱۳۲۷ هـ).

او را بار دیگر، پیرانه سرهوی سفر در دل راه یافت و این بار با قطار به سیاحت پرداخت و سر انجام در حدود (۱۳۰۵ هجری) به دیار دکن رخت کشید و در آن ملک ماندگار شد و به دربار آنجا نزدیکی پیدا کرد و تا هنگام تألیف سخنوران چشم دیده (ظاهراً آخرین اثر اوست) که مدت بیست و هفت سال میشود در آنجا متمکن بوده است.

ترکی هنوز هفده سال داشت که پدرش او را برای مشق و اصلاح شعر نزد گل محمد ناطق مکرانی شاگرد ساخت و او بعداً برای بهتر ساختن سخن خود شاگردی شهاب الدین و انقرا تیرا پذیرفت و پس از آن دست امام بخش صببایی به استادی بوسید و در محضر مولوی رکن الدین مکمل زانو زد و کلام خود را با اشارات این استادان سخن استواری بخشید و پایا به دار گردانید. همچنان برای آراسته‌گی شعر ریخته دامن میرعلی اوسط رشک را به چنگ آورد و در سیر باطن و تزکیه نفس و سلوک، مرید غوث علی‌شاه قلندر پانی پتی گردید. (۳)

او در شعر پارسی بدان پایه و مایه رسید که مردم صایب ثانی اش می‌گفتند و از طرف مقامات وقت هند، درجهٔ ساله‌گی به خطاب ((امیر الشعرا)) سر فزای یافت.

ناطق مکرانی، از سخنوران توانای عهدسیزده بود که به زبانهای بلوچی وارد و ودی شعر میگفت و دیوان اشعار دری او شامل قصاید و غزلیات، به وسیله جواهر سنگه جوهر، به نام ((جوهر معظم)) که ماده تاریخ نیز هست (۱۲۶۴ هـ) در کویته چاپ شده و چاپ دوم آن (۱۹۶۹) دیده شد. ناطق به سال ۱۲۶۴ هجری درگذشت.

این دو بیت زیبا از ناطق است:

لقب روز قیامت شب یلدا گردد      گر بیادش گذرد ظلمت کاشانه ما

\* \* \*

حاجت پرتو مهتاب نداریم که هست      صبح، فرش از کف سیلاب به ویرانه ما (۴)  
در باره شهاب الدین و انقهراتی عجالتا معلوماتی در دست نیست.

امام بخش صبیبی سنومین استاد ترکی، از بزرگان ادب دری در سر زمین هند در سده سیزده بود و اکثر از سخن سنجان، کلام خود را مانند ترکی نزد او اصلاح میکردند و او به آثار آنان تقریظ می نوشت. دیوان صبیبی به زبان دری توسط (( دین دیال)) به سال ۱۲۹۶ هجری در کانپور به چاپ رسیده و در بردارنده (۱۰) اثر او به نظم و نثر میباشد. نوشته های او در زمینه های علوم ادبی، دستور زبان، معما، شرح مشکلات آثار پیشینیان و نقد و جزا ینها ارائه یافته است. اشعار زیرین، بلاغت کلام، نازکی خیال و رنگینی شعر او را نشان میدهند.

کاهیدم ز بسکه من از درد انتظار      برگشتن نگاه تو از جا برد مرا  
من مرده لب تو و هر کس که وارسد      از ساده گی به پیش مسیحا برده مرا

\* \* \*

چون شرر حاصل ما، در گرو دست فناست      برق باریشه کند سر بدر از دانه ما

\* \* \*

که غبار دامن و گه وقف چو لنگاه اوست      کشمکش هانگر، از خاک مزار ما پرس  
لعل او جنبید و من موج میشم کردم لقب      چشم او گردید و من رطل گران نامیدمش

\* \* \*

در سینه آتش مشتعل، دردیده دریا موجزن      هر شعله دو زخ آفرین، هر موج توفان در بغل

\* \* \*

روز مرا صد ظلمت شبهای غم در آستین      صبح مرا صد کلفت شام غریبان در بغل (۵)

مولوی رکن الدین استاد چارم ترکی، در علم و ادب زبانزد بود و فتوایش از ملتان تا خراسان و بلخ و بخارا نفوذ داشت. او از مقام ممتازی دودربار ملتان دست کشید و مدت بیست و پنج سال به سیاحت و سیر انفس و آفاق گذراند و در فرجام به گوشه نشینی رو آورد و پس از حدود صد سال زنده گی در ۱۲۹۱ هـ روی از جهان بتافت (سلطان سخن ازین جهان شد).

گویند باری در منزل مبارک پدر فیضی، بر این هصرع: ((دچار شد نه گهی بامن آن جوان تنها))  
 مشاعره بزرگی برپا شد و هر کسی غزلی بدانگونه بر خواند و مکمل در توبت خود این مطلع را به زبان  
 آورد که مورد تحسین همگان واقع شد:

زدیم بر صف مزگان جان ستان تنها      طرف شدیم به این لشکر گران تنها  
 ترکی، آنجا که درباره مکمل صحبت میکند، از ملاقات شاه شجاع با واقف در لاهور یادآوری  
 مینماید و از شعر واقف لاهوری وصله شاه شجاع سخن به میان می آورد. (۶)

این مطلب ظاهراً باید اشتباه باشد زیرا وفات واقف در تذکره  
 ها (۱۱۹۵ هـ) دانسته شده در حالیکه شاه شجاع بعد از ۱۲۱۹ در عرصه سیاست ظاهراً  
 میشود و تا ۱۲۵۸ که به قتل میرسد میتوان در باره اش سخن گفت و بعید مینماید که دیداری  
 بین این دو شخص روی داده باشد.

اگر واقف قبل از ۱۱۹۵ شاه شجاع را دیده باشد در آن صورت موضوع پادشاهی او وصله  
 دادن به واقف صدق پیدا نمیکند. ممکن است ترکی این قصه را به دروغ از کسی شنیده باشد.  
 بدانگونه که یادآوری صورت گرفت، ترکی در دوران زنده گی نودساله خود نوشته های  
 فراوانی به نظم و نثر و به زبانهای دری وارد و وجود آورد که شماری از آنها به چاپ رسیده ولی  
 جز همین تذکره که آخرین اثر او خواهد بود (۷۵) سال پیش از امروز چاپ شده و از لحاظ  
 ناپیدایی حکم نسخه خطی را دارد، به دیگر اثرهای او دسترس میسر نگردیده است. اگر روزی  
 دیگر نوشته های او به دست آیند، میتوان نکته های بیشتری درباره زنده گی، دانش، برداشتها و  
 افاده ها و پیامهای او دانست و سخنهای بیشتری را جمع به او به قلم آورد و جایگاه او را در تاریخ ادب  
 وطن مشخص گردانید.

تصنیفات او به روایت خودش در سخنوران چشم دیده بدینگونه اند:

در زبان دری :

- فرخنامه معروف به رامین

- دیوان گلشن معنی

- ساقینامه

- مثنوی گلزار محبت

- رساله بدر حسین (نظم)

- مثنوی صوت سرمد

- سرور الناظرین (نثر)

- گلبانگ ترکی (نثر)
- دیوان سرمایه پیری
- مثنوی طول امل
- مثنوی شکراب
- مثنوی نازو نیاز
- سخنورا ن چشم دیده ((اثر مورد بحث))
- نسخه موسوم به پسمانده، شامل چندقطعه غزل که بعدا بدست آمده و مثنوی موسوم به
- ((ترانه حق)) که هر دو در پایان سخنورا ن چشم دیده به چاپ رسیده اند.

در زبان اردو :

- مثنوی گلزار شهادت
- مثنوی جلال اختر
- مثنوی سعد و جمیله
- تبسم گده
- تمسخر گده
- دیوان سرمایه حیات
- دیوان شباب

به گمان قوی سخنورا ن چشم دیده اثر آخر ترکی خواهد بود که تاریخ تالیف آن از نام اثر به دست می آید (۱۳۳۲ هـ) و شاید تاریخ چاپ آن نیز در مطبعه شمس الاسلام حیدر آباد دکن همین سال باشد و اما از تاریخ چاپ و تالیف دیگر آثار او تا الحال آگاهی لازم در دست نیست .

این اثر کوچک، در نظر اول چندا ن مهم نمی نماید، اما با کمی دقت و توجه در صفحات معدود آن، خواننده بمطالب جالب و اعتنا پذیری روبه رومیشود که در رابطه با ادب عهد سیزده و عهد چارده اسلامی از سود مندی و ارزش فراوانی بهره مند است و دقایق و لطایف دلپسندی را در بر دارد.

درین تذکره درباره دوسو سی تن شاعر دری پرداز که بیشتر اهل حیدر آباد دکن بوده اند و مولف شماری از آنان را در محافل ادبی و شعر خوانی دیده و همبزم آنان بوده و بشمار دیگر نسبت دوستی و یارابطة شاگردی با استاد داشته حرف میزند.

سخنان او در شناسایی سخنورا ن غالباً موجز و کوتاه است و به گونه تذکره نویسان دیگر،



زیاد به زنده گی نامه نامو آوردن ساژادها و سالمرگها، مگر به ندرت توجه نشان نمیدهد و بدین رابطه گاه گاه به تخمین که ازدیدن معلوم میشود سخن میگوید .

این نکته به جای خود قابل توجه است که در آن برشگاه زمانی یعنی سالهای ربع اول سده چهارده هجری در نقطه یی از سرزمین پهناور هند آنروز (حیدر آباد دکن)، بازار شعر و ادب دری به این اندازه گرم و باروتی بوده که نزدیک به دو صد تن شاعر به پاسداری از شعر و ادب دری اشتغال داشته اند و مشعل سخن دری را در آن جافروزان نگاه میگردانند.

از میان بیش از دو صد تن شاعر حیدر آبادی که در سخنوران چشم دیده یاد شده اند، شاید نام شمار معدودی از آنان در تذکره های دیگر به ذکر آمده باشد و بقیت آنرا فقط همین اثر است که به ما می شناساند و نمونه های مختصری از آثارشان را در دسترس مایگذارد و این امر از نگاه تاریخ ادب کشور ما ارزش نمایانی دارد و به آن غنای بیشتری میبخشد، زیرا ممکن است نکات دلچسپی از گفته های آنان به دست آید که ادبیات ما را رنگین تر و فروزنده تر گرداند و لحظه های حساس زودگذر را به یاد بیاورد رسالتی را اداء نماید .

شماری از این سخن آفرینان به دوزبان دری وارد شعر می گفته و گاهی صاحب دیوان بوده اند و عده کتری به عربی نیز می توانسته اند سخن بگویند و بعضی هم از حسن خط بهره ور بودند و نیاز موسیقی و رمل سررشته داشتند. همچنان در در میان این سخنوران باهنگامی نیز میتوان آشنا شد که شعر دری می سرودند و شعرهای زیبایی هم از خود برجای نهاده اند و حتی شاعری را در آن میترن دیده که یهودی الاصل بوده است.

اینان شعر دری را برای بیان ادراکات نفسانی و میل سوزان باطنی و لحظات پرشور زنده گی خود مناسب تشخیص داده بودند.

تشکیل محافل شعر خوانی و مناظره و نقد و مشاعره وجد الهی ادبی در حیدر آباد و حکایت های دلچسپ از زنده گی گویندگان، از مباحث بسیار دل انگیز و با مزه در سخنوران چشم دیده است که مولف جابه جابه ضبط آنها دست یازدیده و اثر خود را با آن مزیت بیشتری داده است در اینجا بانموده هایی از لطافت و رویدادها ی دانشین ادبی که در محافل شعر و ادب روزگار مولف به ظهور پیوسته و جسته جسته درین اثر آورده شده اند به سود جویی و خوانش می نشینیم.

مولوی عبدالجبار آصفی رامپوری صاحب تصانیف متعدد بود. او در قصیده دست توانا داشت و بعضی از قصایدش از پنجصدتا به هفتصد بیت میرسد و به قصاید خاقانی و انوری به بلومیزند. این شعر از بلندی طبع او نماینده گی میکند:

آن جام می که برب جان رسیده است      خورشید سان به چشمه حیوان رسیده است  
شور شکست از دلها میشود بلند      آن بیوفا به بستن پیمان رسیده است

دشنام تلخ از کسب جانان شنیده ام زهرم بگام از شکر ستان رسیده است  
 عشق تو کرده است گمزد در دل خراب سلطان به سیر کشور ویران رسیده است  
 زلفش به پیش پای فتاده است اصفی امروز عهد فتنه به پایان رسیده است  
 وقتی اخگر حیدر آبادی در شعری به این بیت رسید :

نگاه التفاتی ماه‌گامی به سوی اخگر آزرده جان کن

ناصر صفا هانی گفت: که ((اگر به عو فی ((آزرده جان))، آتش زبان بودی مناسب با اخگر  
 میداشت)). ترکی نظر او را رد کرده گفت که برای لفظ التفات که در مصراع اول آمده آزرده جان  
 مناسبتر از دیگر لفظ هاست.

افضل بيك افضل صاحب تصانیف در ادب اردو ودی و صاحب دیوان پارسی و استاد در خط  
 نستعلیق و شگفت، کتابی به نام ((افضل العیش)) نوشته که دلچسپ است. ((افضل العیش کتاب  
 بیست که از خواند نشی پیر هشتاد ساله را فوت.... چون جوان بیست ساله میشود. حق این است  
 که بسیار خوب نوشته و صدها پیران کهن سال تجربه کرده اند. از خواندن یک داستانش مرد  
 پیر بیتاب چنان میشود که ... قرار نمی‌گیرد.)) (V)

نواب خواجه حسین اثر، شاعر و داماد ترکی مولف سخنوران چشم دیده بود و این سه بیت  
 زیبا از خواندنیست:

سراغ دل زمن آن ترگس مستانه می‌پرسد به اندازیکه رند از شیشه و بیمانه می‌پرسد

\* \* \*

حیف ای چرخ به این خرمی فصل بهار خار در دامن و خاکم به گریبان گردی  
 ای اثره نتوان رفت خلاف رندان توبه جر میست که در فصل بهاران گردی

اسحاق، از قوام یهود بود و از عربی و فارسی بهره وافی داشت و آواز جانوران چرنده و پرند  
 را به وجه احسن می‌دانست و در تعبیر خواب ماهر بود و دین اسلام را پذیرفت و گاه‌گاه شعر میگفت:

و ای بر حال من که از دشمن یار بیلرد، درد من برسد

دوبیت زیرین از امیر احمد مینایی است که به اردو ودی صاحب دیوان است:

سر به پای تو نم، نیست سری بهتر ازین روم از خویش، نیا شد سفری بهتر ازین

بیخودی برو به سر منزل مقصود امیر نیست در راه چون راهبری بهتر ازین  
 ترکی می نویسد که خواجه جهانگیر علیخان آنف حیدر آبادی از هر علم بهره‌گامی دارد و  
 سخن خود را نزد فراق‌شاه آبادی و سید دهلوی و داغ دهلوی اصلاح میکرد و اکنون کلامش حاجت  
 به اصلاح ندارد. او در اردو و فارسی بسیار نازک خیال و مضمون آفرین است و در

((مشاعره میکش)) میرزا منیر الدین ضیادهلوی که به استادی شهرت دارد گفت از (۲۰) غزل  
که در مشاعره خوانده شد هیچکدام به غزل آنف نمیرسد. این بیت دلدیر از یک غزل اوست:  
از بر قآه سوزم کاشانه جهان را      تاکس مرا گوید آتش به جان ندارد

ترکی گوید من از شنیدن این بیت مدهوش شدم. (۸)

پرشاد هند و که به تخلص باقی شعر می ساخت در مقطع غزلی گفت:

به محشر تا حساب دیگران را فرصتی باشد      تو باقی دفتر آواره خود را جدا بگشا  
ناصر صفاهانی گفت صفت دفتر باید پریشان باشد نه آواره. ترکی در جواب گفت که پریشان  
و آواره و درهم و برهم بیک معنی مستعمل است. گفت به نظرم نیامده.

ترکی این شعر صایب را به سندی بر خواند:

آواره گشت دفتر عظم چنان ز عشق      کز پنجه خزان شود او را قی، برنگ گل  
این پیشامد عجیب را درباره شاعری به نام جمال الدین جمالی حکایت میکند:

باجمال الدین جمالی خراسانی به سفر اول در راه چین ملاقی شد م. او جوان نیکو منظر و  
خوشگوبود و نزدیک فرنگی به صفت ملازم کار میکرد و با او در شکار شیر و خرس و بوزینه و  
غیره اشتغال داشت و تفنگش به خطا نمیرفت. چون با او ملاقات دست داد بسیار تواضع کرد و  
چند روز در آن سفر مهمان او بودم. روزی جمالی و فرنگی به شکار رفتند و جمالی ماده بوزینه بی را  
با تفنگ بگشت. چون شب شد همه گی به خیمه ها رفتند، نیم شب جفت آن بوزینه ماده آمده آلت  
جمالی را باندان بریده فرار نمود و جمالی فریاد زد و کمک طلبید. همه بیدار شدیم و جمالی در حالت  
بیهوشی افتاده و خون مانند فواره از بدنش روان بود. فرنگی زخم او را بست مگر بهوش نیامد و  
اندامش مشابه اندام زنان شد و فرنگی او را نزد دکتر فرستاد و دیگر معلوم نشد که چه شد. (۹)  
ازین سرگذشت، سفر موقوف به چین نیز ظاهر میشود. اما یک بیت شعر که از جمالی نقل کرده  
چندان قابل توجه نیست.

در ارتباط به حافظ شاعر صفا هانی میگوید که خوشتر و نکته سنج بود و خط نستعلیق را خوب  
می نوشت و در رامپور با او ملاقات میسر شد ((و در آن ایام آغا خرم بقفادی و جلالی لکهنوی و داغدهلوی  
و عروج و تسلیم و غنی و نظام و غیره همه در رامپور موجود بودند و حکم نواب بود که هر کس که اعتراض  
بر شعر کس داشته باشد بی تکلیف در مشاعره گوید ورنه پس پشت چون زنان حر فزدند و  
وطن کردن و عیوب گرفتن سندی نخواهد شد. روزی نواب فرمود که برین مصراع طرح هر کس  
طبع آزمایی کند: ((تا کی در انتظار تو فرسردا کند کسی)). بروز مقرر همه شعرا غزلها گفته

حاضر شدند، فقیر نیز حاضر بودم و هر کس غزل خواندن آغاز کرد. چون نوبت به حاذق رسید حاذق این مطلع بر خواند:

اول دهان تنگ تو پیدا کند گمسی      وانگه برای بوسه تمنا کند کسی  
خرم گفت جناب من، سقم در مطلع شما واقع شده و آن این است (که) یعنی دهان تنگ پیدا-  
ست، مگر به تنگی لفظ معلوم یا موهوم باید. حاذق از جواب عاجز ماند. فقیر گفت نه نه لفظ تنگ  
مجازا به معنی معلوم و موهوم نیز می آید و این شعر سعدی را به سنند آوردم:

دهان تنگ تو گویا که نون تنوین است      که در حدیث در آید ولیک پیدا نیست  
دل نواب و حاذق و حاضرین چون گل بشگفت و مرا آفرینها کردند. مگر قباحتی که در شعر دیگر  
سرزد در آن وقت فقیر هم ساکت و متحیر مانده، یعنی چون حاذق این شعر بر خواند:

شاخ گلی و هر طر فی میل میکنی      ترسم دراز دستی بیجا کند کسی  
خرم که از اول دردل از حاذق خصوصتی داشت بفور گفت که جناب حاذق این شعر مال شماست؟  
حاذق گفت بلی. خرم از نواب اجازت یک ساعت گرفته باز هماندم آمده دیوان میلی  
شیرازی را به دست نواب داده گفت قبله عالم ملاحظه فرمایید که این شعر از میلی شیرازی است  
که حرف به حرف و لفظ به لفظ بلا تفاوت بسته شده این اگر سرفه نیست دیگر چیست. همه شعرای  
حاضر الوقت و نیز نواب انگشت به دندان گرفتند. آخر نواب فرمود که حاذق این چه شد؟ گفت  
خداوند توارد را چه علاج. نواب گفت عجب توارد حرف به حرف سرزده، این توارد است با  
سرفه. بالجبر آخر حاذق بدین ندامت همان شب از رامپور بگر یخت و بعد از آن گاهی او را  
ندیدم. (۱۰)

این شعر خرم نیز در رابطه به سرفه توسط حاذق، گفته شده است:  
دزد میلی است حاذق نامرد      دزد اقطع دست باید کرد

بدیع الدین تبریزی تخلص خود را سارق گذاشته بود. وقتی ازو پرسیده شد که ((این چه  
تخلص است که جناب برای خود تجویز کرده، گفت چه عرض کنم، این دزد سیر تان که خود را به شام  
عری منسوب می کنند قبل ازین دو تخلص بنده به دزدی ربودند که یکی بدیع و دیگری رفیع بود.  
حالا تخلص خود سارق کرده منادی کرده ام که ای غارت پیشگان این راهم غارت کنید، مگر الحمدالله  
که کسی غارت نکرد. )) (۱۱) وقتی این شعر او خوانده شد:

شبی در جای خوابش تقب گسوده      ز نم دستی به نقد وصل سارق  
ناصر صفاهانی گفت که بسیار خوب گفته و حق تخلص داده کرده.

مباراجه کشن پرشاد ((شاد)) از امرای حیدرآباد به اردو و فارسی شعر میگفت و مصور و خوشنویس.

بیس بودو به خواجه معین الدین چستی اعتقاد داشت و مرد سخاوتمند و پیشه بودو تصانیفش به هر دو زبان زیاد است. وقتی این شعر او در محفلی خوانده شد :

فصل بهار آمد و عهد خزان گذشت  
باید ز دست یارمی ارغوان گرفت  
(مؤید شیرازی و بهروز عراقی و یاس حیدر آبادی هر سه یک زبان شده گفتند و مصراع ثانی می ارغوانی به یای نسبت باید پورنه شعر بی معنی خواهد شد .

شعرا ی حاضر الوقت که علم استادی خود بر فلک می افراشتند و نام شان نوشتن درینجا سود ندارد از جواب فرو ماندند . حضرت شاد با فقیر گفت که اگر کدام سند داری پیش کن . فقیر با آن خورده بینان اظهار کرد که شراب شیراز و شیرازی در کلام اساتذده آمده، همچنین شراب ارغوان و ارغوانی است، حاجت به یای نسبت چیست و فقیر این شعر بر خواند:

شعله کردار نگاری همه طور و انداز  
تلخ و پر زور و بلا همچو شراب شیراز  
(میر نجات)

\* \* \*

سلیم معتقد نظم خواجه حافظ باش  
که نشابیش بود در شراب شیرازی  
(محمد قلی سلیم)

آن حضرت بعد شنیدن این اشعار فرمودند سبحان الله، ما از زمین می پرسیم و شما از آسمان حرف میزنید یعنی اعتراض بر لفظ ارغوان کرده ایم و توسن د از شیراز می دهی. (بین تفاوت راه از کجاست تا بکجا). عرض کردم خیر حضرات ببینید و بخوانید که حضرت جامی چه میفرماید: مطرب خوش لجه را بر لب نوای ارغنون ساقی خوش چهره دادد گف شراب ارغوان بهروز چون این شعر از زبان می شنید گفت من جامی را نمیدانم که کدام کس بود شعر او را در سندنمی گیرم. چون شاد این کلمات را از زبان شنید فرمود این کوتاه اندیش را رخصت کنید که در حق این چنین استاد مسلم الثبوت زبان به حرفهای ناشایسته می آید و فقیر را دو صد روپیه انعام داد. (۱۲)

مولوی عبدالرحمان عاشق خراسانی که مرد عالم و ادیب و شاعر بود و به فارسی وارد و شعر میگفت، در سفر ملتان شبی در محفل مشاعر نواب حامد شاه گردیزی حضور یافت و نواب حامد شاه این مصراع را برای مشاعره طرح کرد:

((زلف سیه تو مشک چین است)).

((... آخر بهروز مقرر به وقت شب همه شعرابه منزل نواب جمع شدند و هر یک برین مصراع غزل خواندن شروع کرد. چون نوبت به مولوی عاشق رسید، شمع پیش آن جناب آوردند و عادت آن بزرگوار این بود که به وقت خواندن مصراع اولی دست راست خود را به سینه می

نهادند و چون مصراع نانی به آخره ی رسید دست و چون شمشیر از سینه برداشته بی تکلف بر هر چیزی می زدند. چون آن جناب این شعر بر خواند و حسب عادت دست از سینه دراز کردند، از اتفاق دست بر شمع رسید و فانوس شکست و آتش در مشا عره افتاد. همه شعرا گریختند و مکان مشاعره که قیمتی ده هزار رو پیه بود خاک سیاه شد. لیکن مقام شکر این است که به غیری که اسپ نواب که آن هم هزار روپیه قیمت داشت جان کسی (از انسا ن ضایع نشد. آخر به هزار دشواری اهل فرنگ آتش را از آله ها فرو کردند، مگر به غیر از دیوار هانشان سقف و غیره باقی نماند و دو چار مکان غربا که از خس و خاشاک بود پاک بسوخت و نفعه شعر که آنحضرت از زبان آتش فشان زده بودند این است :

برقی شود و جهان بسوزد آه دل من که آتشین است

به دانست فقیر نهایت پرتائیر شعر بود.)) (۱۳)

در باره این بیت مولوی عبدالغنی غنی اکبر آبادی :

باده چون پیر است و ساقی نو جوان، باید مرا با چنین پیرو جوان، شادان و فرحان زیستن

(ناصر صفا هانی گفت باده کهنه و دیرینه دیده شده، باده جوان و پیر بغیر سند معتبر نیست. گفتم مولوی غنی عالم متجرب و شاعر بی بدل است، یقین میدارم که بغیر سند نبسته باشد، فرمود بغیر سند دلم قرار نمیگیرد چرا که بسیار علما و شعرا را دشواریهای شعر درخلل می اندازد. گفتم اگر دل جناب بغیر سند سگون نپذیرد، سند باده جوان و پیر، از میر معز فقیر پیش میکند.

چه باک ز آنکه جهان سرد گشت و ناخوش شد که خانه گرم و مغنی خوش است و باده جوان

\* \* \*

آنکه در پیرانه سر دار دجوانسی آرزو باده پیرش ز ساقی جوان باید گرفت.)) (۱۴)

شاعر ناز کخیال محمد صدیق فهیم که صاحب دیوان به اردو و دری بود، وقتی این شعرش خوانده شد:

اجاز تم به گلستان ز چیدن گل نیست و گرنه جیب و گریبان و آستین دارم  
مسو کجاست؟ ای گلستانه کجاست؟ ای گلستانه کجاست؟ ای گلستانه کجاست؟ ای گلستانه کجاست؟  
می بایست. اگر بدین طرز گفتمی بهتر بودی:

ز باغبان پی گل چیدنم اجازت نیست

گفتم ازین تصرف، مصراع فهیم از رتبه خود نیفتاده از آنکه در مصراع فهیم باغبان محلو ف

است و در مصراع حضرت باغ.))

و بر این بیت فهیم:

بخت من از گیسوی بیجان و آموخت است غیر را کردن پریشان خود پریشان زیستن

((باز همان صفاهانی گفت که بجای گیسوی بیجان اگر آشفته اش نوشتن بهتر بودی چرا که

که آشفته پریشان باهم ربطی دارد و بیجان درینجاز دل بستگی دور است. گفتم به این قدر نتوان  
بیچید که این چنین نشیب و فراز در شعر و شاعری بسیار می آید.))

در باره این گفته فهیم:

خود سراپا حیرتم کاین شیوه یوسف چه بود عیش و عشرت را ز کف دادن به زندان زیستن  
(باز همان عزیز گفت که در مصراع اول لفظ خود بیکار است. اگر لفظ من یابسی نوشتی این  
قباحت دور شدی و مصراع دوم از حداد ب تجاوز کرده یعنی آنچه زلیخا از حضرت یوسف میخواست  
شاه داد و قرآن است... گفتم خاك در چشم حسد که برین قدر، بر فهیم بیچاره حرف گیر بیاکنند نه  
بینند که مولانا جامی و شیدا چه مگویند:

جامی

از صراحی دوبار لعل می

پیش حاجی به از چهار لعل است

شیدا

چیست دانی باده گلگون، مصفا جوهری

حسن را پروردگاری، عشق را پیغمبری

ولفظ خود چندان بیکار نیست، قدری دخل در معنی هم دارد.)) (۱۵)

مویذ شاعر شیرازی بود که در حیدرآباد به سر می برد. او داستانهای شاهنامه را خوب بیان  
میکرد و خط نستعلیق را به نیکی می نوشت و با مولف سخنوران چشم دیده، دوستی زیاد داشت.  
چون به کشیدن افیون عادت داشت همیشه به تنگدستی مبتلا بود. حاسدان او را به وعده چار  
صد روپیه تطمیع کردند که در روز شاعر وزیر اعظم شاد بر شعر ترکی ایراد بگیرد. او که اول  
به این امر تن در نهداد سرانجام راضی شد که این کار را بکنند.

((آخر هوس زرش دامنگیر شد و رو پیه گرفته بروز مشاعره ریش و سبیل تاب داده با حشاد در  
پهلوی من بنشست و چون حضرت شاد تشریف آوردند، اول چند شاگردان فقیر غزلها خواندند و  
بعدازان هر يك به نوبت خود میخواند و مصراع این بود :

رخش تابد بر بامی دلم دامن درید اینجا

این مصراع نیز از فقیر است .

چون نوبت این عاجز رسید فقر این مطلع بر خواند :

عنوز دبوسه بر لعلش دلم در برتپید اینجا

رگ لیلی زدند الحجاز مجنون خون چکید اینجا

حاضرین بسیار تحسین کردند و حضرت شاد فرمودند سبحان الله، باز بخوان و چون نوبت به

این شعر رسید:

می نظاره می نوشمند از چشم سیه مستش

ازان ارزان شده است ای میکشان نسرخ نبید اینجا

موید گفت قافیه دال مهمله با ذال معجمه جایز نیست و حسا دنیز یکر زبان شده گفتند که موید راست میگوید . فقیر خاموش ما ندم . حضرت شاد فرمودند چرا جواب نمیدی .

عرض کردم که تا حال این بزرگ و جمله دو سنانش را موزون طبع میدانستم، امروز معلوم شده که محض داستان گوشت و آنانکه کمر به اتباعش بسته اند نیز از فن سخن ناواقف. ببینید که حضرت فردوسی چه میگوید در داستان بهرام گور:

در م دارد و نقل و نای و نبید      سر تو سپندی بیاید برید

سعدی

شنیدم که هستی ز تاب نبید      بمقصوره عابدی در دوید

و طرفه تر اینکه موید عجب کم حافظه است که هر روز داستان شاهنامه میخواند و فراموش میکند. حضرت شاد از شنیدن این اسناد معتبر از جای برجسته و گفت سبحان الله خوب اشعار به اسناد آورده (اید) موید و حساد از خجالت سرنبر داشتند. روز دوم موید از حیدر آباد گریخته باز به سوی شیر از رفت (۱۶) (۱۷۰۰۰)

ناصر صفا هانی از ناقدان و معارضان اشعار رسخنوران وقت در حیدر آباد بود که در سخنوران چشم دیده بارها نامش و انتقادش ذکر شده. او اشعار استادان را زیاد از حفظ داشت و نسبت اینکه خود را اهل زبان میدانست بر سخن هر کسی اعتراض وارد می نمود و سب طلب میکرد و به قول مولف به درس اهل فرنگ اوقات به سرمی برد. او اشعار خود را برای ثبت در تذکره سخنوران چشم دیده بدین جهت نداده که مورد اعتراض و انتقاد مولف واقع نشود و دوستی اش بر هم نخورد. (۱۷) مع الوصف سه بیت از گفته های او در سخنوران چشم دیده گرفته شده که یکی از آن بیت ها چنین است:

سر هر راستگو در آویزد      بر سر دار چون سر منصور



مراوکار داران دکن بیشتر شاعر بودند و یابه شعر دل بسته گی فراوان داشتند و با اعطای صله هابه حضانت و حمایت و تشویق گوینده گار توجه می نمودند. ازین جهت بازار شعر در ونیز بازار شعر اردو دران هنگام در حیدر آباد گرمی و رونق زیاد داشت و آنانکه با ادب دری آشنا می داشتند، برای پیوستن به شعر، میل سوزانی از خود نشان میدادند. محافل شعر خوانی و مشاعره و مناظره هر چند گاه یکبار در منزل یکی از صاحب دوستان محل و نام آوران شعر و ادب تشکیل میگردد .



در میان برگهای سخنورا ن چشم دیده نام تقریباً ده منزل به نظر میرسد که در آنها محافل  
شاعره و مناظره و نقد شعر دایر می شده است، مانند منازل وزیر اعظم شاد، رسوا، میرزا همایون،  
طوبا، مولانا ضیا، مولانا طلسمی، نواب حامد شاه گردیزی، نواب غلام محبوب سبحانی، برتر و  
گرامی.

و هم بدانسان از نام چند شاعره در آن یادآوری به عمل می آید، مثل شاعره، میگشس،  
شاعره فیض، شاعره ضیغم، شاعره حبیب، شاعره نواب نصرالدین و شاعره برتر، که نام  
بنیان گذاران و دایر کننده گان مشاعر هابرخود شاعره گذاشته شده است.

قسمتی از اشعار ضبط شده در تذکره، محصول همین مجالس شاعره اند که از وزن، ردیف و  
قافیه آنها به خوبی، این مطلب بازتاب می یابد و اشعار مربوط به یکی از این شاعره هایش از  
(یازده) بار در تذکره سخنوران چشم دیده به نظر می آید.

در ارتباط به مولف این تذکره باید یاد آور شد که در اثر نفوذ شعر بر نفوس مردم، افزون بر خود  
ترکی، دودخترش به نامهای بسم الله، بیگم عصمت و خیر النساء بیگم عفت و شوهر خیرالنسا خواجه  
حسین اثر، همه شاعر بودند.

درین تذکره عددی برای نشان دادن سائزادوسالمرگ کسی به نظر نمرسد، اما خود او تاریخ  
وفات شماری از هم بزمان و دوستان خود را به شعر نشان داده و نیز ماده تاریخیهای دیگر را میتوان در آن  
به مشاهده نشست. ماده تاریخیهایی که دیگران برای بعضی از اثرهای ترکی گفته اند نیز گاه گاه  
در تذکره دیده میشود، مثل این تاریخ که با سحر آبادی برای مثنوی ((صوت سر مه)) ترکی  
ساخته:

سال تاریخ او رقم زد یا --- صوت سر مه صحیفه رنگین

بازنونه هایی از نشر مولف تذکره سخنورا ن چشم دیده در بخشهای پیشین این نوشته جسته  
جسته آشنایی میسر آمد. در اینجا با تراشه هایی از شعر او که نشان دهنده ادراکات فلسفی و  
باریکه های احساس و اندیشه ویر داشتند اجتماعی و ناز گفیا گی های اویند آشنامیشویم  
رابطه...

عدو زد بوسه بر لعلش دلم در خون پیداینجا رنگ لیلی زدند آنجا ز مجنون خون چکید اینجا  
می نظاره می نوشند از چشم سیه مستش ازان از آن شده است ای می گشان ترخ نبید اینجا

قبله شعرا

ز بام مسجد اقصا سحر فرشته بگفت به رب کعبه که ترکی است قبله شعرا

## توبه شکن

گر نیاید یار امشب، جامه‌ل‌خواهم شکست  
 تابرون عکسش نه از چشمش شود، از موج اشک  
 اعتبار توبه‌ام هرگز مکن ای پارسا  
 نگاه دزدیده

گرچه در بزم نرسید ملام لیکن  
 گرد بر لاله زار

حاکم از کوی یار می گذرد  
 غارتگر خفته

بغیر نر گس خوابیده بتان ترک  
 پیمانه شکسته

صد پاره دل به محفل جانانه برده‌ایم  
 شکست عیشی

نخواهم بر همی بزم عیش‌دوستان دیدن  
 ز جسم خود وداع جان شیرین میتوان کردن  
 ادب آموزی

بیاموز از طریق سایه آیین ادب ترکی  
 چند بیت از مثنوی ترانه حق

از بدعت و کفر و شرک بازا  
 بر سنگ مزار، سر مفرسا  
 بر مرقد مرده سجده ریزی  
 بر باد مکن متاع ایمان

در حضرت حق به سوزوساز آ  
 بر مرده غبار سر مفرسا  
 از خالق زنده میگریزی  
 مقصود مجو ز جسم بی‌جان

بگذار خیال بست پرستی زشت است مال بست پرستی

شیخی که ز راه شرع دور است

بینا مشمر که عین کوراست (۱۸)

## سراج و اارات:

- ۱ - مقدمه تذکره سخنورا ن چشم دیده، صص ۱-۳
- ۲ - سخنوران چشم دیده، صص ۲۹
- ۳ - همانجا صص ۲۷-۲۹
- ۴ - دیوان ناطق مکرانی بامقدمه دکتر انعامالحق کوثر، چاپ دوم ۱۹۶۹
- ۵ - دیوان صهبایی، چاپ کانپور، ۱۳۹۶ هجری
- ۶ - سخنورا ن چشم دیده صص ۱۰۳-۱۰۴
- ۷ - همانجا صص ۷
- ۸ - همانجا صص ۱۶
- ۹ - همانجا صص ۳۷
- ۱۰ - همانجا صص ۴۰-۴۱
- ۱۱ - همانجا صص ۵۶
- ۱۲ - همانجا صص ۵۸-۵۹
- ۱۳ - همانجا صص ۷۹-۸۰
- ۱۴ - همانجا صص ۹۱-۹۲
- ۱۵ - همانجا صص ۹۴-۹۵
- ۱۶ - همانجا صص ۱۱۱-۱۱۲
- ۱۷ - همانجا صص ۱۲۲-۱۲۳

۱۸ - اشعار ترکی از سخنوران چشم دیده انتخاب شده و این تذکره متعلق به کلامیست

دکتر جاوید میباشد .

# مسعود سعد سلمان

و

## ابوالفرج رونی

مسعود سعد سلمان (۴۳۸-۵۱۵هـ) تقریباً باهمه نماینده گان بزرگ علم و ادبیات معا صر خود روابط ادبی و ارتباط فکری داشته است. شاعران و دانشمندان معا صری که با مسعود سعد روابط ادبی و ارتباط فکری داشته اند، از لحاظ حدود جغرافیایی مکان اصلی و استقامت ایشان به دو گروه تقسیم میشوند: الف، معا صران هموطن مسعود - سعد، یعنی آن نماینده گان علم و ادبیات بدیعی که در شهر لاهور، در پایتخت آن روزه دو لغز نوین در هندوستان گرد آمده بودند و مسعود سعد با آنها ارتباط فکری و روابط ادبی داشت.

ب: شاعران و علمایی معا صر مسعود سعد که جریان، زنده گی و آفرینشهای آنها در خارج هندوستان در ماوراءالنهر و خراسان، در ایران و عربستان در جریان بود و مسعود سعد سلمان با آنها روابط ادبی داشته است.

ابوالفرج رونی به گروه نخست شعرا بی که معا صر مسعود سعد سلمان بوده و با او روابط ادبی و فکری داشته اند، منسوب است. پدر او مسعود رازی نیز طبع شاعری داشته به مانند پدر مسعود سعد در

دوران سلطان محمود غزنوی (۹۹۸-۱۰۳۰ میلادی) در رکاب یکی از شاهزاده گان غزنوی از خراسان به لاهور آمده در آنجا اقامت نموده و بالاخره فوت کرده است. ابوالفرج در قصبه ((رون)) و یا ((رونه)) مضامین لاهور در حدود سالهای ۴۳-۴۳۵ هجری قمری مطابق ۱۰۳۸-۱۰۴۳ میلادی متولد گردیده است وی در لاهور پرورش یافته در ذریع بار سلطان ابراهیم غزنوی ۴۵-۴۹۲ هجری و پسر او مسعود بن ابراهیم ۴۹۲-۵۰۸ هجری متولد شده در مدح آنها قصایدی سروده است. ابوالفرج رونی در حدود سالهای ۵۰۰ تا ۵۰۸ هجری مطابق ۱۱۰۶-۱۱۱۴ م در لاهور چشم از زنده گوی پوشیده است. و از نخستین شاعران صاحب دیوان ادبیات ذری زبان هندو یکی از اساتید این ادبیات به شمار میرود.

محمد عوفی در (لباب الالباب) نگاشته است که: ((ابوالفرج رونی باعث افتخار و سرفرازی لاهور است)) (مولد و منشاء او میگوید عوفی، خطه لاهور بود و این خطه به فضل امتناهی او بر سایر بلاد، مفاخر و مباحی) ((۱) نطف علی بیگ آذر در (آتشکده - مینو یسدکه: ابوالفرج رونی از شعرای جلیل القدر و از فصیحای عذب البیان است و اکثر شعرا به استادی او اعتراف و او را بهر فضا یلش اعتراف کرده اند (۲)

مولف ((شمع انجمن)) محمد - صدیق حسن خان میگوید که: ((وی ابوالفرج رونی ت.ن)) از عمده شعرای هندوستان و بلبل - خوش الحان این بوستان است. ((۳)

امین احمد رازی در (هفت اقلیم) نگاشته است که: ((ابوالفرج رونی از اکمل شعرای زمان است ... که صغیر و کبیر و ضعیف و شریف معتقد و خواستار او بودند و جمله گوی غاشیه صحبتش بر میداشته، لوی محبتش می افراشته و در شاعران نصیبی داشته که همه کس شعرا و راپسندید هیچکس انگشت قدح بر آن نگذاشته)) ((۴).  
با این طریق تقریباً همه تذکره نویسان را جمع به ابوالفرج رونی

توقف نموده به قدرت شاعر ی او بهای بلند و سزاوار داده اند .  
 ابوا لفرج رو نی یکی از اساسگندان سبک عراقی بوده ، در اشعار  
 خود لغات و ترکیبات عربی ، تضمینات قرآن ، کلمات دینی و علمی را مورد  
 استفاده و کار برد قرار داده است . همچنین صنعتهای بدیعی لفظی و  
 معنوی به مانند انواع تجنیس ، استعاره و کنایه ، در اشعار او بسیار  
 استعمال گردیده اند . از اینجا ست که اشعار او نظر به اشعار نماینده گان  
 سبک خراسانی پیچیده تر و فهم آنها برای عموم دشوار تر میا شد .  
 روشی را که ابوا لفرج در اسلوب شعر پیش گرفته ، به آفرینشهای  
 بعدی بی تاثیر نماند و یکتعداد شاعران از اسلوب او پیروی نموده  
 اند که یکی از آنها قصیده سرای معروف انوری ایبوردی ۱۰۹۰ -  
 ۱۱۷۰ م میباشد . انوری در شعر معتقد بودن خود را به ابوا لفرج رو نی  
 چنین اظهار کرده است :

**باد معلومش که من بنده به شعر ابوا لفرج**

**تا بدید ستم و لوع داشتتم بس تمام (۵)**

همچنین ملك الشعراى عهد اکبر فیضی ۱۵۴۷ - ۱۵۹۵ م از اشعار ابوا  
 لفرج رو نی بهره ور گردیدن خود را در پارچه زیرین چنین اظهار  
 کرده است .

**فیضی منم آنکه در معانی**

**کامی به دو صد نهج گم فتم**

**ذوقی که تمام گم فتم از شعر**

**از شعر ابوا لفرج گم فتم**

مسعود سعد سلمان فضل و کمال و طبع بلند گوینده گی ابوا لفرج  
 رو نی را نیز پسندیده با او معاشرت و مکاتبت میکرد است و لسی در آثار  
 تحقیقی ، معلومات صحیح و به تفصیلی که تصورات ما را درباره  
 چگونگی مناسبت دوستی و ارتباط فکری این دو استاد سخن ، روشن  
 میساخته باشد تاکنون موجود نیست معلوما تی را جمع به مناسبت و معا-

شربت آنها مو لغان سر چشمه های ادبی و تاریخی به دست داده اند  
 ناقص و دارای اختلاف جدی میباشد.

سلطان ابراهیم غزنوی پس از به تخت غزنه نشستنش در سال ۴۹۶-  
 ه مطابق ۱۰۷۶-۱۰۷۷ م حکمرانی دو لغز نویمان هندوستان را به  
 پسر خود سیف الدوله محمود میسپارد. مسعود سعد سلمان در  
 لاهور در دربار این شهزاده اعتبار بلندی پیدا میکند و ملی حاکمانش  
 نفوذ و پایگاه بلند او را دیده نتوانسته در پی آزار او شدند و در نهایت  
 آنها موفق گردیدند که سوءظن سلطان ابراهیم را نسبت به شاعر  
 با تهمت پدید آورند، نظامی سمرقندی در ((چهار مقاله)) در باره این  
 سعایت چنین مینویسد: ((صاحب عریضی قصه به سلطان ابراهیم  
 برداشت که پسر اوسیف الدوله امیر محمود نیت آن دارد که به جانب  
 عراق برود به خدمت ملک شاه سلطان غیرت کرد چنان سخت که او را ناگاه  
 بگیرفت و بیست و به حصار بفرستاد وند یمان او را بند کردند و به حصار  
 هافر ستاد، از جمله یکی مسعود سعد سلمان بود او را به وجرستان  
 به قلعه نای فرستادند.)) (۶)

بر اثر این سعایت مسعود سعد سلمان به امر سلطان ابراهیم زندانی  
 گردیده هفت سال در قلعه های سو، دهک و سه سال در قلعه نای  
 در قید و بند بماند که خود میگوید:

### هفت سالم بگرفت سو و دهک

#### پس از آنم سه سال قلعه نای (۷)

بالاخره پس از ده سال حبس مرگ آفرین توسط ابوالقاسم خاص  
 نام یکی از مقرران خاص دربار سلطان ابراهیم، شاعر از زندان  
 رهایی میابد. پس از وفات سلطان ابراهیم (۴۹۲ ه مطابق ۱۰۹۹ م) به  
 جای وی پسرش مسعود بن ابراهیم ۱۰۹۹-۱۱۱۸ م به تخت غزنه نشست  
 مسعود بن ابراهیم پسر خود شیرزاد، شاعر و شعر دوست بوده بامسعود  
 راحاکم هندوستان و ابو نصر فارسی را پیشکار و سپه سالار اوتعیین  
 کرد. ابو نصر فارسی مرد فاضل و اندیشمند و شاعر و شعر دوست بوده با

سعد سلمان منا سبت دو ستی داشت و تو سطر وی مسعود سعد سلمان در بار، از نو مقام ارجمندی پیدا میکند و تا به مرتبه حاکمی چالندر میرسد ولی دیری نگذشت که شاعری به اعداد از منصبی که داشت برکنار کرده شده بار دیگر به حبس به زندان قلعه مرنج فرستاده میشود تا با لاخره پس از هشت سال در قلعه مرنج در قید و بند یگران بودن مسعود سعد به مدد صاحب دیوان لاهور وزیر خاص سلطان مسعود بن ابراهیم ثقه الملك طاهر بن علی در سال ۵۰۰ هـ مطابق ۱۱۰۷ م از زندان رهایی مییابد

برخی از مؤلفان سرچشمه‌های ادبی، تاریخی و تحقیقات علمی آن شخص صاحب غرض را که نظا می‌عروضی سمرقندی در چهارمقاله اشاره نموده که نسبت به مسعود سعد سلمان سعایت کرده و باعث حبس او گردیده ابو الفرج روئی دانسته اند از جمله مؤلف (منتخب التواریخ) عبدا لقا در بد اوئی در این باره چنین مینویسد:

(مسعود سعد سلمان به تقریب حسدی که شعر را لازمه ذاتی است با استاد (ابو الفرج روئی، ت.ن) بد بوده است و استاد باعث حبس دهساله مسعود شده) (۸) همچنین محمد غنی مفرخ آبادی در تذکره خود نگاشته که: (مسعود سعد سلمان به سبب عناد وی (ابو الفرج روئی - ت.ن) محبوس گردید.) (۹)

باسعایت ابو الفرج روئی زندانی گردیدن مسعود سلمان را لطف علی بیک آذر نیز اعتراض کرده است که میگوید: ((آخر الامر نظر به پستی طالع پادشاه در حق او (مسعود سعد ت.ن) بد گمان و گویا با فساد ابوالفرج روئی او را در قلعه نای محبوس ساخت و مسعود قصاید دراعتذار گفته مفید نیفتاده از خلاصی مایوس ماند.)) (۱۰)

رضا قلی خان هدایت پیرو فکر درین باره بیان نموده بدایونی، غنی مفرخ آبادی و آذر بوده، باعث زندانی گردیدن مسعود سعد را نیز از سعایت ابو الفرج روئی دانسته است، او میگوید: ((از اشعار امیر مسعود سعد سلمان گر گمانی چنین مستفاد میگردد که سوظن سلطان با وی (مسعود سعد سلمان ت.ن) و گرفتاری او در حصار نای به سعایت ابوالفرج بوده)) (۱۱)





در اساس چنین معلومات تذکره نویسان، از مولفان تدقیقات علمی  
 هو شنگک مستوفی هم ابوالفرج رونیرادشمن مسعود سعد سلیمان  
 پنداشته در کتاب ((شعرای بزرگ ایران)) چنین نگاشته است: (از  
 آنچه در تذکره ها نوشته اند، اینطور معلوم میشود که دشمن مسعود  
 ابوالفرج رونیراد بوده است، ابوالفرج رونیراد نیز شاعر بود و  
 خصوصاً متش با مسعود به علت نزدیکی شدن وی به ذریابار سلطان بود.)  
 (۱۲)

دلیل اساسی مولفان تذکره ها و تدقیقات علمی که ابوالفرج رونیراد  
 را بدخواه و دشمن مسعود سعد سلیمان حکم کرده اند، قطعه زیرین  
 مسعود سعد بوده است.

بوا لفرج شرم ناملت که به جهد	به چنین حبس ویند افگندی
تا من اکنون زغم همی گریم	تو به شادی زدور میخندی
شد فراموش کز برای تو باز	من چه کردم ز نیک پیوندی
مر ترا هیچ باک نامداز انگ	نوزده سال بوده ام بندی
زان خداوند من که از همه نوع	داشت بر تو بسی خداوندی
گشته اورا یقین که تو شده ای	باهمه دشمنانش سو گندی
چون نهایت برچمن بنشانند	تاتواو را زبیخ بر کنندی
وین چنین قوتی تر است که تو	پارسی را کنی شکارندی
و آنچه کردی تواند رین معنی	نکند سا خرد ماوندی
تو چه گوئی چنین روا باشد	در مسلمان و خرد مندی
که کسی باتو درهمه گیتی	گر یکی زین کند تو نپسندی
هر چه ذرتو کنند کنده کنند	ایشگفتی نکو خداوندی
به قضا یی که رفت خر سنام	نیست اندر جهان چو خر سندی
کرده های تونا پسندیده ست	تا تو زین کرده ها چه بر بندی
زود خواهی ذرود بی شبهت	بر تخمی که خود پرا گندی (۱۳)

همچنین سعید نفیسی پیرو ملاحظات مولفان فوق الذکر بوده در تعلیقات متن کامل ((لباب الالباب)) نوشته است که مسعود سعد سلمان (... اگر این قطعه را نیز برای او (ابو لفرج رونی ت، ن) سروده باشد و مقصد از ابو لفرج درین قطعه هم همان ابو لفرج رونی باشد، پیدا است که ابو لفرج در باره مسعود سعد سعایت کرده از کسانی بوده است که وسیله گرفتاری و بندی شدن او را فراهم کرده اند)). (۱۴)

ولی همانطور که ناشر دیوان مسعود سعد سلمان رشید یا سمی (۱۵) و ناشر دیوان ابو لفرج رونی محمود مهدوی دامغانی (۱۶) درست پی برده اند، قطعه در بالا نمایش داده شده مسعود سعد به ابو لفرج رونی تعلق نداشته بلکه آن، خطاب به شخص دیگر است، زیرا، نخست اینکه در قطعه مذکور از بیت ((مرتاهیچ باک نا مداز انک .

نزده سال بوده ام بندی)) به خوبی عیان است که مسعود سعد این قطعه را در اواخر دوره دوم گرفتاری خود و بادیری نگذشته پس از رهایی از حبس نزده ساله اش گفته است. دیگر اینکه در بیت هفتم و هشتم قطعه مذکور اشاره رفتی که ابو لفرج صاحب اقتدار و قوه قویست که حتی بتوانست ابو نصر پاریسی را از بیخ بر کند.

اما ابو لفرج رونی که در قصیده هایش از فقر و در مانده گی و ناتوانی خویش مینالید در تمام حیات خود فقط شاعر عادی در باره بود صاحب کدام منصبی نبود و او اقتدار آنرا نداشت که چون مسعود سعد سلمان شاعر با نفوذ سیاستمدار و صاحب پایگاه بلند در باره بتواند باسعایتی به حبس و قید افکنده این ملا حظات و اشعار زیرین بخشیده به ابو لفرج رونی سروده مسعود سعد سلمان فیز قوت میدهد.

ای خواجه ابو لفرج نکنی یاد من	تاشاذ گردد این دل نا شاد من
دانی که هست بنده آژاه تو	هر کس که هست بنده و آزاد من
نازم بدانکه هستم شاگرد تو	شادم بدان که هستی او ستادم
ای رونی ای که طرفه بغدادی	دارد نشستگاه تو بغداد من

مانا که اگر بی تو که با ران اشک  
 در کوره بی ز آتش غم تا فته است  
 نزدیک و دور بیتی که خاص و عام  
 پنجاه و پنج و عده ذرین سال شد  
 بنشا ندر روز گارم و اندر نشا ند  
 در عاج سفته سفته شمشاد من  
 ران هر بر لقمه کند رنگ من  
 چون بادو آب در که ودشت اوفتد  
 با گیتی استوار کنم کار خویش  
 از روز گار باز نخوا هم شدن  
 تا روز گار می بد هد داد من  
 هیچم مکن فرا مشم از یاد خویش  
 زیرا که نه فراموشی از یاد من (۱۷)

شعر فوق را مسعود سعد سلمان چنانکه از بیت هشتم آن پیدا است در  
 سن پنجاه و پنج ساله گیش سروده بوده است ، نظر به گفته خود شاعر  
 آنگاه که او زندانی میشود سنش هنوز به چهل ساله گی نرسیده  
 و هیچ تار مویش سپید نبوده است. دکتر عبدا لحسین زرین کوب عقیده  
 دارد که: ((مسعود سعد وقتی به زندان میرفت چهل سال بیشتر نداشته  
 و هنوز يك تار مویش سپید نبود ، اما آن روز که از زندان بیرون می  
 آمد ، بیش از شصت سال از عمرش میگذشت و دیگر يك مویش نیز  
 سیاه نبود.)) (۱۸)

از اینجا به خوبی واضح است که سرودن این شعر شاعر نیز به  
 دوره های اواخر حیات زندانی او منسوب است. در شعر مذکور طوری  
 دیده میشود مسعود سعد بر عکس خطاب نامه در قطعه اول افاده نموده  
 اش به ابوالفرج رو نی صمیمانه عرض دل نموده او را همچون دوست  
 نزدیک و بیغرض خویش یاد آوری میکنند از روی ادب و احترام و  
 تواضع ابوالفرج رو نی را استاد خود میخواند و از ابوالفرج  
 رو نی خواهش میکند که شاعر را فراموش نکند زیرا یاد ابوالفرج رو نی  
 نیز همیشه از لوح خاطر او به دور نیست.

بر اساس این دلیل‌ها میتوان گفت که آن قطعه شکایتی با مصرع:  
 ((ابوالفرج شرم نامدت که به جهد)) آغاز شده مسعود سعد نه به ابوا -  
 لفرج رو نی نه بلکه به ابوالفرج نصر بن رستم متعلق است  
 و حبس دوره دوم شاعر محض به وسیله و تثبیت ابوالفرج نصر بن  
 رستم به وقوع پیوسته است.

ابوالفرج نصر بن رستم از امرای بزرگ غزنویان صاحب دیوان‌هند  
 و از شعرای با نفوذ دربار سلطان ابراهیم بود که سعادت او اثر داشت  
 ابوالفرج نصر بن رستم به مقصد به دست آوردن جاه و منصب ابو نصر  
 پارسی را از بیخ بر کند و نزدیکان وی از جمله مسعود سعد سلیمان را  
 از حاکمی چالندر بر کنار کرده باردیگر در قلعه مرنج گرفتار و زندانی  
 نمود. اگر ابونصر پارسی مسبب دوره دوم حبس مسعود سعد باشد،  
 پس مسبب حبس دوره اول شاعر کیست؟

در دیوان مسعود سعد سلیمان قصیده‌ی جای‌دار ده‌گانه آن را شاعر  
 بعد از ده سال در دوره اول محبوس‌ی خود به سلطان ابراهیم فرستاده  
 بوده است. در قصیده مذکور مسعود سعد به سلطان چنین عرض میکند:

بزرگوار خدا یا چو قرب ده سالست

که می بکاهد جان من از غم و تیمار

ز زخم ناخن خسته بر من زد دست کبود

دل من ز آتش سوزان تنم چون مومی نزار

همی ندانم خود را گناهی و جر می

مگر سعایت و تلبیس دشمن مکار

زمن بتر سلای شاه خصم ناقص من

که کار مدح به من باز گردد آخر کار

ز شال پیدا آرند دیبه روی می

ز جندع بازشنا سند لولو شهوار

ز پارگین بشنا سند بحر در آگین

ز تار میخ بدانند ابر گوهر بار

سپر فگندون دیده به دست من شمشیر

بداد پشت و نبوده میان ما بیکار

در آن هزیمت تیری کشاد در دیده

! مرا نجست چون من داشتم شادش خوار

در این پارچه چنانکه عیان است، مسعود سعد سلمان دشمن واقعی خود را نه از امراء و بزرگان بلکه يك شاعر حقیر می‌داند که در ظاهر خود را مطیع و گردن شکسته وانمود کرده و از بیم آنکه مبادا مسعود سعد سلمان از شاعری دربار سیف الدوله محمود تابه در جات مداح خاصی سلطان ابراهیم برسد و به این وسیله بازار او گساده گردد در حق مسعود سعد در پیش شاه بدگویی کرده است.

در دیوان ابوالفرج رونی شعر زیرین وجود دارد که مخاطب آن معلوم نیست، ولی چنین می‌نماید که هدفی در آن افاده گردیده گویا به مسعود سعد سلمان تعلق داشته باشد.

مرا گویی که تو خصم حقیری      تو هم مرد دبیری ، نه امیری  
مسلمان وار بنده داد خواهم      تو خود پند مسلمان کی پذیری؟  
فراوانت پلنگانند و خصمان      مگر باموش خصمی در نگیری؟  
که گر چنگ پلنگی در تو آید      بیاید بر تو میزد تا بهمیری (۲۰)

به طوری که دیده میشود ابوالفرج رونی در این شعر به مرد دبیری خطاب نموده او را تاکید میکند که مرادشمن حقیر میپندارد زیرا تو هم امیر نیستی بلکه دبیر هستی، و آگاه باش که دشمن حقیر هم میتواند در موقع مساعد به تو ضرر به هلاک آور برساند.

هوشنگ مستوفی این شعر ابوالفرج رونی را خطاب به مسعود سعد سلمان حکم نموده، ابوالفرج رونی را دشمن مسعود سعد سلمان دانسته است، که میگوید: (آنچه بیشتر دشمنی مسعود سعد را با ابوالفرج رونی ثابت میکند شعر است که در دیوان ابوالفرج به شخص خود خواهی سروده شده و این شخص به گمان قوی مسعود سعد بود است) (۲۱) پس از این گفته های هوشنگ مستوفی برای تا پید گفته خود همان

شعری ابوالفرج روئی را که بامصرع ((مرا گوئی که تو خصم  
 حقیر ی)) آغاز یافته نمایش می‌دهد.  
 اما خود مسعود سعد سلمان در قصیده زیرین که آن را برای سیف  
 الدوله محمود نوشته است رقیب خود را نه ابوالفرج روئی بلکه  
 راشدی نام شاعر گفته است:

شب دراز و ره دور و غر بت و احزان  
 چه گو نه مانند تن یا چگو نه مانند جان  
 بسان مردم بی‌هوش گشته زار و نزار  
 ذلم ز درد غریبی تن از غم بهتان  
 مرا دو دیده به سیر ستاره گان مانده  
 که کی بر آید مه کی فرو شود سر طان ...  
 مرا ز سودای دل در هزار گو نه هوس  
 به کار خویش فرو مانده عاجز و حیران  
 خدا یگانا: دانی که بنده تو چه کرد  
 به شهر غزنی با شاعران چیره زبان  
 هر آن قصیده که گفتیش راشد یک ماه  
 جواب گفتم ز آن بر بدیره هم به زمان  
 اگر نه بیم تو بودی شها: به حق خدای  
 که راشدی را بگنجهی زنا و نشان  
 اگر دوتن را جنگ او فتادی اندر شعر  
 ز شعر ی بنده بدیشان شوا هدوبرهان  
 یکی به دیگر گفتی که این درست بود  
 اگر بگوید مسعود سعد بسان سلمان  
 چو پایگاه هم دیدند نزد شا خنشه  
 که داشتیم بر او جاه و رتبت و امکان

به پیش شاه نهادن مرا تهمت  
 بصد هزا دان نیر نگ و حیلت و دستان  
 مگر زبایگه خود بیفکنند مرا  
 به پیش شمه همه سود مرا گنند زیان  
 چون جریده اشعار خویش عرضه کنم  
 نخست یابم نام تو به سردیوان (۲۲)

همانطوری که از این شعر به خوبی معلوم میگردد در قیام مسعود سعد  
 سلمان محض راشد ی بوده است .

راشیدی نخست با مسعود سعد سلمان مناسبت خوب داشته که این گپ  
 از قصیده با مصرع : (همی گذشت به میدان شاه کشور) آغاز شده مسعود  
 سعد مستفاد است: در این قصیده، مسعود سعد راشد را بدین سان  
 ستوده است

توام کردیکی مد حتی چو بستان زوزن و معنی لاله ز لفظ عبهر  
 چنانکه راشد استاد این صنعت کتد فضایل آن پیش شمه مفسر ..  
 ز شعر او ست همه شعر های عالم چنانکه هست همه فعلها زمصر  
 چو نثر او نبود نثر پر معانی چو نظم او نبود نظم روح پرور (۲۳)  
 ولی بعد ها این دوستی ها به دشمنی مبدل گردیده است را شدی  
 از شاعر آن با فوذ در بار سلطان ابرا هیم بوده، در در بار او مقام  
 ارجمندی داشت او پایگاه و موفقیت مسعود سعد را دیده نتوانسته در پیش  
 سلطان ابرا هیم با مکرو حیلت شاعر را با بهتان عیب دار کرده است و بر اثر آن  
 مسعود سعد در زندانهای تیره و تار در فراز کوه های بلند واقع گردیده  
 شاه و شاهزاده گان غز نوی در قلعه های سو، دهک و نای در دست  
 و پاهایش بند و زنجیری گران ده سالی بهترین دوره های حیات خود را  
 خزان نمود.

به این طریق حبس دوره اول مسعود سعد به سعایت را شدی  
 و حبس دوره دوم شاعر به کوشش بدخواهان ابوالفرج نصر بن زرستم

واقع گردیده است و ابوا لفرج رونی به هیچ یکی از آن حبسهای مسعود سعد از تباطی نداد.

میان مسعود سعد سلمان و ابوا لفرج رونی کدام مناسبت دشمنی وجود نداشته بلکه بر عکس آنها همچون دوست قرین در ملاقات و مراسلتهای خویش به همدیگر باصمیمیت تمام در ددل میکردند، از کامیابی و موفقیتهای همدیگر روح بلند میگردد و حتی که مسعود سعد در دوره های سعادت مندیش لاهور یک بنای با حشمت ساخته بوده، ابوا لفرج رونی در وصف و تمهیت این بنا در بحر (خفیف - اسلم) قطعه ای سروده به مسعود سعد تقدیم میکند و با این صورت به مسعود سعد احترام بزرگ داشتن خود را ظاهر مینماید آن قطعه چنین آغاز یافته است.

ابوا لفرج را در این بنا که در آن  
سخن چند معجب است که عقل  
گوید این در بهشت یک چندی  
اندرین عصر چون پدید آمد  
تاجبان است او نگهبان باد  
این بنا را که او نگهبان گشت  
اختلاف سخن فراوان گشت  
برو قوفش رسید و حیران گشت  
روضه دلکشای رضوان گشت..  
قصر مسعود سعد سلمان گشت  
این بنا را که او نگهبان گشت  
(۲۴)

مسعود سعد سلمان هم در پاسخ این قطعه ابوا لفرج رونی به همان ردیف وزن و قافیه نیز قطعه ای سروده، در آن به مهارت گوینده گی ابوا لفرج رونی بهای بلند میدهد و اشعار او را باعث افتخار خود میداند:

خاطر خواه بوا لفرج به درست  
هنراز طبع او چو بافت قبول  
ذهن باریک بین دورا ندیشس  
رونق و زیب شعر عالی او  
شاعران را ز لفظ و معنی او لفظ و معنی همه دیگر سران گشت.  
راه تاریک ما نده روشن شد  
کار دشوار بوده آسان گشت



خاطر من چو گفته او دید از همه گفته ها پشیمان گشت  
 من چه گویم که آنچه او گفته است شرف سعد و فخر سلمان گشت  
 (۲۵)

باید یاد آور شد که هو شنگک مستوفی در اثر متذکره خود به کدام دلیل است که ممدوح مسعود سعد سلمان را در این قطعه نه ابوالفرج رونی بلکه ابوالفرج نصر بن رستم دانسته است او مینویسد ((اینطور به نظر میرسد که ممدوح مسعود سعد در این دو بیت (مطلع قطعه متذکره را در نظر دارد ت، ن) خواجها ابوالفرج نصر بن رستم بوده است نه ابوالفرج رونی)) (۲۶) ولی واضح است که ابوالفرج نصر بن رستم در وصف آن بنای بنیاد نموده مسعود سعد شعری نگفته است و پاسخی هم نگرفته است. بنابراین او به هیچ وجه ممدوح این قطعه مسعود سعد بوده نمیتواند.

در دیوان مسعود سعد سلمان مثنوی دیگری در ستایش ابوالفرج رونی گفته شده که در آن مسعود سعد به ابوالفرج رونی از سختی و دشواریهای عصر و فلک دل دردناک داشتن خود را اظهار نمود، همیشه خواهان مشرف گردیدن ابوالفرج رونی بوده است، زیرا وصال و مشرف گردیدن او به ابوالفرج رونی درمان دل دردناک اوست و از این جاست که وی برای ابوالفرج رونی پایندازی دوستی گسترده است.

بوا لفرج ای خواجه آزاد مرد	هجو وصال تو مرا خیره کرد
دید ز سختی و جان آنچه دید	خورد ز تلخی، دل و جان آنچه خورد
سخت به دردم ز دل سخت کرد	نیک بر نجم زدم نیک سرد
پیر شلم، از دم دو لت همی	محنت ناگاه به من باز خورد
گر چه به صد دیده به جیجون درم	از سرم این چرخ بر آورد گرد
بسته یکی شیرم گویی به جای	دیده ز خون سرخ و رخ زهول زرد
گر نکتم تیغ زبان چون کنم	بافلک گردون شبها نبرد
روز و شب دینجا به قمار اندرم	هست حریم فلک لا جورد

مهره او سی سیه و سی سپید      گردش اوزیر یکی تخت نرد  
 عمر همی باز و باز م همی      ذست زمن بردست این گرد گرد  
 ای به پلندی سخن شاعران      هرگز مانند تو نادیده مرد  
 فرشی گسترد مت زدو ستی      باز که فرمودت کا ندر نورد  
 روی توام از همه چیز آرزو ست      خسته همچو ید درمان درد (۲۷)

مسعود سعد سلمان و ابوالفرج رونی زیر تا ثیر اشعار همد یگر  
 شان یک تعداد اشعار خوب نیز آفریده اند از جمله مسعود سعد در  
 ردیف «آتش و آب» در بحر ((مجنث مقصور)) سه قصیده سروده است  
 که مطلع آنها چنین اند

### ۱- نشسته ز قدم تا سراندر آتش و آب

نوا نشستن ساکن چنین در آتش و آب (۲۸)

۲- ببرد خنجر خسرو قرار ز آتش و آب

اگر چه دارد رنگ و نگار ز آتش و آب (۲۹)

۳- ز خاک و باد که هستند یار آتش و آب

قوی تر آمد بسیار کار آتش و آب (۳۰)

ابوالفرج رونی هم در همین ردیف و وزن دو قصیده سروده  
 است که مطلع آنها به طریق زیر اند:

۱- گرفت مشرق و مغرب سوار آتش و آب

ربود حرص امارت قرار آتش و آب (۳۱)

۲- قبول یافت زهر هفت اختر آتش و آب

وجیه گشت به هر هفت کشور آتش و آب (۳۲)

همین گونه در دیوان مسعود سعد و ابوالفرج رونی یک تعداد اشعاری  
 دیگری باین اسلوب و یک ردیف و قافیه سروده شده موجود اند که  
 آنها را این دو شاعر نامور به روش اشعار همدیگر گفته اند. مثلاً  
 در اشعاری با مطلع زیرین:

مسعود سعد سلیمان :

قوت روح خون انگور است

تن براو فتنه گشت و معذور است

(۳۲)

ابوالفرج رونی:

روزگار عصیر انگور است

خم از او مست و چنگ مخمور است

(۳۴)

مسعود سعد :

شهر یار اخلاقی یار تو باد

شهر یاری همیشه کار تو باد

(۳۵)

ابوالفراج:

خسرو بخت پاسبان تو باد

قاهر هر قهرمان تو باد

(۳۶)

مسعود سعد :

شاد باش، ای شاه عالم شاد باش

بابتان دلبر نو شاد باش

(۳۷)

ابوالفراج:

شاد باش ای پیشکار دین و دولت شاد باش

دایما در دین دولت و زفت باش و راد باش (۳۸)

خلاصه مسعود سعد سلیمان و ابوالفراج روئی فکراء و طبعاء باهم نزدیک بودند این نزدیکی و همفکری باعث آن گردید که در بین آنها یک مناسبت دوستی و روا بطمستحکم ادبی برقرار گردد. هیچگاه آنها خصوصیت و دشمنی نداشتند. برعکس آنها دوست قرین و همراز یکدیگر بوده در معاشرت و مراسلت های خود به فضل و کمالات و رتبه شاعرانه همدیگرشان بهای ارزنده و سزاوار داده نسبت به همدیگرشان صمیمیت و احترام بزرگ داشتن خود را ظاهر کرده اند به وجود آمدن یک سلسله اشعار استادانه سروده شده آنها نتایج تاثیر اشعار طرفین بوده این در دات خود دلالت پیوسته گمی راه ایجاد آنها میکند

این دو استاد سخن که از اساس گذاران ادبیات دری در هندوستان به شمار میروند، در محیط ادبی اواخر قرن پنجم و ابتدای قرن ششم هجری لاهور برای انکشاف و تکامل ادبیات دری زبان هندوتر بیه نمودن یک تعداد نماینده گان آن خد متمهای بسا شایسته و به سزای کرده و در تاریخ ادبیات فارسی دری موقع مهم و با سزایی را اشغال نموده اند.

### سأخذ و یا داشتهها

- ۱- محمد عوفی، لباب الالباب، جلد دوم، با اهتمام براون، لیدن: ۱۳۲۱ هـ، ص ۲۴
- ۲- لطف علی بیك آذر، آتشکده، بخش دوم، با کوشش حسن سادات ناصری، تهران ۱۳۳۸ هـ، ص ۶۶۸۶۶۷.
- ۳- محمد صدیق حسن خان، شمع انجمن، با اهتمام مولوی محمد مجید خان، چاپ سنگی، کلکته: ۱۲۹۳ هـ، ص ۶۶.
- ۴- امین احمد رازی، هفت اقلیم، جلد اول، با تصحیح جواد فاضل، تهران: ۳۳۹.
- ۵- دیوان ابوالفرج رونی، با اهتمام محمود مهدوی دامغانی، تهران ۱۳۴۸، مقدمه ص ۳۵، پس از این دیوان ابوالفرج رونی اکتفا خواهد شد.
- ۶- نظا می عروزی سمرقندی، چهار مقاله، با کوشش محمد معین، تهران: ۱۳۳۳، ص ۷۱.
- ۷- دیوان مسعود سعد سلمان، با کوشش رشید یا سمی، تهران: ۱۳۳۹ ش، ص ۵۲۶ پس از این دیوان مسعود سعد سلمان اکتفا خواهد شد.
- ۸- عبدالقادر بدایونی، منتخب التواریخ، جلد اول، ص ۳۷-۳۸.
- ۹- محمد غنی فرخ آبادی، تذکره الشعراء، با اهتمام محمد منتدی خان شیروانی، چاپ سنگی، علیگر، ۱۹۱۶ م، ص ۵.
- ۱- لطف علی بیك آذر، آتشکده، بخش دوم، ص ۸۶.

- ۱۱- رضا قلی خان هدایت ، مجمع القصصا، جلد اول ، باکوشش مظاهر مصفا ، تهران: ۱۳۳۹ش، ص ۱۵۱.
- ۱۲- هو شنگ مستو فی ، شعرای بزرگ ایران ، تهران: ۱۹۵۵ ، ص ۲۳۵.
- ۱۳- دیوان مسعود سعد سلیمان، ص ۶۳۵ .
- ۱۴- محمد عوفی ، لباب الالباب، باکوشش سعید نفیسی ، تعلیقات ، تهران ، ۱۳۳۲ ص ۷۱۴-۷۱۵.
- ۱۵- دیوان مسعود سعد سلیمان مقدمه ، ص یز، لیخ.
- ۱۶- دیوان ابوالفرج رونی ، مقدمه ، ص ۳۳ .
- ۱۷- دیوان مسعود سعد سلیمان، ص ۶۲۱-۶۲۲.
- ۱۸- داکتر عبدا لحسین زرین کوب، با کاوران حله (مجموعه نقد ادبی) ، تهران: ۱۳۴۳ قسمت ۱ ص ۸۴
- ۱۹- دیوان مسعود سعد سلیمان، ص ۲۵۶.
- ۲۰- دیوان ابوالفرج رونی ، ص ۲۵۹.
- ۲۱- هو شنگ مستو فی ، شعرای بزرگ ایران، تهران: ۱۹۵۵ م ، ص ۲۳۵
- ۲۲- دیوان مسعود سعد سلیمان، ص ۵۳۳
- ۲۳- دیوان سعد سلیمان ، ص ۲۳۷
- ۲۴- دیوان ابوالفرج رونی ، ص ۱۵۴.
- ۲۵- دیوان مسعود سعد سلیمان، ص ۷۲۸- ۷۲۹ .
- ۲۶- هو شنگ مستو فی ، همان اثر، ص ۳۲۵.
- ۲۷- دیوان مسعود سعد سلیمان ص ۱۰۴.
- ۲۸- دیوان مسعود سعد سلیمان، ص ۲۳.
- ۲۹- دیوان مسعود سعد سلیمان ص ۲۵

- ۳- دیوان مسعود سعد سلمان ص ۳۰.  
 ۳۱- دیوان ابوالفرج رونی ، ص ۱۸.  
 ۳۲- دیوان ابوالفرج رونی ، ص ۲۱.  
 ۳۳- دیوان مسعود سعد سلمان ص ۴۳.  
 ۳۴- دیوان ابوالفرج رونی ، ص ۳۴.  
 ۳۵- دیوان مسعود سعد سلمان ص ۸۲.  
 ۳۶- دیوان ابوالفرج رونی ، ص ۵۶.  
 ۳۷- دیوان مسعود سعد سلمان ص ۲۹۷.  
 ۳۸- دیوان ابوالفرج رونی ، ص ۸۴.

ترگران و ویرایش عبدالله حق

دكتور بهروز

## ترجمه حدایق السحر به زبان روسی

در گنجینه صناعات ادبی پاریس در شاهواری تلوء تلوء دارد که نه تنها در طی قرنهای متمادی مرجع ادب دوستان و پژوهشگران بوده است بلکه تا امروز هم شاگردان و استادان از نور پر فیض آنها بهره می برند. حدایق السحر و دقایق الشعر رشید الدین و طوطا از جمله این آثار گرانبها میباشند که بواسطه نتالیا یور فنه چالیسوه بروسی برگردانیده شده و از طبرستانستیتوت خاور شناسی فرهنگستان علوم شوروی در سال ۱۹۸۵ به تعلیقات، حواشی، توضیحات، تحقیقات علمی مشروح و پیشگفتار گسترده طبع و نشر گردیده است. یکی از نکاتی که طی قرون نهم تا سیزدهم میلادی در تاریخ ادب فارسی در ی بیشتر و بیشتر توجه متخصصین ایران شناسان را بخود جلب نموده آنست که در همین دوره تاریخی ادبی انواع اصلی شعر کلاسیک فارسی تشکیل یافته صناعات ادبی شناخته شده، نظام آن تکامل پذیرفته و بصورت مستقیم در آثار ادبی انعکاس یافته است.

در قرن گذشته آثار و رسایلی که در ساحت صناعات و نقد ادبی تألیف شده نظر شرفشنا سان معروفی راجونف، گلاوین، فریو کرت، ژ. کارسن دی

تاسی و فون هو مر جلب کرده و آنها را در این زمینه به بر رسی و پژوهش و داشت. اما سهم بزرگ او در شناخت شعر شناسی فارسی دری دانشمندان چون عباس اقبال آشتیانی، احمد آتش، سعید نفیسی، قاسم توپسر کانی و امثال ایشان نداشته اند که (غیر از احمد آتش) زبان فارسی برای همه آنها زبان مادری بوده و شعر و ادب فارسی را با تمام کیفیات، لطافت و نازکی‌های آن درک می‌کرده اند و طنین‌های غیر قابل ضبط آن بر ایشان محسوس و مسموع بوده است.

در اتحاد شوروی علاقه به نشر آثار صناعات ادبی نیز فراوان بوده متن تعدادی ازین آثار درین جا بطبع رسیده است. آندری ایو کینیو بیچ برتلس ((جامع مختصر)) و احد تبریزی را در سال ۱۹۳۹ با حواشی بطبع رسانید. همچنین اثر کمال‌الدین محمود عطاء الله حسینی (بدایع الصنایع) و کتاب ملا حسین واعظ کاشفی بدایع الافکار و صنایع الاشعار را با حواشی و توضیحات سلیمان قو لوف در سالهای ۱۹۷۴ در ذوشنبه و در ۱۹۷۷ در مسکو چاپ کرده است. در ساحت ادبیات نظری علم بدیع نیز آثار متعددی بواسطه آ. سگد ییف آ. ستارف. ر. مسلمان قولوف و امثال آنها انتشار یافته است.

کتاب اکادمیسین دیمتری سرگیوی بیخ لیخا چوف ((چرا با ید علم بدیع ادب روسی قدیم را بر رسی نمائیم؟)) عامل بزرگی بود برای سوق بیشتر دانشمندان جوان شوروی در پژوهش و بر رسی عمیق تر شعر فارسی دری در ساحت علم بدیع و صناعات ادبی قرون وسطی، چه مولف بصراحت میگوید: ((اگر چه هم ادبیات عصر حاضر بکلی تحول و تغییر پذیرفته باشد و لی باز هم برای ادبیات خلقهای آسیای میانه و ماورای قفقاز شوروی مانند تاجیکها و آذربایجانیها و همچنان برای مردمان ایران و افغانستان و عربها که در بسیاری موارد وابسته به اصول و مبانی صناعات بدیعی کلاسیک هستند و با آن ارتباط ناگسستنی دارند بر رسی و فراگردفتن علم بدیع قرون وسطی ناگزیر و لازمی میباشد.))

ترجمه حدایق السحر، تشریح و توضیح آن بواسطه ن. ی. چالسیره



شاگرد شایسته دکتر علوم نوری عثمانوف بموقع بوده، اولین ترجمه متن کلاسیک صناعات بدیع یعنی پارسی‌داری در زبان اروپائی شمرده میشود، چه کسی دیگری قبل ازین نه در سایر زبانهای اورپائی و نه در ایرانشناسی شوروی باین کار دست نزده چنانچه ترجمه کامل آن در هیچ لسان وجود ندارد.

گرچه چاپ روسی متن حدایق السحر در قدم اول برای ایرانشناسان شوروی که در زمینه بررسی مسایل تاریخ ادبیات و نظریات ادبی و تاریخ نقد مفاهم آن کار میکنند در نظر گرفته شده است در ضمن پیشگفتار گسترده و همه جانبه این چاپ ارزش خاصی برای حلقه های وسیع اهل ادب که مشغول تحلیل مقایسه‌ی نظریات کلاسیک در باره شعر هستند و در ساحت دقیق اسلوب شعری سرگردمند داشته و عقاید ملت‌های جداگانه را در مورد زیبائی‌های ادبی بیان میکند.

پیشگفتار این چاپ که محتوی تحلیل همه جانبه ((حدایق السحر)) میباشد به بخشهای مجملی تقسیم گردیده است. ازین پیشگفتار میتوان میتود و لوزی اصول تحقیق نگارنده پیشگفتار رادیک کرد و بی برد که مولف تحت اصطلاحات ادبیات قرون وسطی (اصول ادبی) (موازین فن شعر) چه مفاهمی رادیک کرده است.

چالیسوه باستناد آثار لیخاجوف، کونراد، لوسف و لوت من دانشمندان شوروی به توضیح اصول شعری و طوطا پرداخته، موازین فن شعر را که ساحت (عالی) کلام (علمی) ادبیات مکتوب میباشد تعیین مینماید و توضیح میکند که وطوطا در علم الشعر خود خاصه یکنوع شعر عالی ادبی را که عبارت از قصاید مدحیه باشد در نظر داشته است.

در بخش نخست جالیسوه مختصراً تاریخ رشد و تکامل علم بدیع را در زبان عربی مطرح کرده آنرا با رساله ابن معز آغاز می نماید و دو طریق علمی رشد آنرا که عبارت از طریق اعجاز القرآن وابسته به علوم مرکب قرآنی و طریق نقد ادبی وابسته به علوم بدیع باشد بیان مینماید. بنظر جالیسوه علم الشعر و طوطا خاصیت

در خشان و بارزاد بی را به مفهوم آنکه میخواهد اصول زیبائی کلام را تصریح کرده، قواعد بیان هنری را درک کند ارا نه مینماید، درحالیکه علمای تفسیر قرآن به مسأله بهترافاده کردن متن مقدس و حی توجه داشته اند.

بخش دوم با آنکه بصورت موجز حاوی زیست نامه و آثار و طوطا میباشند در ضمن مواد زیادی در زندگی نامه و آثار و طوطا را در بر دارد چالیسوه از منابع متعدد و مختلف و چاپهای جداگانه اطلاعات زیاد در مورد و طوطا را جمع کرده پس از مقایسه و نقد علمی سیر زندگی و طوطا شاعر در بار، عالم کاتب، منشی دیوان آتسز مولف آثار متعدد و صاحب دیوانهای شعری تازی و دری را مشخص ساخته است.

بخش سوم تا هشتم مربوط به محتوی قسمت تحقیقی اثر میباشد. اصول کار مولف پیش گفتار درین زمینه بطریق تحقیق آثار کهن و نقد مفاهیم ادبی میباشد که میشود آنرا اصول (مقایسوی) نامید. چالیسوه مستقیماً طریقه ارزشیابی و معیارهای ادبیات شناسان اروپائی را که در مورد آثار علمی اسلامی مرعی میدارند دنبال نکرده در توضیح و تشریح حدایق السحر حد اکثر کوشیده است اساساً منطقی و نظری علم بدیع را در مورد کلام هنری بمنزله دانش سنتی اسلامی در نظر داشته باشد. تحلیل توضیحی صنایع بدیعی به محقق امکان آنرا داده است که بتواند در تشخیص خود دو نوع طریقه را تعیین کند که متمایز از تشخیص اروپائیها میباشد. نوع اول تشخیص از راه مشتقات که عمدتاً از طریق ترجمه کلمات عربی بزبان دری و اشاره مشخص به اینکه چطور صنایع بدیعی بوجود آورده میشود صورت گرفته است. این جور مطالعه تنها از نظر بررسی علم بدیع دلچسپی زیادی ارا نه مینماید بلکه هم از فهم وسیع تر اینکه چطور فیلولوژی سنتی اسلامی در قرون وسطی بوجود آمده است ارزش بسیار دارد. تشخیص اشتقاقی بواسطه ترجمه اصطلاح بزبان

مادری و وابسته بر آن است که کلمه انتخاب شده برای اصطلاح را به تصور ارائه کنند یعنی قیاس و واضح پدیده زیر بحث را توضیح سنتی (فی اللغة و فی الا اصطلاح) بیان میدارد.

نوع دوم توضیح صنایع بدیعی عبارت است از اشاره مشخص به چهره خاص دیگر فیلو لوزی قرون وسطائی و رابطه آن به شعر بحیث هنری که نه فقط بایست مدتها دراز آنرا بیاموزند میباشند، بلکه هم لازم است که فرا گرفته شود.

یکی از خد متهای عمده دیگر چالیسوه درین است که وی علاوه بر تحلیل اجزای صنایع بدیعی اثر، بصورت کلی علم بدیع را تحت مذاقه قرار میدهد و رابطه علم بدیع را با فصول دیگر علم شعر (قافیه و عروض) بصورت مشخص تعیین کرده توجیه آنرا در ژانر مدحیات در

باری قرن دوازده و وجه مشترک ناچیز آنرا با علم بیان و بلاغه (در ساحت تشبیه، استعاره، اغراق و غیره) و هدف زبا نشناسی آنرا با ساس درک مشخص ملتهای مسلمان که شعر را عالیترین مرحله تنظیم کلام میدانند ارائه مینماید. چالیسوه توجه خاصی به دستهبندی از

صنایع بدیعی که انواع مختلف تشابه لفظی را نشان میدهد تجنيس ورد العجزو غیره) مبذول داشته است. با توضیح اصول ساختمان

این گونه صنایع بدیعی و رابطه بین آنها و باین نتیجه مهم میرسد که در داخل علم بدیع آموزشی بکار برده شده است که به نظریات دانش ((متوازن صوتی متلازم)) فن شعر اروپائی نزدیک میباشد.

وی نظر انتقادی ادبی رشید و طوطرا در مورد سبک شعری این و آن شاعر که در سراسر اثر پراکنده میباشند تحلیل کرده است و توسط آن میشود تصویر ذوق ادبی عصر و شخص و طوط را برای خویش مجسم نمود. بالاخص لازم است راجع به قضاوت و طوط در مورد صفات ویژه شعر فارسی یادآوری کرد چه بچالیسوه امکان داده است

باین فیصله برسد که نظریه بدیع بد انسان که در حدایق السحریات گردیده است از منبع اولی خود مجزا گردیده طریقی را که با

رادو نی آغاز یافته و شعر فارسی آنرا همواره کرده است طوسی  
مینماید.

در مورد اشعار و گوینده گان آنها که در اثر بصورت نمونه درج  
گردیده چالیسوه نظر عادلانه ابراز کرده است: ((این نمونه ها بهمان  
اندازه که برای رساله علم الشعرا ارزش دارند و ذیقیمت میباشند  
برای توضیح صنایع بدیعی نیز از جناب بوده اهمیت زیاد دارند)). همچنین  
طرز کار خاص تدقیق چالیسوه بانمونه ها بی که در پیش گفتار  
صورت گرفته است جالب توجه میباشد بدوا احصایه مثالها (عربی، -  
از قرآن احادیث، نثر و نظم، فارسی نثر و نظم) داده شده است بعداً  
مؤلفین آنها باسناد تاریخ زیست در دو فهرست (گوینده گان نمونه  
هابزبان تازی و گوینده گان امثله بزبان فارسی ذری) ارائه گردیده  
اند. همچنین اقتباسها از قرآن و حدیث جداگانها فهرست گردیده  
است. به تاسی ازین چالیسوه تحلیل و تقسیم مثالها را به صنایع  
بدیعی عملی میکند و باین فیصله میرسد که این طریقه بیشتر از همه  
امکان ارزیابی ایرا فراهم میکند که این یا آن دسته از نمونه ها در  
اثر کدام وظیفه را عملی مینماید. هما نظوریکه چالیسوه افاده مینماید  
اقتباسات قرآنی و اشعار کهن عربی هسته مواد امثله را در علم بدیعی  
تشکیل میدهند. این امثله در اطوار نه برای آموزش آینده گان  
داخل کرده شده اند بلکه برای اعتبار بخشیدن به اثر و نشان دادن  
بنای اساسی صنایع بدیعی صورت گرفته اند. بررسی و تحلیل نمونه  
های شعری شعرا ی فارسی زبان بخوبی نشان میدهد که سهیم  
اساسی و طواط در تکامل علم صنایع بدیعی وابسته به نیل درك اسلوب  
شعری گوینده گان ممتاز و مداحان استاد ی چون عنصری و معزی  
بوده است وهم این مساله بچالیسوه اجازه داده که ملاحظات  
شخصی را در مورد شعری شعرا مثلا (مسعود سعد) بیان نماید.  
مسلماء شایستگی عمده چالیسوه در تحلیل بدیده ایست که این نمونه  
ها و امثله در آثار ی ازین قبیل بوجود می آورند. گذشته از هدف اعتباری

نمونه‌ها که قبلا از آن تذکار داده شد و آنها تکامل متوالی دانش را نامین میکنند، این مثالها و وظیفه‌معمیری و موازیاتی را هم داریم. میباشند که برای نسلهای آینده شواهد صریح سبکهای ادبی را ارائه میدارند.

یکی از خط‌مشی‌های مشرق‌چال بسوه مقایسه رساله رادویانسی (اواخر قرن ۱۱ میلادی) و اثر وطواط (قرن ۱۲ میلادی) میباشد. این مقایسه بیشتر از همه در توضیح و تعیین دقیق تر معانی بعضی از صنایع بدیعی و سیر معانی شعری از رادویانی به وطواط اهمیت زیاد دارد. این مقایسه طرز کار هر دو مولف، اختلاف نظر و برخورد آنها را نسبت به دیبات عرب نشان میدهد. اگر رادویانی اصول و قضا یا نظری علم بدیع را از عربها گرفته است. مثالها، شواهد و هم طرز بیان و افاده او فارسی صریح است (در عوض ابن‌المعتز، پسر معتز و امثال آن) در حالیکه وطواط با آگاهی از دو لسانی بودن در بار خاورزم قرن ۱۲ میلادی و حکمروائی ذوق عربیت بین مشاهیر عدد زیاد نمونه‌های عربی را در رساله خود شامل کرده مبتنی بر آنها قضا یا نظری را افاده نموده است.

مقایسه آثار در توضیحات گسترده‌تر جمعه نیز ادا شده است. درین زمینه نه تنها از آثار و سایل فارسی دورانی بعدی (راهی، حلای، وحید تبریزی و حسینی) بلکه هم از تالیفات کهن عربی (ابن‌المعتز، قدامه، ابن‌رشیق، عسکری و باقلانی) نیز استفاده بعمل آمده است بنا عواشی و توضیحات ادا به شرح تحقیقی اثر را تشکیل می‌دهد و اطلاعات مفصلی در باره تاریخ هر یک از طریقه در حدایق السحر تذکار یافته و نظیره‌هایی از مجاز و صنایع بدیعی مروج اروپائی ارائه میکنند همچنین توضیح و خل نکات متعلق و معقد متن فارسی صورت گرفته است.

ترجمه حدایق السحر را چالیسوه به سطح شایان تحسین علمی حرفه‌یی انجام داده است. بی‌نظمی در متن و اکثر فقدان کلمات در بیت‌ها و هم ذواللسانی بودن شواهد مشکلات زیاد در خواندن متن بوجود

آورده است همچنین چاپ های د ر دست رسم الخط کهن نسخه ها ی خطی را حفظ کرده حروف خا صی فارسی دری در آنها دیده نمیشود. در آن جمله صنایعی که ترجمه من هیچ نوع تصویری از آن را برای خواننده ارائه نمیکند چالیسو ه در ترجمه اشعار ترا نسلیتر آسیون (نمایش تلفظ کلمات فارسی بحروف زبان دیگر) را در نظر گرفته در زبان فارسی رسم الخط سلاوی و در زبان عربی رسم الخط لاتینی را مرجع دانسته است. از آنجا که این ترجمه متضمن متن فارسی میباشد چنین ترا نسلیتر آسیون با آنکه بیادستوری اشعار را به تعیین اضافت و غیره نشان میدهد باز هم ادعای تلفظ مقتضی بموازین قرن ۱۲ - میلادی را ندارد.

عملاً ترجمه درین ساحتها وجود نخواهد داشت که نتوان بان انگشت اعتراض گذاشت.

با آنکه ترجمه در سطح عالی صورت گرفته است باز هم در فهم معانی بعضی از اشعار کاستی ها و نادری های خورد و ریزه مشهود است. در باره نادرستی های ترجمه در زمره سایر صفحات میتوان ص - ۱۳۳ شعر عنصری و ص ۱۴۰ و ۱۶۴ شعر و طوطی را مثال داد. در مورد نادرستی ها با چالیسو ه صحبت گردیده است تا در چاپهای آینده در نظر داشته باشد و هم در صفحه گذاری متن فارسی به شیوه معمول توجه بداند.

ترجمه حدایق السحرا کار چالیسو ه راه را برای ترجمه المعجم فی معاییر اشعار العجم قیس رازی که در دست اتمام است و عنقریب به چاپ سپرده میشود نیز تسهیل کرده از تجربه اندوخته شده استفاده شایانی برده است که موافقت مزید ویرادری زمینیه نیز خواستاریم. یکبار دیگر لازم می افتد تذکر داده شود که بمیدان آمدن نخستین ترجمه چدا یق السحر رشید الدین و طوطی بزبان روسی که بدون شک یکی از آثار برجسته مسلمانهای شرق خاصه سرزمین بلخ در علم بدیع میباشد زمینه وسیع استفاده برای آموزش کلام هنری و ادبی فراهم کرده است و ایرا نشناختن شانه کام را درین ساحت معرفت سیراب میسازد.

معاون سر محقق حسین فرمند

## نسخه‌دیگری از فرهنگ «زبان گویا و جهان پویا»

در شماره (۲۳) مجله خراسان مقالتي در باره فرهنگ زبان گویا و جهان پویا، به خامة استاد ما يل هروی به نشر رسيد. در ضمن پژو هسها يی که در باره فرهنگها مينمودم، به نام اين فرهنگ و فرهنگ پنج بخشی بار بار برخوردم و آگاهی داشتم که استاد ((بايفسکی)) درين باره پژو هسها يی نموده اند آنگاه که با استاد با يفسکی ديدياری ميسر شد، از ايشان در مورد طالب معلومات شدم. ايشان به استاد مقاله های خود که در پايان يادآوری ميشود و بر بنياد داشته های ذهنی خویش در زمينه توضيحاتی ارا نه داشتند، که فشرده آن پيشکش ذهن خواننده گان ميگردد.

((زبان گویا و جهان پویا)) در کنار ساير فرهنگهای پراچ زبان دری، پاسداری و معرف غنا و گسترده گي واژه گانی اين زبان است. تا سال ۱۹۶۴م دانشمندان راباور براين بود، که از اين فرهنگ جز نام، چیزی به جای نمانده است. ولی در همین سال دکتر س.ای. - بايفسکی کارمند انستیتوت شرقشنا سی لیننگراد، به دریافت

نسخه بی از آن توفیق یافت که زیر شماره (ب) ۲۹۲ در تا شکند نگهداری میشود .

در سال ۱۹۷۴م این فرهنگ با مقدمه به خامه س.ای. با یفسکی واز روی همان یگا نه نسخه تا شکند به صورت عکسی در مسکو زینت چاپ یافت. البته در فاصله بین سالهای ۱۹۶۴ م (سال پیدایی نسخه) و (سال چاپ فرهنگ) استاد با یفسکی ذر باره این فرهنگ ، مقاله ها یی در نشرات لنینگراد (۱) و مسکو (۲) به چاپ سپرد که بعداء در ایران نیز، ترجمه دری مقاله چاپ مسکو را مجله ((پیام نوین)) به نشر رسانید (۳). س.ای. با یفسکی اظهار داشت (۴) که پس از چاپ و نشر فرهنگ بازهم در فکر وجست و جوی نسخه یا نسخه های دیگری از این فرهنگ بود. سرانجام از ورا ی شماری از نوشته ها و پژو هسهای دانشمندان ایرانی در یافت، که نسخه از این فرهنگ در ایران نیز موجود است، ولی دانشمندان ایرانی به اصلیت آن پی نبرده ند. چنانکه محمد تقی دانشپژوه در مقاله نسخ خطی کتا بخانه آیت الله مر عشی (مجموعه مقالات ((نسخه های خطی)) نشریه کتا بخانه مر کزی دانشگاه تهران جلد ششم ، تهران ، ۱۳۴۸، ص - ۳۷۹ - ۳۸۰) مینو یسد که : در میان نسخ خطی کتا بخانه آیت الله مر عشی يك نسخه به نام ((فرهنگ پنج - بخشی)) است، که تاریخ کتا بت آن چهارم ذی القعدة ۹۹۸ هجری مطابق چهارم سپتا مبر ۱۵۹۰ م میبا شد. دانشپژوه افزون بر عناوین پنج بخش کتا ب جمله هایی از آغاز وانجام آن را نیز به دست میدهد.

بار دوم احمد منزوی (فهرست نسخه های خطی فارسی ، جلد سوم تهران ، ۱۳۵۰، ص ۱۴۲) در باره همین نسخه عین گفته های دانشپژوه را تکرار نمود. بار سوم هم دانشپژوه در جلد یکم فهرست کتا بخانه سنای تهران ، زیر شماره (۵۲۷) سخنان پیشین خود را باز گو میکند، از لابلای این یاد آور یها هیچگونه سخن و ابراز نظری در باره مولف فرهنگ و مقایسه آن با سایر فرهنگها به چشم نمیخورد . یعنی دانشپژوه و احمد منزوی ، با آنکه نخستین دو بار و دو مین یکبار



راجع به نسخه (فرهنگ پنج بخشی) سخن گفته اند هیچکدام به این حقیقت پی نبرده اند، که همین نسخه، نسخه یی از ((فرهنگ زفان گویا و جهان پویا)) میباشد.

تردید نیست، که نسخه های این فرهنگ پرارج در جهان شادو نادر است و تاکنون فقط سه نسخه آن دستیاب شده. نخستین، همان نسخه تا شکند است که چاپ عکسی از روی آن صورت پذیرفته و دومین نسخه همان میبا شد که فعلا در کتابخانه سنا یی ایران حفظ میگردد و از آن یاد کردیم و سومین نسخه این اثر نفیس، به استناد نوشته پرو- فیسور نذیر احمد (۵) در کتابخانه خدابخش در شهر پته پا سدا ری میشود.

با یفسکی با سیا سگزازی می افزاید، که در سال ۱۹۸۷ م همکار دانشمند انستیتوت شر قشناسی لنینگراد آقای ((آکیمو شکین)) برای انجام يك سفر علمی رهسپار ایرا نشدند و بنا به خواهش وی، نسخه یی از ((فرهنگ پنج بخشی)) را به صورت زیر کس آوردند. این نسخه ۱۲۳ ورق دارد و در هر صفحه آن ۱۷ تا ۱۸ سطر به شیوه نسخه نگارش یافته است، ولی فا قدمقدمه کوتاه و ملف است که در نسخه هند موجود میباشد. قابل یاد دهانی است که عکس نسخه هندنیز به یاری دانشمند دیگر آن انستیتوت به نام ((زوغراف)) که جهت انجام سفر علمی به آن کشور رفته بود به وی مساعدت شده است. با آنکه نسخه هند و نسخه تا شکند دارای هفت بخش و نسخه تهران شامل پنج بخش میباشد، باز هم برا بر گذاری نسخه هابیا نگر و روشنگر آن است که تمامت محتویات و مطالب بازتاب یافته در هفت بخش دو نسخه اول الذکر، شامل همان پنج بخش نسخه تهران میباشد و فقط در بخش بندی تفاوت پدید آمده است. به این معنی که از بخش یکم تا چهارم در هر سه نسخه تفاوتی موجود نیست اما مطالب شامل بخشهای پنجم، ششم، و هفتم نسخه های تا شکند و هند، همه در بخش پنجم نسخه تهران جا بجا و گنجا نیده شده است.

باید روشن ساخت که تقسیم‌بندی واژه‌ها در هر نسخه این فرهنگ، برخلاف شیوه معمول سایر فرهنگها که به بابها و فصلها صورت می‌گرفت خصوصیت تازه و ویژه بی دارد، یعنی تقسیم واژه‌ها در فرهنگ «زفان گویا» به بخشها، گونه‌ها و بحرهای می‌باشد.

در نسخه مورد نظر (نسخه - تهران) بخش نخست از ورق ۱ تا ۸۴ را احتوا میکند که در بردارنده واژه‌های ساده و بسیط می‌باشد، بخش دوم که از ورق ۸۴ تا ۹۸ را در بر دارد، شامل کلمه‌ها یا واژه‌های مرکب است. بخش سوم که مصادر (اسم فعلها) را احتوا میکند از ورق ۹۹ شروع و به ۱۰۴ انجام می‌پذیرد. بخش چهارم که از ورق ۱۰۴ آغاز و به ۱۱۰ فرجام می‌یابد، به واژه‌های عربی اختصاص دارد، و بخش پنجم که شامل واژه‌های عربی-نبطی و فارسی است در ورقهای ۱۱۰ تا پایان نسخه جا گرفته است.

چنانکه پیش ازین نیز یاد شد، بخشهای ششم و هفتم نسخه‌های تاشکند و هند که با اثر تیب و ویژه واژه‌های رومی و ترکی می‌باشند در همین بخش پنجم نسخه تهران گنجانیده شده‌اند. از مقایسه آغاز و انجام نسخه‌ها، با باور و اطمینان کامل میتوان گفت، که این فرهنگ (فرهنگ پنج بخشی)، نسخه دیگری از همان فرهنگ ((زفان گویا و جهان پویا)) می‌باشد.

باورین گوده دیگر بر اینکه نسخه تهران، نسخه دیگری از فرهنگ زفان گویا می‌باشد همانا، موجودیت اشعاری است که جا بجا برای شرح معنی واژه‌های مشخص، در نسخه‌های تاشکند و هند مورد استشهاد قرار گرفته، و درین نسخه نیز در همان موارد معین به کار گرفته شده‌اند. یکی دیگر از نکات جالب و توجه برانگیز اینکه، اله داد فیضی سر هندی، مؤلف فرهنگ ((مدار الافاضل)) (۱۵۹۳ م ۱۰۰۱ هـ)، ضمن یادکرد از سرچشمه‌هایی، که در تیب و تالیف فرهنگش از آنها سود جسته است مینویسد.

((. زفان گویا که از پنج - بخشی هم نام میدهند...)) یاد اوری

فوق بیانگر این حقیقت است که گویادر همان وقت نیز فرهنگ زفان گویا و جهان پویا به ((پنج بخشی)) اشتهاار داشته است.  
 بانو جه بدانچه گفته آمد، مطمئنا و بدون تردید نسخه ((فرهنگ پنج-بخشی)) که دانشمندان ایرانی مکررا از آن یاد کرده، ولی هیچگاه مولف سال تالیف و نام دیگری آن را (زفان گویا و جهان پویا) به ذکر نیاورده اند، نسخه دیگری از ((فرهنگ زفان گویا و جهان پویا)) است، که در اواخر سده چهاردهم و اوایل سده پانزدهم میلادی توسط بدرالدین ابراهیم در سرزمین هند تالیف شده است.

### مراجع:

- ۱- س.ای. با یفسکی، نسخه خطی منحصر به فرد فرهنگ فارسی سده چهاردهم میلادی (فرهنگ زفان گویا و جهان پویا)، در مجموعه ((متن های خطی و مسایل تاریخ تمدن خلقهای شرق))، لنینگراد، ۱۹۶۵، ص ۴۹-۵۱.
- ۲- س.ای. با یفسکی، نسخه خطی منحصر به فرد فرهنگ تفسیری فارسی ((فرهنگ زفان گویا و جهان پویا))، در مجله ملل آسیا و افریقا مسکو، ۱۹۶۵م ص ۱۱۸-۱۲۱.
- ۳- س.ای. با یفسکی، نسخه خطی منحصر به فرد لغتنامه تفسیری فارسی ((فرهنگ زفان گویا و جهان پویا))، پیام نوین، شماره ۹ تهران، ۱۳۴۴ ص ۵۴-۵۹.
- ۴- س.ای. با یفسکی، نسخه خطی فرهنگ پنج بخشی، آثار خطی و مسایل تاریخ تمدن خلقهای شرق، قسمت اول، مسکو، ۱۹۷۹، ص- ۲۱-۱۵.
- ۵- مجله رهنمای کتاب، جلد هفتم شماره یکم، تهران، ۱۹۶۴، ص - ۷۸-۶۹.

# بررسی نثر فارسی در شصت سال

پسین سده نزدهیم

(۲)

چنانچه مخبر صادق هم فرموده است و نیز باید دانست که هیچ ذرات انسان را بدل نمیگرداند سوا ی علم که اگر پسر شخصی رذیل، علم را حاصل نماید و ضعیف و شریف، هوس عزت داری وی نموده لحاظ ذاتی هر گز نمی نمایند ... پس به دلایل عقلیه و نقلیه ثابت گردید که شرف انسان به علم است و ادب و نه به مال و نسب. و انسان هم هزارها تردد و سعی مینماید که احسن امور و افضل آن را به دست آورد پس شما مردم راهم لازم و واجبست که گوش و هوش خود را متوجه نموده این سپیچ مرا به جان و دل قبول نموده به طرف حصول علم رغبت نماید که فرق در حیوان و انسان علم است (۱۱).

نمونه دوم:

## بورسولان بلاغ باشد و بس

چشم امید از صاحبان کار سپاندگان آنست که ذر تحریر خبر قدری تردد نموده در خبرهای الزامیه نسبت کدام معزز رئیس احتیاطا طرابه روی کار آرندهو خبریکه مطلقا حاصل نداشته باشد، از آن قدری اگر کناره کشی نمایند، بهتر خواهد بود، زیرا که اگر چه خبر محمل صدق و کذب

است، لیکن صا حبان مطابع هر چه کار سپا ند تان صا حبان تحریر نمایند، آن را درج اخبار مینمایند، زیرا که مدار مطبع به خبرهای کار سپا ند تان است و هر گاه صاحبان کار سپا ند تان يك قلم به دروغ کمر بسته کرده و سواي دروغ حرف راستی را گاهی آشنای قلم نفرمایند. در این صورت به نزد ناظرین اخبار این خیال بد نامی مطبع است، چنانچه در این روزها در خبرهای کابل، که به حواله کار سپا ند تان صا حبان مطابع درج اخبار خود نموده بودند که خلاصه آن بنا بر مشتمل نمونه خروار درج میگردد اول این که به سبب بیماری دست سردار محمد یعقوب خان فرمانروای هرات خسک گردیده و به خدمت والد ماجد خود امیرالامرا امیروالاشان خلد الله ملکه عرضی فرستاده که حکیم بنا بر معالجه ام فرستاده شود و امیر صاحب در جواب عریضه سردار موصوف نوشتند که حکیم فرستاده نمیشود و خدا کند که به جلدی هم آغوش مرغ اجل گردی و حال آن که این اخبار يك قلم پیرامون راستی نگردیده حرفی از این راست نیست.

دویم این که در اخبار ((شعله طور)) و غیره اخبارات دو مرتبه درج بودند که گوش گذار بنده گانه اشرف امیر صاحب بهادر گردیده که شخصی از کابل خبرهای به طرف لاهور میفرستند. چنانچه منشی چها به خانه را امیر صاحب بهادر مقید نموده قدر و نام را اخرج نمودند. در این خبر هم سواي این مقوله که اول غلط، آخر غلط، سر تا پا غلط دیگر چه باید گفت، زیرا که احوال کابل به مثل زمانه سابق نیست.

کابل بالفعل به یمن تو جهات معدلت صفات امیر باند بیزوی العز و الشان امیر شیر علی خان صاحب بها در به مثل یورپ گردیده به طرف این قسم او هام خیالات کسی نمیگردد. عالیجاه قاضی عبدا لقادر خان به عهده و منصب شادو نکي صاحب بهادر اعنی رایل ملتری سکرتر ممتاز است. ویرا به اخبارات چه تعلق، پس اگر این قسم اخبارات محل بر عدوت کرده شوند، هم بی معنی و اگر به خبرهای بازاری قیاس نموده شود، پس هم مناسبت کصا حبان مطابع به کار سپا ند تان خود تا کید فرمایند که اگر مثلاً در کدام هفته که خبر تازه نیابند، در

آن هفته مضمون علمی معقول نوشته تحفه مطبع نمایند که مضمون علمی لایق از این قسم خبر هامیشود و صد چندان مفید است که از این قسم اخبارات ، اخبار از اعتبار می افتد. من آنچه شرط بلاغ است باتو میگویم ، تو خواه از سختم پندگیر خواه ملال . (۱۲) \*

### مآخذ و یادداشتها

- ۱- نوای معارك، تالیف میرزا عظیم محمد، کابل: ۱۳۳۱، ص ۱۸-۱۹.
- ۲- واقعات شاه شجاع ، بخش مقدمه ، کابل: ۱۳۳۳.
- ۳- واقعات شاه شجاع و قایم مقدمه هجدهم: ص ۲۹-۳۲.
- ۴- گلشن امارت ، مؤلف نور محمد نوری ، بخش مقدمه ، کابل: ۱۳۳۵.
- ۵- دیده شود : تاریخ تطور نشر فنی قرون ششم و هفتم هجری ، تالیف داکتر حسین خطیبی ، چاپ دانشگاه تهران.
- ۶- گلشن امارت ، گل سی و ششم ص ۱۵۳-۱۵۴.
- ۷- پادشاهان متاخر افغانستان ، تالیف میرزا یعقوب علی خانی ، جلد اول ، صفحه دوم دبیاچه ، ۳۳۴۱.
- ۸- همان.
- ۹- همان ، ص ۴-۱.
- ۱۰- دیده شود : یادداشتها و اسناد تاریخی ، نوشته حافظ نورمحمد کهگدای ، مجله آر یانا ، سال اول ، شماره دهم و ((افغانستان در تاریخ)) ، تالیف شادروان میر غلام محمد غبار از ص ۵۹۲ تا ۹۵۶.
- ۱۱- ((شمس النهار)) ، شماره ۵ ، مطبوعه یوم جمعه ، پانزدهم شهر رمضان المبارک ، سنه ۱۲۹۰ ، ص ۶-۷.

\* نشانه گذاری دو نمونه نشرشوال المکرم ، ۱۲۹۰ ، ص ۹-۱۰.  
 نشانه گذاری دو نمونه نشرشمس النهار جهت سهولت در خوانش ، توسط نگارنده مقوله صورت گرفته است ، همچنان بخشی از نمونه اول ، که آوردن آیتی از قرآن و استناد بر آن بود ، حذف گردید.

## گزینة دیوان مایل برنا بادی

(۲)

طوری که گفته شد، قدرت شعری شاعر بیشتر در افاده موضوع واحدی که به مضامین متنوع و تازه بسته میشود و با عبارات و تراکیب جدید مزین میگردد، خوبتر تعیین شده میتواند.

در مطالعه دیوان شاعر، گذشته ازین که مضمون آفرینی، تازه گویی، تنوع تشبیهات گونه گونه استعارات، وسعت و گشاده گوی کنایه و مجاز و فراخنای فراورده های بدیعی و غیره بصورت کل در نظر گرفته میشود باید به بحث و بررسی موصلی موعهای جداگانه و واحد نیز در سراسر دیوان دقت کرده شود که شاعر در عین حالی که از صدها مبحث مختلف سخن میگوید چگونه از بیان و افاده یک مبحث بکانه و واحد در محتوی کلی اثر خود از عهد برآمده است. به گونه مثال مبحث و فاء را در تمام دیوان یک شاعر در نظر گرفته طرز چگونگی بیان این موضوع و کثرت بستن مضامین مختلف در همین زمینه و همو فقیهت شاعر درین مورد مطالعه میشود و ملاحظه میگردد که خیال شاعر درین موضوع واحد چه ابداعاتی از نظر معانی کرده و کدام نوع تشبیه و استعاره و مجاز و کنایه و صفات به کار برده و کدام مضامین تازه وجدید به میان آورده است، و ذهن خلاق و اندیشه سازنده او چه حقایق را ابراز کرده و در ساختن صحنه های فکری از اندیشه خود

چه گلها پی رویا نده است. این نوع بررسی دیوان شاعر به ما امکان میدهد سهلتر و ساده تر به قدرت شعر وی پی ببریم و نیروی تخیل تصویرگر او را زودتر درك کرده بداعات و ابتکارات او در پهلوی سایر شعرا به زودی تمییز و تشخیص بدهیم. مراد از مبحث واحد این نیست که پیش از پیش جدولی از مباحث ترتیب داده بر روی آن دیوان شعرا مطالعه گردد بلکه مقصد اینست که در حین مطالعه دیوان باید موضوع مبحث واحد تعیین گردد چه افاده مفاهیم و بیان افکار جداگانه و انتخاب مباحث نظر به علاقه شاعر فرق داشته نزد هر یک جداگانه و علیحده میباید شد و هم بسیاری از مباحث و موضوعات در دو این دسته پی از شعرا به ندرت دیده میشود. مثلاً در بحث (زهد و زاهد) شاعر ی بیشتر از دیگری پیچیده در آن مبحث زیاد تر سخن پردا ز شده است و یا موضوع ((می)) در نزد شاعری که شعر صوفیانه دارد بحث جداگانه و در ایجاد یا تگینده پی که از نو شیدن آن آبا نیورزیده و کیفیات مادی آن رادرك کرده است، موضوع دیگری است و بیان هر دو هم درین زمینه شد یداء از هم فرق دارد و یا شاعری که واقعا در عشق معشوق در گرفته و این آتش سوزنده را در روان و گوشت و پوست خود احساس کرده با گوينده پی که از روی تقلید و پیش آمد، اشعاری درین زمینه دست و پا نموده مختلف بوده قدرت تخیل هر دو هم از زمین تا آسمان تفاوت دارد. بناء واضحت بیان میشود که هدف از انتخاب مباحث و موضوعات واحد نه اینست که احصائیه و آمار بحث ها به صورت لفظی و جد اول خشك تخنیکي عملی گردد و بر روی آن دیوان شعرا به سنگ محك زده شود، بلکه منظور اینست که در حین مطالعه دیوان موضوع طرف توجه خود شاعر که بیشتر به آن سخن سرا گردیده درك شود و از لحاظ معنی و قدرت تخیل و به کار برد مبحث در دیوان بررسی گردد. این نوع پژوهش در دیوانها و اشعار کثرت موضوع طرف توجه شاعر را را به خوبی ارا نه کرده و سعست نظر او را در رشته های جداگانه و عمق دانش وی را در مباحث مختلف به ما نشان میدهد. به همین ترتیب برخورد شاعر را با معضله های



حیا تی انعکاس داده و ثبات اخلاقی و متانت شخصی وی را بر ملامی سازد گذشته ازین نشان میدهد که شاعر چگو نه توانسته در تنگنای به کار برد معانی و الفاظ مهارت به خرچ دهد و مفاهیم را با کدام دسته کلمات انیس و جلیس سازد. بر علاوه از چنین بررسی دیوان شا عرب به نکات معیاری دیگری بر خورد میشود که در تحلیل مواد از جناک است، مثال گونه:

بحث واحد معانی مشترک.

بحث واحد لفظی مشترک

تراکیب لفظی مشترک با معانی متفرق

تراکیب لفظی متفرق با معانی مشترک

معانی واحد مباحث جدا گانه

تراکیب با اضافات متعدد.

اضافات متعدد در اشعار شعرای سبک هند زیاد به نظر میرسد. به صورت مثال: ((فریب یاری دنیای دون پرور تمکین خرام قافلۀ اعتبار، فهم حکم اندازی شست قضا، خجلت نیاز بیپوده گوش شکست رنگ، پای خواب آلود تمکین، موج طراوت چمن ناامیدی)). گاهی اینچنین اضافات یک مصرع را در شعر احتوا میکنند. بدین ترتیب مهارت و قدرت شعری شاعر را در به کار بست تراکیب اضافات و مباحث معانی واحد و متفرق هم میتوان تشخیص داد.

دوره های مختلف تاریخ ادبیات در سبکهای جدا گانه آن تعدد مباحث و موضوعات نظر به شیوع نوع شعر فرق میکند چه انتخاب موضوع نزد هر شاعر جدا گانه بوده تحت تاثیر طرز تفکر، مهارت در رشته های جدا گانه دانش، ذوق شخصی و خصوصاً مصروفیت در جامعه، دوره های مختلف زنده گی، تربیت محیط زیست، آمیزش و اختلاط با سایرین متفرق و علیحده بار می آید. هر قدر هم ما از دوره های کهن ادبیات در بدینسو قدم فراتر میگذاریم و به هر پیمان که ذرانواع شعر، غزل انکشاف بیشتر حاصل کرده متکا ملتزم میگردد به همان اندازه

مباحث و موضوعات در دیوان شعر اکثرت پذیر شده ، پیچیده تر و مغلقتر میشود ، به همین ترتیب به هر اندازه که ادب در ی از چار چوکات اشعار در بار ی بیرونتر قدم فرامینهد و شاعر ی عا متر گردیده از طبقات خاص با قیود مشخصه آن به سایر طبقات جامعه انتقال میابد و مردمان صاحب ذوق و با استعداد بیشتر در آن انهماک میورزند و آزادانه مباحث و موضوعات مختلف را در میدان تک و تازه استعداد ذوق خود در شعر به کار میبرند به همان اندازه هم تعدد مباحث و موضوعات زیاد تر گردیده و انکشاف بیشتر مینماید .

میتوان گفت در دیوان نهایی شعرای در ی زبان مباحث مورد تداق و بررسی لانها یه زیاد بوده پایان پذیر میباشد . بنابراین با مرور دیوان هر شاعر میتوان موضوعهای بیشتر طرف علاقه را از خلال اشعار بیرون کشیده ، مورد بررسی قرار داد این نوع پژوهش در اشعار شعرها را نه تنها به غنای سرشار گنجینه های ادب فارسی در ی در مباحث زیاد رهنمون میشود . بلکه هم برداشت شعرای دوره های مختلف ادبیات مستغنی در ی را از اوضاع و احوال جامعه ، طرز بیان و افاده یک موضوع واحد در دوره های جداگانه به واسطه شعرای متعدد ، انعکاس ادراک و احساس گوینده از محیط بیرونی ، انتباه وی از مسایل اجتماعی و بالاخره واکنش شخصی شاعر در برابر حوادث و پیش آمد های زندگی ، تأثیر گذشته گان بر معاقبین ، تغییر معانی و مفاهیم کلمات در سیر تاریخ ادب فارسی در ی و چگونگی تحول آنها را در مرور دهور و گذار روزگار به آسانی به ما ارائه میدارد . حتی در بعضی موارد در زمینه معانی و مفاهیم اندیشه و فکر شاعر را به صورت مشخص و انفرادی نشان میدهد . همچنین زمینه پژوهش و بررسی و نگارش ده ها و صد ها اثر را در موضوعات مختلف اجتماعی ، رزمی ، بزمی ، عشقی ، ادبی ، فلسفی ، تصویری و امثال آنها در سیر تاریخ سرشار ادب فارسی فراهم نموده نشان میدهد که چطور یک بحث یا موضوع واحد در دوره های جداگانه تحول کرده ، انکشاف نموده ،

تکامل پذیرفته و یا بر خلاف راه تنزل پیش‌گرفته به سقوط مواجه گردیده است.

این نوع طرز بر رسی با آنکه سایر انواع شعر را مستثنی قرار نمیدهد با آنهم بیشتر در مورد غزل مطرح بوده درین ساحه پهنای گسترده‌یی فراهم دارد چه ابیات غزل به صورت عموم استقلال معنی داشته فکر گوینده کا ملا ذر بیت و احد ایراد گردیده است و کم‌واقع میشود که در غزلی موضوع واحد بیان گردد یعنی غزل دارای سوژه واحد و معین باشد واضح است که تغزلات نسیب‌ها و تشا بیب قصاید و غزل‌های دوره‌های اول ادبیات فارسی تا حدی مستثنی هستند و نمیشود تغزلاتی را که در آنها موضوع واحدی با شیواترین صورتی تصویر آفرینی گردیده و کمال قدرت شعری گوینده در آن معجز نما میباشد بیت در نظر گرفت. در همچو موارد تغزلات و تشا بیب که خود از موضوع واحدی بحث مینماید به صورت کل در نظر گرفته شده صورت بیان و افاده آن تحلیل و بر رسی میگردد ولی در غزل‌های دور اخیر ادبیات غزنوی تا امروز (جز در غزل‌های صوفیانه) موضوعات رامیشود بیت بیت بیرون نویس کرده تحت مذاقه قرار داد این طرز بررسی بر علاوه سائیر امتیازاتی که دارد ما را در تهیه فرهنگ ادبی زبان شاعر نیز کمک‌شایانی مینماید. و حتی میشود که در پایان بررسی اثر فرهنگ فشرده ادبی زبان شاعر به منزله رهنمای ترتیب داده شود و ضمیمه پژوهش و بررسی علمی گردد.

یکبار دیگر اکیداً یاد آوری میگردد که مراد ازین فرهنگ قاموس آماری و احصائی و خشک و بی‌مزه تخنیکی نبوده لغتنامه بس آلمدی علمی تشریحی و توضیحی میباشد که معانی مختلف کلمات را بیان نموده چگونگی به کار برد مباحث و موضوعات را با مفاهیم جداگانه آن نشان میدهد به همین ترتیب میشود فهمید که شاعر در کدام موضوع بیشتر و در چه بحثی کمتر سخن رانده است. مثلاً موضوع هجران و فراق که جولانگاه گسترده در ادبیات فارسی دری دارد در اشعار گزیده مایل برنا بادی خیلی محدود بوده کمتر

طرف تو چه قرار گرفته ست . احتمال دارد این مساله و بسته با انتخاب اشعاری باشد که سی و چهار سال پیش از طرف نگارنده صورت گرفته و در آن موقع ممکن این بحث کمتر در نظر بوده است ولی به هر حال درین انتخاب که تقریباً پنجم خضه دیوان را به وجود آورده است و بیشتر از صدغزل مکمل شاعر را تشکیل میدهد به این مبحث علاقه نهایت ناچیز نشان داده شده است .

مباحث و موضوعات را میتوان به صورت الفبایی و یا دسته یی گروهبندی کرد . بحثهای آتی بیشترگزیده اشعار مایل بر نابادی بیرون کشیده شده است .

موضوعهای که به اعضا و جوارح معشوق ارتباط دارد موی ، گیسو ، زلف ، طره ، کاکل ، چشم نظر ، نگه ، نگاه ، روی ، رخسار ، رخ عارض ، چهره ، ابرو ، مژگان ، لب دندان ، دهن ، یادهان ، خط ، بنا گوش گریبان ، گردن ، سینه ، قدم ، قامت دل قلب ، میان ، چاه ، زرخدان .

### بزم شراب و میگساری

شراب ، می باده ، شیشه ، ساغرتنگ ، صراحی ، قدح ، خم ، مینا ، سبزه ، میخانه ، دختر رز ، رز ، نشاء ، مست ، مستی ، بدمست ، عربده ، درد ، صاف ، تآك ، انگور .

### رنج والم و ناسامانی ها .

درد ، رنج ، الم ، اندوه ، غم ، زجر ، کلفت ، تکلیف ، ناله ، نوا ، فریاد ، فغان ، شکوه ، زاری ، ماتم ، سرشک ، سوگ ، اشک ، داغ ، شور ، آه ، گریه ، سوز ، گداز .

### اعتقادات دینی و مذهبی

خدا ، کبریا ، پیغمبر ، دین ، مذهب ، ایمان ، کیش ، کعبه ، حرم ، حریم ، شیخ ، زاهد ، ناصح ، فقیر ، درویش ، صوفی ، ملا ، پیر ، مرشد ، مرید ، رهبر ، پیشوا ، مسجد ، کعبه ، دیر ، کلیسا ، کنشت ، مغ ، بت ، بتکده ، زنار ، تسبیح ، مسواک ، دستار ، قبا ، عصا ، وضو ، نماز ، سجده ، سجود ، رکوع ، عرش ، قبله ، کوثر ، محشر ، قیامت ، رستاخیز ، مرقد ، مراد ،

مشهد، دلق، مر قع، کند، کشکول، زمزم، عبادت، تزویر، ریا، محراب، مشرب، ریش، شانه .

### صفات حمیده .

آزاده گی، استغنا، متانت، تحمل صبر، قناعت، همت، کوشش، بینیاری نیکی، طاعت، جا نشانی، گوشه گیری، افتاده گی، غرور، جود، سخا کرم، راستی، حق شناسی، احسان و صد ها صفت دیگر .

### صفات ذمیه

امساک، خست، ظلم، بد گو یی، حرص، طمع، بخل، رشک، خودنما-یی، خود ستایی، ستم، بیداد، حسد غیبت، نامی، کینه، دروغ و صدها صفت دیگر

### آنچه وابسته به طبیعت است

چرخ، فلک، آفتاب، شمس، قمر ماه، ماهتاب، پروین، سپیل، کو کب ستاره، اختر، دوران، زمان، زمانه روزگار، جهان، دنیا، باغ، گل گلشن، خاک، خاکدان، بوستان گلزار، چمن، گلاب، نرگس نسترن لاله، شقایق، سبزه، برگ، شاخ، ثمر، خار، خاشاک، خس، بهار، خزان روز، شب، سحر، صبح، شام، شفق، بامداد، سحر گاه، سپیده، سایه، غروب، بید، آشیان، بلبل، نندلیب، فاخته، قمری، کبک، کبوتر، غزال زاغ، زغن، سزو، صنوبر، پر، بال قفس، باغبان، گلچین، مرغ، طوطی نسیم، شبنم، رعد، برق، ابر، چشمه باران، کشت، مزرعه، پروانه، پرواز عنقا، سیمرغ، جغد، بوم .

### بحث عاشق و معشوق

وصل، صحبت، خلوت، برم، مجلس، دیدار، بوسه، پیغام، مکتوب نامه، قاصد، نامه بر، بالین، ناز، وفا، عشوه، جلوه، غمز، حجاب، هجر، فراق، دوری، جدایی، هجران، مفارقت، بیوفا یی، مکر، حيله، زیارت، شهید، شمع، تربت کفن، تابوت، سر مه .

### سخن و کلام

سخن، شعر، نظم، غزل، گفتار، نشیده، چامه، ترانه، لفظ، معنی

معانی، فکر، مضمون، سواد، دفتر خامه، قلم مداد کاغذ، مرکب،

### رزم و مبارزه

تیر، پیکان، خنجر، شمشیر، ناوکتیغ، کمان، زخم، مرهم، سپر، اسیر، کشته، زخمی، مقتول، عدو، خصم، دشمن، رقیب، مرگ، زهره، زره، اسپ، خود، مغفر، نای، کرنا، دهل سرنا.

### عطریات و آتش

عود، عنبر، مشک، صندل، دودبوی، آتش، اخگر، خاکستر، سمندر، مجمر،

### ساز و سرود

ساز، نی، چنگ، تار، دف، نغمه رباب، طنبور، آهنک، زمزمه، را-

### مشگره خنیاگر،

به همین ترتیب صد ها موضوع دیگر موجود است که میشود بیرون نویس گردد و طرز به کار برد آنها در تراکیب، صفات، تشبیهات، استعارات، مجاز و کنایه ها مطالعه و بررسی گردد و به قدرت شعری شاعر آن را جگزارای شود.

ممکن است بعضی از این موضوعات که مادریک دسته قرار دادیم به دسته دیگری ارتباط بگیرد و یا اصلا به دسته های دیگری درموارد جدا گانه تقسیم و تصنیف گردد و یا علاقه مندان کاملا راه دیگری در زمینه به پیش بگیرند که سهلتر و ساده تر باشد امکان همه و همه پیشنهاد ها و نظر های تازه دیگر وجود دارد و امید قوی میرود که راه های بهتری پیدا و پیشنهاد گردد تا کار محققین و پژوهشگران را آسانتر و سهلتر بسازد و این طرز بر رسی تازه پیشنهاد شده را کاملتر و رسیده تر به بار بیاورد، گرچه نگارنده از گزیده دیوان اشعار مایل بر نابادی جهت نمونه و مثال موضوعات زلف، عشق، زاهد، می، شاه، ظام دویی، معنی و خست، را انتخاب کرده بیتها را بیرون نویسی نموده و زیر پژوهش قرار داده است و لی برای اینکه موضوع به طول نینجامد

محض به دوبحث زلف و زاهد بسنده کرد، این دو موضوع هم بدو ترتیب بر رسی گردیده است، یکی در محیط اشعار مایل و تحلیل آنها دیگر در سیر تاریخ ادب فارسی و چگونگی تحول بحث در ادوار مختلف و تغییر مفهوم و معنی مباحث در زمانه های جدا گانه و برداشت گونه گون شعرا از آن در دوره های مختلف ادب فارسی این مباحث تنها در غزلیات مایل مطالعه گردیده به قضایه، قطعات، رباعیات و ترکیب بند ارتباطی ندارند.

بلا شبهه که درین موضوعات ابیات دیگری نیز وجود داشته است که شاید از نظر لغزیده باشد ولی چون منظور از نشان دادن طرز برسی و تحلیل مباحث میباشند از موضوعات زیاد صرف نظر شد.

بسیار احتمال میرود که در تمام دیوان شاعری بعضی موارد محض یک بیت وجود داشته باشد که شاعر در آن باره ابراز عقیده و ارا نه نظر کرده و مفکوره خود را بیان نموده است این مساله مانع آن نمیشود که این یک بیت از نظر دور داشته شود باید دانست که موضوع به میان آمدن تک بیتها و شاه بیت ها و فرد های منتخب در اشعار فارسی بحث مستوی فایست و از اشعاری به میان آمده که در ذات خود کم نظیر بوده اند و در موضوع و مبحث معین خویش حیثیت فارمول و شعار ادبی و اجتماعی را به خود گرفته مصطلح همه گاننی و ضرب المثل زبانه گردیده اند، چه بسا که همین یک بیت و یا افاده مفهومی در یک مصرع در دیوان شاعری از همین جور مفاهیم بوده و زیان زده شده باشد.

گذشته ازین وجود ابیات محدود در موضوع مشخص، مانع آن نیست که دیوان شاعر در موضوعهای دیگری که وی در آن ابراز قدرت نمایی کرده طرف پژوهش قرار گیرد بیجا نیست که سبک هندی را مکتب ((شاه بیت سازی)) خوانده اند. در تاریخ ادب فارسی بسا شاه فرد ها و تک بیتها موجود است که ضرب المثل گردیده کمتر بدیده خوانند و گوش شنونده به متابعت شعر تلقی میگردد و به منزله اینکه صبغه شعریت

خود را از دست داده و به جامه کلام موجز همه پسند و همه بگوی عرض وجود میکنند و گاهی هم از همچو بیتها يك مصرع آن طرف افاده و بیان قرار می گیرد، نباید از یاد برد که باژگونه این مساله نیز در ادبیات زیاد به ظهور رسیده است، یعنی شاعر برای اثبات مدعای خود ضرب المثل و یا اصطلاح عوام و مثل سایر را در شعر خود به کار برده است که در صنعت از سال المثل یا مدعا مثل این هنرمندی زیاد به نظر میرسد. اهمیت تک بیتها و شاه فردها در دوره های شیوع و انکشاف غزل زیاد تکامل یافته است و بی مورد نیست که واحد ذهنی شعر کهن را بیت قبول کرده اند که شاه بیتها و فرد های منتخب در اوج آنها قرار دارند.

آنچه در مرحله نخست مد نظر گرفته شد به کار برد کلمه زلف است با تراکیب و اضافات جداگانه آن که شاعر آن را با چه کلمات و صفتها استعمال کرده و چه مفاهم و معانی مختلف و متفرق را از آنها خواسته است، چه به کار برد تراکیب تازه معانی و مفاهیم بدیع معرف ذهن مخیل شاعر است زیرا که ترکیب را بزرگترین عامل تخیل شمرده اند ((حلقه زلف)) زلف سرکش، زلف مشکبو، زنجیر زلف، غیرت زلف مراد زلف سرمه نوشت زلف، حال زلف، سیاه زلف، زلف سنبلی، پیچ و خم زلف، سودای سر زلف زلف دود بی آرام زلف، گفتگوی زلف، ازدست زلف، زلف پر خم، زلف ایاز، عقرب زلف، زلف مهوشان، دامن زلف، رشک زلف، سر زلف سیاه، سر زلف کافر، مشک چین زلف، دوری زلف، زلف مهوش، زلف لیلی طلعان طوری که دیده میشود به کار برد کلمه زلف در ابیات مایل با آنکه از نظر لفظی شاید بسیار بداعت و تازه گی نداشته باشد ولی در به کار برد معانی و مفاهیم این مبحث مایل موضوعی را دخیل ساخته است که گرچه مضمون و طرز استعمال آنها اشتراکی ندارند و بیان آنها جداگانه میباشند باز هم اتحاد - سوژه در آنها به نظر میرسد. درده بیت زلف باشا نه سروکار پیدا کرده گاه وسیله بر هم زدن و پیریشانی دلهای دیوانه میگردد، زمانی مهر



خمو شی بر زبان شانه‌میزند، گاهی از دستبرد شانه زلف را بر حذر میدارد، باری زلف شانه مرغ دل مهو شان میشود، دفعه هم بینبازی زلف لیلی طلعتان را از شانه به‌وجودمی‌آورد، وهم وقتی سر گذشت زلف را از زبان شانه می‌خواهد بشنود وزمانی شمع را او میدارد که با پسر پروانه زلف دود را شانه بز ندوبالآخره به‌این فیصله میرسد که زلف وشانه باهم لازم و ملزوم اند چه یکی تیره بخت و دیگری سینه چاکست ازین جهت زلف محوشانه وشانه بی آرام زلف می‌باشد و سرگذشت زلف را از زبان شانه میشنود و موضوع اخیر را با تغییر عبارت در دو بیتی بیان کرده معنی و مفهوم هر دو بیت خیلی به هم نزدیک است گویا درده بیتی که مبحث زلف با سوژه شانه به کار برده شده است محض یکبار معانی نسبتاً به هم قریب در عبارات تقریباً غیر مکرر بیان شده، گرچه در ظاهر مصرعهای اول هر دو بیت افاده یک مفهوم را مینمایند ولی در بیتها برای بیانهای مختلف به کار برده شده اند. در يك جا داستان زلف را از زبان شانه می‌خواهد بشنود و در جای دیگر آنها را واله و شیدای همدیگر قرار داده عاشق و معشوق از آنها به‌وجود آورده است بدین ترتیب:

**سینه چاکانند همراز پریشان‌خاطران**

**سرگذشت زلف را از شانه می‌باید شنید**

**تیره بختان را بود با سینه‌چاکان‌الفتی**

**زلف محوشانه باشد شانه بی آرام زلف**

سوژه مشترك دیگر موضوع خوشبویی زلف است که در شش بیت از آن بحث گردیده در يك بیت از غیرت زلف معشوق ذایقه نافته ختن تلخ گردیده در بیت دیگر جیب گلستان ارم را از افشاندن زلف معشوق پر از مشک می‌سازد، ذریت سوم با هم از تاب غیرت بوی چین زلف معشوق، رنگ مشک در جیب ناسافه می‌پرد و خجالت زده میشود، در بیت چهارم سر زلف معشوق را سواد کشور چین قلمداد میکند که هر شب صد کاروان مشک از آنجا بار می‌بندند در بیت دیگر

میگوید که چرا بایست منت نافی آهو ی ختن را کشید در حالی که معشوق عنبرین بویها مشک چین از سر زلف خود اعطا مینماید .  
در پنج بیت دیگر زلف به مارو ذردو بیت به عقرب تشبیه گردیده در چهار بیت زلف را با خط توأم آورده و آن را به مور تشبیه کرده در یسن چهار بیت که تقریباً عین موضوع به کلمات جدا گانه بیان گردیده ابتکار مضمون دیده نمیشود ، خاصه سه بیت آن :

زند بر مار پهلوی مور چون شد روز تو میدی  
خط آخر پایمال سر مه کرد آن زلف سرکش را  
قرب جوار زلف به خط زهر قاتل است

هرگز نبرده مور ز پهلوی مار فیض  
مور خط بر تو مسلط شود ای عقرب زلف

خلق را این همه خون در جگر ریش مکن  
میگشند در خاک و خون هر دم خط و زلفت مرا

عاجز دست جفای مور و مار م کرده ای

درین ابیات بحث زلف در موضوع واحدی که عبارت از غلبه و مغلوبیت باشد مطرح گردیده است در بیت اول گو یا مور هم با تمام نا توانی و ضعف خود در مقابل مار که بارها بزرگتر و قویتر از مور میباشند شرایط مسا عدی میتواند بروی غلبه حاصل کند بنابراین روز نو میدی را که در آن برای نجات ورها یی به مهر وسیله یی دست زده میشود شرط قرار داده زلف را با مال سر مه میسازد . در بیت دوم خط راز همسایه گی زلف بر حذر داشته میگوید که هیچگاه مور از پهلوی مار فیض برده نمیتواند . در بیت سوم عقرب زلف را هشدار گفته تهدید میکند که بهر خلق جفای زیاد رواندارد و گر نه مور خط بروی مسلط میگردد . در بیت چهارم باز هم مغلوبیت عاشق میباشد که از دست خط و زلف عاجز گردیده و در خاک و خون تنیده است . از سه بیت نخست میشود تعبیر های اخلاقی و اجتماعی هم تنیده توضیح هایی به جانب داری از مفاهیم سود مند اجتماعی شاعر به وجود آورد و آن را در قالب اندیشه های مترقی گوینده

جازد ولی از آنجا که دیوان ما یل از مفاهیم صریح اخلاقی و اجتماعی به اندازه کافی انباشته و مملو می باشد احتیاجی به این نوع تعبیرات نیست.

در بیت دیگر هم زلف را به مار تشبیه کرده آن را در پهلو ی زنا برهمن که به ریسمان تشبیه گردیده قرار داده است که بنا بر سابقه داری موضوع بدعتی ندارد و چنگی به دل نمی زند. در بیت دیگر از آن مار سیه ساخته گردن محمود را از زلف ایاز مستحضر می سازد در بیت دیگر که از دوری زلف مشتاق مرگ گردیده و هر نفس این مار او را به زهر تشنه تر مینماید بنای افاده را چنین گذاشته است :

**مشتاق کرد دوری زلفت مرا به مرگ**

**سازد به زهر هر نفس این مار تشنه ام**

موضوع زنجیر و دیوانه و ارتباطها و تشبیهات زلف به آنها نیز سابقه طولانی در ادبیات فارسی دری دارد مایل در سه بیت چنین مضمون سرا شده است :

• • •

**میتپد چند آنکه دل زلف تو می بیچد به خون**

**تاب این زنجیر از بیتا بی دیوانه است**

**چاک کرد از دست زلفت سینه را چون شانه دل**

**آه گرزسودای این زنجیر شدیوانه دل**

**شب کند زنجیر موج گر به درپایش چرا**

**گرزسودای سر زلفت نشد دیوانه شمع**

سوژه های مشترک دیگر در بحث زلف به پیچ و خم زلف در سه بیت، دام و دانه درد و بیت مسلمان و هند و و کفر و دیر و کعبه در چهار بیت مشک چین و نافه آهو ی ختن در سه بیت، حلقه و زلف در سه بیت بیان گردیده است که تکرار مضمون و معنی در آنها دیده نمیشود یک بیتی که مضمون مستقل از سوژه های بالا دارد:

**گارم خیال آن رخ و زلف است روز و شب**

**کی حاجتی به جستن مضمون بود مرا**

با این بیت صایب همونو بی‌ذارد:

يك عمر ميتوان سخن از زلف يار گفت

در قید آن میباش که مضمون نما نده است

در تشبیهات واستعارات خود مایل زلف را در ام حیرت، حلقه در گوش زنجیر، مار، دلم حلقه آشفته لشکر کفر، هندو پریشان خاطر، تیره بخت، دزدی که عقل و هوش و دل و دین را یکجا بی برده است سنبل، پیچ و تاب سنبل، راه نا هموار، ذلیل راه پر پیچ و خم، مار-سیه، مشک، سواد که نور چرخ بید مجنون و امثال آن تمثیل میکند: با آنکه بیشتر ازین تشبیهات و استعارات تازه گی و بداعت ندارد ولی بعضی از آنها خیلی خیل از آب در آمده است.

شرف الدین رامی در انیس العشاق خود در حقیقت زلف صد مجاز جمع آوری کرده است و همچنان فرهنگ آنند راج در جلد مصطلحات خود یکصد و شصت مجاز را در مبحث زلف جمع نموده با این همه در تراکیب مایل تشابیه و استعاراتی به نظر میرسد که در همه دستاوردهای رامی و محمد پادشاه موجود نیست مثلاً ((دام)) را برای زلف رامی و شاد آورده اند ولی ترکیب ((دام حیرت)) و همچنین، حلقه آشفته لشکر کفر، پریشان خاطر، راه نا هموار، ذلیل راه پر پیچ و خم، سواد کشور بین در آثار این دو مؤلف که بحث زلف را بالخاصه جمع آوری کرده اند. کمتر مورد توجه بوده است.

در اشعار زلف مایل تراکیبی که دارای چند اضافات میباشند بسیار وجود دارد و از آنجا که ترکیب را بزرگترین عامل تخیل دانسته اند. لذا تراکیب مربوط به زلف را در اشعار مایل ارا که میداریم.

(بال شهرت عنقا، علاج دستبردشانه سواد کشور چین، دلیل کعبه رخسار، مشک چین زلف، جیب گلستان ارم، شکوه شبهای هجر، قرب جوار زلف، بنده طرز خرام سر و آزاد، حلقه زلف کمند عشق عالمگیر، عاجز دست جفای مورو مار) (که سه ترکیب آخری تقریباً را احتوا مینمایند تراکیب بایک اضافت خیلی زیادند که به ملحوظ ایجاز از ذکر همه

صرف نظر شد ابیا تی که ترا کیب متعدد دارد و تقریباً مصرعی را  
احتوا کرده اند:

حلقه زلف کمند عشق عالمگیر تو

دام حیرت میگشاید در وه زنجیرها

\* \* \*

بنده طرز خرام سرو آزاد توام

سرفراز ده چوزلف از حلقه درگوشی مرا

\* \* \*

میگشدد ذر خاک و خون هر دم خطوزلفت مرا

عاجز دست جفای مورو مارم کمرده ای

این چند بیت در مضمون زلف سوژه مستقل دارند:

شد بلند آوازه ات مایل چوزلف مهوشان

میتواند زده به بال شهرت عنقا گره

\* \* \*

به خویش پیچد زرشک زلفت چومار زخمی همیشه سنبل

بپرس از گل که پیش رویم چرا زخجت نمیگدازی

\* \* \*

چولاله داغ رخوزلف مهوشی دارم دل ضعیف و دماغ مشوشی دارم

\* \* \*

شکوه شبهای هجر از زلف طولانیتر است

خاطرات را میکند جانامکدر نامه ام

در گزیده دیوان مایل ۴۵ بیت متفرق از غزلها و یک غزل هشت

بیتی در مبحث زلف به نظر رسیده که مجموعاً بر آنها صحبت شد. برای

اینکه خواننده بیش از پیش در به کار برد کلمه زلف در اشعار مایل

آشنا می پیدا کند و طرز افاده معنی و مفاهیم وی را درین زمینه بهتر

بداند نمونه چند دیگر نیز از سوژه های جدا گانه آورده میشود :

اهل دو لت خیر خواهان رارعايت میکنند.  
 زلف با آن سر کشتی محکوم حکم شانه است

• • •

مرا د زلف رخ دلبر است عاشق را  
 چو دیر و کعبه مقید به کفر و دین نشود

چاک کرد از دست زلفت سینه را چون شانه دل  
 آه کز سودای این زنجیر شد دیوانه دل

• • •

مو به مو خالش ز حال زلف باشد باخبر  
 داستان دام را از دانه میاید شنید

• • •

بر رخ ای مه شب پریشان دید گیسوی ترا  
 از پر پروانه زلف دود را زد شانه شمع

• • •

به جیب نافه مشک از تاب غیرت رنگ میاید زد .  
 رسد از چین زلفت گر به صحرا ی ختن بویی

\* \* \*

ذلیل کعبه رخسار زلف کافرش باشد  
 به کف سر رشته اسلام هندو میدهد ما را

\* \* \*

شکوه شبهای هجر از زلف طولانیتر است  
 خاطرت را میکند جانا مکدر نامه ام

• • •

تر زبان تا موج بحر از گفتگوی زلف نوست  
 گوش ماهی حلقه قلاب دار در بغل  
 چون قضاوت نهایی و نظرات نقدی راجع به ترا دیده های مایل در بحث  
 زلف وزاهد در پایان بخش سوم صورت گرفته است بنا بر این  
 بخش رانیز با ارائه غزل مایل که قافیه زلف دارد خاتمه میدهم:

تا تدر و شام زلفت گشته صیدام زلف  
 ناز بر صبح بنا گوش تو دا رد شام زلف  
 گفتم آخر پا یمال خطه خط میشود  
 بسکه خالت خون په دلها کردد ایا م زلف  
 بر لب جواز گل و سنبل چه گویی ماه من  
 عکس عارض را تما شا کن بین اندام زلف  
 بزم حسنت را سپه مستانه چون ساقی بود  
 پرتو رخسار صیبا پنجه با شد جام زلف  
 روشن است ای شوخ با آینه همچشمی مرا  
 سرمه کش بردیده ام از عکس عنبر فام زلف  
 فتنه جویی شانہ را بنگر که هر دم میکند  
 کاکلت را مار سر کو بید از پیغام زلف  
 تیره بختان را بود با سینه چا کان الفتی  
 زلف محوشانہ باشد شا نه بی آرام زلف  
 در جهان مایل نبا شد زر کامل حسن را  
 سکه شهرت بلند آوازه است از نام زلف

# ایجاد طرز تفکر جدید در آسیای میانہ در قرن (۱۳ھ ش) و بازتاب آن در ادبیات دری

در سده ۱۳ هجری شمسی و به ویژه در نیمه دوم آن در آثار ادبیای برجسته آسیای میانہ خط و طرز تفکر جدیدی مشاهده میشود. در آن منطقه دو مرکز اصلی فرهنگی وجود داشت (کابل و بخارا) بین امیر نشین افغانستان و بخارا رابطه همجانبه فعالی موجود بود، افغانان زیادی به بخارا که مرکز شرقی آموزش علوم اسلامی آن روزگار بود مسافرت میکردند که برخی از آنان از جمله شعرا و علمای مشهور آن سامان محسوب میشوند که یکی از آنها جنیدالله حاذق هروی است که در سال ۱۱۸۰ از هرات به بخارا رفت و مایه افتخار در بار بخارا گردید. ولی زمانی که شعر انتقادی در باره امیر نصر الله سرود عرصه بهوی تنگ گردید مجبور شد به شهر سبز فرار کند و لی متأسفانه در آنجا به وسیله عمال امیر به قتل رسید. (۱)

عبدالواحد صریح شاعر دیگر زبان دری از بلخ برای تحصیل به بخارا رفت و تا پایان عمر در آنجا ماند و در سال ۱۲۶۱ در سن ۷۹ سالگی در گذشت. (۲) بنا به نوشته قاری رحمت الله واضح در کتاب «تبحرته الا حباب تذکره الاصحاب» شعرای زیادی افغانی الاصل در



آنجا موجود بوده‌اند. از جمله جمال الدین جمالی از شاعران که در جنگ امیر بخارا علیه ارتش روس شرکت کرد و برادرش قوام الدین در سال ۱۲۴۵ در جنگ جیزاخ کشته شد، همچنان ظهور-الدین بن سعدالدین ظهوری، قاسم مخدوم که با تخلص (قاسمی معروف بود، از همین جمله‌اند. (۳)

خال محمد خسته (که خود هم اهل بخارا بود) در مقاله‌ی درمجله آریانا در ۱۳۳۰ از شاعری به نام عزت که از مزار شریف بود در سال ۱۲۶۷ به امیر نشین بخارا رفته و در مدرسه شیرآباد نا هنگام مرگ (شماره ۱۲۸) تدریس میکرد، نام میبرد به همینگونه از سید محمد - قاسم پنجشیری. میرزا قنبری - سحر محمد محرم کابل و دیگران میتوان نام برد.

در این دوران نه تنها تجار بلکه افراد دیگری نیز جهت کارویا قصد اقامت موقتی یا دائمی با خانواده خود به بخارا و ترکستان روس سفر میکردند. روزنامه تا شکنندرمه دسامبر سال ۱۸۸۸ میلادی خویش درزمینه خبر میدهد که دو کاروان بزرگ از افغانستان به بخارا رسیده اند طیب چکسلوا کی یوسف اول که در سال های ۱۲۹۴-۱۲۹۹ ه.ق در امیر نشین بخارا زنده گی میکرد در کتابهایش اکثر از افغانهای معقیم بخارا یاد میکند، او در یکی از کتابهایش در باره راه برگشت خود به چکسلوا کی از طریق مزار شریف کابل و جلال آباد درزمینه اشاره کرده است. (۴).

پوهاند عبدالحمی حبیبی در خاطرات خود در باره نویسنده و دانشمند تاریخی صدرالدین عینی مینویسد که هنگام سفر به ازبکستان علاقه مند بود شهر سمرقند را ببیند زیرا به گفته او: ((آن شهر را با تاریخ مملکت مایوند ناگسستن نیست و مکاتب هنری سمرقند و هرات و تمام افغانستان چه در زمان قدیم و چه در قرون وسطی منابع مشترک و سبک واحد دارد... و هم منشاء فکری و تاریخی مردم ما ماوراءالنهر مشترکند.)) (۵) حبیبی با صد والدین عینی ملاقات کرد و او

چنین گفت: (ذرایام قبل از انقلاب افغانان زیادی به بخا را و سمرقند بوده اند و من با آنها آشنا یی داشتم و گفتار و لهجه افغانی را خوب میدانم زیرا همزبانی در اینگونه پیوند ها و آشنا ییها بسیار موثر است.) (۶)

امیر عبدالرحمن خان و نزدیکانش بیشتر از ده سال زنده گی بیش از امارت خویش را در سمرقند سپری کردند و اصلاحات وسیع زمان زمامداری او را نیز میتوان ناشی از ملاقاتهای او با شخصیت های متفکر سمرقند به حساب آورد. در بخا را محلی به نام افغانستان سرا ی وجود داشت. (۷) تاجر سلواکی به نام ماتوس فیلو در باره افغانهای مقیم سمرقند در ضمن مطالبی که از سمرقند برای اخبار سلواکی میفرستاد چنین نوشته است: ((یک طرف آسیا ب ما باغ بزرگ است متعلق به افغانان که در آنجا در حدود پنجمصد خانواده افغان زنده گی میکنند آنان بعد از اینکه به جای امیر یعقوب خان، عبدالرحمن در افغانستان به تخت نشست به اینجا مسافرت کردند. (۸)

محقق تاجیک حق نظر اوف گفته یی دارد بدینگونه که در منطقه «ماوراءالنهر» هسته های جمهوری وجود داشت و حتی جمهوری هم به ریاست حاجی یعقوب رستاقی با عضویت جعفر رفیق و خان محمد میمنه گی تشکیل شده بود (۹)

اخباری وجود دارد مشعر بر اینکه روزنامه ((سراج الاخبار)) محمود طرزی را روشن فکران بخارا باعلاقه مندی میخواندند. طبق اظهار حبیبی صدراالدین عینی با ادبیات افغانی آشنا یی داشت، او میگفت: ((که چگونهدبای بخارا از آن چراغ روشن استفاده میکردند)) (۱۰) علاوه بر این صدراالدین عینی یکی از آثار خود ((قصه کر مک و پروانه)) (۱۱) را به صورت نظیره به بیان (پروانه) در مجموعه طرزی (از هردهن سخنی و از هر چمن سمنی) نوشته است. نویسنده معروف تاجیکی جلال -

اکرامی متذکره میشود که ترجمه‌های روما نه‌ای و نه وسیله طرز ی، پنجره چشم او رابه جهان باز کرد. (۱۲)

در چنین شرایطی از تا لیرمتقا بله آثار متفکرین بخا را بی در طرز تفکر شخصیت‌های برجسته افغانی انکار نمیتوان کرد، از جمله در افکار فیض محمد کاتب و اشعار هجو‌ی شاعر بخا را بی عبد القادر خواجه سودا که اعمال ما مورین فاسد دولتی و روحانیون آن روزگار را انتقاد، و تقلید میکا نیکی سبک بیدل را محکوم میکرد. (۱۳)

آثار شمس الدین مخدوم شاهین از جمله کتاب ((بدایع الصنائع)) که شامل افکار و جهان بینی او است (۱۴) و یا مثنوی (لیلی و معنون) (۱۵) او که تصویری لیلی با تجسم و تصور کهنه ذر باره زن در تضاد میباشد و در غزلهای خود از شیوه زنده گی در بار به نحو ی غیر صریح و محمد صدیق حیرت شاه سردیگر این مرزوبوم که با وجود زنده گی کو تاهی که داشت اشعارش باز تا بگر مظالم اجتماعی بوده و در شعر سراپی، تشبیهات غیر طبیعی و پیش پا افتاده شعرا ی قدیم را رد میکرد و یا شاعر خلقی دیگر تا شخواجه اسیری که شغل اصلیش سنگتراشی بود و در اشعارش مانند محمود طرز ی از ترقی و تعالی تعریف و حمایت میکرد، مدافع فرهنگ غیر مذهبی، روش جدید آموزش و مخالف شیوه تدریس کهنه مکتب و مدرسه بود. از جمله در مثنوی اخلاقی (خطاب به مسلمانان) از علم و تخنیک پیشرفته تعریف میکند. (۱۷) و احمد مخدوم دانش که شخصیت کلیدی و معلم معنوی نام نامبرده گان بالا محسوب میشود (وفات ۱۲۷۶) مطابق به گفته صدرالدین عینی ((ستاره درخشان در آسمان تاریخ بخارا)) و به نظر رسول هادی زاده، پژوهش‌های معاصر تا جیکی احمد دانش را مترقیترین متفکر فرهنگ تا جیکه سی‌سده (۱۵ میلادی) بالا میبرد.

دانش دانش ابعاد گسترده داشت او نه تنها شاعر، بلکه منجم، ریاضیدان، نقاش، موسیقیدان و خطاط بود. ولی به صورت نویسنده بر خاشگرو منتقد خوب نظم موجود، در خاطرات و سفرنامه‌های خود

برجسته گی در. مثلا او میگفت که امیر خادم خلق است و قانون باید شامل حال همه مردم باشد. او نوشت که ظلم باعث سقوط، فقر و مرگ میشود، وی خواب دورا نی را امیدید که حکام دیگر توپ نمیسازند و سر زمینهای غیر را اشغال نمیکنند خواستار آمو زش همگانی بود. و روش تدریس موجود را محکوم میکرد. که اکثر این افکار متر قیا نه در آنسر فلسفی (نادر الو قایح) و بهمشا هده میر سنه، به ویژه که در بخشی از آن به امیر تو صیه میکند تا برای آبر سانی بخارا، کانال بسازد. از جمله آثار او: نریست به نام (ترجمه حال امیران بخا رای شریف) (۱۸) که شامل انتقاد شدید به تمام امرای آنروز گان است و هم (فیضی از فیوضات) فیض محمد کاتب که امیر عبدالرحمن مورد انتقاد آن قرار داشت و مخفیانه منتشر میشد. همچنین جالب است نظر و عقیده دانش در باره بیدل و بیدلیمز دا نشر مقام محترمی در تاریخ ادبیات دری به بیدل میدهد ولی در عین زمان تقلید بنده وار از سبک او را رد مینماید. (۱۹).

با فاصله کو تاهی در سالهای اخیر سده ۱۳ صدر الدین عینی، عبداللرروف فطرت (۲۰) محمود خواجه بهبودی دیگران در تنویر افکار مردم مان تر کستان و بخا را نقش مهم و فعالی را بازی کردند. گر چه ملا فیض محمد کاتب به خاطر تمایل به حکومت مشروطه به دستور امیر زندانی شد و صدرا لدین را به علت عقایدش در باره شیوه تدریس تا سر حد مرگ شلاق زدند، باز هم کاتب در (سراج التوار یخ) در باره شقاوت سر بازان امیر در هزاره جات در بین سالهای ۱۳۰۷-۱۳۱۱ (۲۱) به طور علنی قلم فرسایی کرد و صدرا لدین عینی مظالم رژیم امیر را در بخا را در کتاب (یادداشتهای) خود شرح داد.

نویسنده تا جیکی حسن عرفان در یکی از مقالات خود مینویسد که در سال (۱۹۱۹-۱۹۲۰) عطاء الله خان از اهالی تاجیک زبان ولایت مزار شریف و میمنه صد نسخه از مجله (شعله انقلاب) را سفارش داد (۲۲).

صدر الدین عینی مقالات خود را از جمله مقاله «مسئله شرق» که بیان کننده وطنپرستی و مقاله (بر خیز شرق محروم) را در همین مجله منتشر ساخت. در جای دیگر عینی از اصلاحات امان الله خان و روابط حسنه بین افغانستان و جمهوریت های آسیای میانه و در مقاله زیر عنوان ((مناسبات حکومت عا لیه افغانستان و حکومت بخارا)) استقبال مینماید. (۲۳) و اگر محمود طرزی چنین اظهار میدارد:

وقت شعر و شاعری بگذشت و وقت

وقت مسعرو ساحری بگذشت و وقت (۲۴)

صدرالدین نیز اعلام میدارد:

عینی به يك غزل نتوان شرح حال کرد

باید از انقلاب نوشتن کتاب سرخ (۲۵)

### ماخذ و منابع :

- ۱- خلیل الله خلیلی آثار هرات، ج ۳، ص ۳۷-۵۰.
- ۲- همانجا، ص ۱۳.
- ۳- همانجا.
- ۴- پوها ند عبدا لعی، جیبیسی مقاله ذکر شده ص ۱۲۹.
- ۵- اخگر انقلاب، مارچ، ۱۹۱۷، ص ۲۱-۲۶.
- ۶- سوذا، منتخبات، استا لین آباد، ۱۹۵۹، در باره شاعر :
- ۷- شمس الدین شاهین، لیلی و مجنون متن انتقاد ی، از لاله سلیمان، دوشنبه، ۱۹۸۳.
- ۸- تا شخو جه اسیری خجندی اشعار منتخب متن انتقاد ی، به سعی و اهتمام سعدالله اسد الله یف، مسکو، ۱۹۸۲.

- ۲۰- فطرت بخارا یی ، مناظره، استانبول، ۱۳۲۷ ه.ق.
- ۲۱- سراج التوزیح ، کابل ، ۱۳۳۳، ص ۷۴۵، ۷۷۲، ۸۰۹.
- ۲۳- شعله انقلاب، ۱۹۲۱، ش ۶۵، ص ۲.
- ۲۴- محمد حیدر ژوبل. نگا هی به ادبیات معاصر در افغانستان. کابل ۱۳۳۷، ص ۵.
- ۲۵- صدرالدین عینی ، نمونه ادبیات تاجیک ، مسکو ، ۱۹۲۶، ص ۵۹۳.

یاد آوری :

نسبت نبودن حروف کریمی با وزقیهای مقاله به زبان روسی از چاپ باز مانده اند.

ویریش : محمد سرور پاکفر

## مسافر مروت سخنوری از وادی سر سبز بنو

درین نبشته در باره سخنوری گپهایی خواهیم داشت، که تهنوز در پژو هس تاریخ ادبی در یما درباره وی سخنی به میان نیا مده، وی رابه حیث سخنور در ی پر دازنشناخته انه .

این سرا یشکر مسافر مروت شاعر ی از دیار بنو ست که از زبان های در ی و عربی به پشتو و بدینسان از پشتو به زبان دری آثار ی رامنظوم و بر گردانی نموده است. افزون بر آن وی خود سروده ها یی به زبان دری و همینگونه غزلهای ملمس (دری - پشتو) دارد.

من نخست کو تاه گفتاری در باره زیستنامه وی خواهم داشت و پس از آن در باز شناسی آثاری، تراجم وی دری دانی وی و در اخیر پیرامون سروده های دری به بحث میپردازم.

### ( ۱ ) چشم اندازی به زیستنامه سخنور :

سخنور مورد بحث ما مسافر شاعر ی از قبیله مروت است . این قبیله در تحصیل (لکی) از مضافات ضلع بنوی ایالت شمال مغربی سرحدی زنده گی میکند اما مسافربنا بر گفته های خود او در دفتر سرود هایش در (بنو) میزیست ، و در قبیله خود از مردم صاحب رسوخ و متنفذ بود .

سال تو لد وو فات وی یقینی معلوم نیست اما یگا نه تار یخی که در آثارش ضبط است آن سال ۱۳۲۰ ه. ق است بنا بر همین تاریخ مو لفین پشتا نه شعرا سال تو لد وی را حدود سال ۱۲۸۰ ه. ق تخمین کرده اند. (۱)

مسا فر در دفتر شعرش گفته است که وی به هفت زبان آواز دارد. اما تنها آثار در وی، پشتو و اردوی وی را دیده ایم. از مطالعه آثارش معلوم میگردد که در علوم متعدد اول عصرش معلومات کافی و وسیع داشت. شخص عالم و دانشمندی معلوم میشود، و از گنجینه های پر بار ادب کهن دری و پشتو و همینگو نه ادب عرب و هند و غرب سودهای وافر برده است.

مسا فر مروت مرید شخصی به نام ضیاء الدین بود و در وصف مرشدش سروده هایی نیز دارد.

## (۲) - باز شناسی آثار:

تا حال دوائر مسافر مروت به ما معلوم است یکن داستان منظوم - حسن و دل و دیگری دفتر شعر، من این دوائر مسافر را کوتاه معرفی میدارم:

### الف - حسن و دل:

داستان منظوم حسن و دل را مسافر مروت از حسن و دل محمد یحیی بن سبیک فتاحی نشا پوری به سال ۱۳۲۰ ه. ق منظوم و برگردان دان نموده است. ترجمه پشتوی حسن و دل ۴۵۱ بیت است دستنویس ناقص الاول این دستنویس سه دسترسن ما قرار دارد. در دستنویس موجود چهارده بیت آغازین آن ضایع شده است، و باقی ۴۳۷ بیت آن سالم بوده و به دسترسن ما قرار دارد، متن داستان منظوم حسن و دل از روی همین دستنویس با مقدمه و لغت تنامه به کوشش زلمی حیواد مل ۸۸ صفحه به سال ۱۳۶۱ ه. ش از سوی اکادمی علوم افغانستان چاپ و نشر شده است (۲)



## بمدفتر شعر:

مسافر مروت دیوانش را در دودفتر تهیه دیده است. يك دفتر آن ضم دستنویس حسن و دل وی است و دريك و قایه در شعبه دستنویسهای کتابخانه آکادمی علوم افغانستان نگا همداری میشود. دفتر شعر مسافر مروت تاهنوز به چاپ نرسیده است. درین دفتر ۱۱۴ غزل پشتو، ده غزل دری، هژده غزل قصیده گونه (قصیده بی که شرایط فنی، قصیده راندارد) چهار غزل ملمع دری-پشتو و پشتو- اردو و چهار شعر او لسی زبان پشتو در آن بیا مده است.

## (۳) - ترجمه های مسافر مروت:

همانسان که در بخشهای او لسی این مقاله نبشتم، مسافر مروت حسن و دل فتا حی (سال نظم ۸۴-ه.ق) را منظوم و بر گردان کرده است و از کدام اثر عربی نیز حکا یه بی رابر گردانی نموده است. (۳) پایده یادآور شتد که مسافر تنها ما خندحسن و دل رانشان ذاده است و گفته است که این داستان را از حسن و دل فتا حی نشاپوری بر گردان کرده است در ترجمه از آثار سنا بی نام اثرش رانشان نداده است و به این گفته اکتفا نموده که این مضمون را از سنایی اقتباس داشته است. و همینگونه نام مولف اثر عربی را که وی از آن مطلبی رابر گردان نموده است نشان نمیده.

همانگونه که مسافر آثار عربی و دری را به زبان پشتو برگردانی کرده در پهلو ی آن آثار نخبه گان ادب پشتو چون خو شحال (۱۰۲۲-۱۱۰۰ه.ق) و رحمان با با (۱۰۴۲-۱۱۲۸ه.ق) را به نظم دری برگردانی نموده است، من که ترجمه های وی را مطالعه کرده ام، و در چند مورد با اصل دری یا پشتو آن مقابله داشته ام از این بررسی داوری توان کرد، که وی درین بر گردا نیها مو فق بوده است و در موارد اشتبا ها تی از وی سر زده است. و یا ترجمه آن نارسا به نظر میاید نباید فراموش کرد، که

ترجمه آنها به شعر از زبانی به زبان دیگری از دشوارترین کارها به حساب میاید (۴).

### (۴) مسافروادب‌داری :

از مطالعه آثار مسافر مروت برمی آید که وی در ادب مطالعه وسیع داشت بر آثار استادان و نخبه گان ادب ذری مروی داشت .  
در آثار مسافر یادی از فرزندان گان زیرین ادب ذری به چشم میخورد:

- ۱- حکیم ابولقاسم فردوسی (وفات ۴۱۱ یا ۴۱۶ ه.ق)
  - ۲- ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی (وفات ۵۴۵ ه.ق)
  - ۳- ابوحدالدین محمد بن محمد انوری (وفات ۵۸۳ ه.ق)
  - ۴- شیخ سعدی شیرازی (۶۰۶-۶۹۱ یا ۶۹۴ ه.ق)
  - ۵- نظامی گنجوی حدود (۵۳۵-۶۰۴ ه.ق)
  - ۶- خاقانی (وفات ۵۹۵ ه.ق)
  - ۷- ظهیرفاریابی (وفات ۹۵۸ ه.ق)
  - ۸- کمال خجندی (وفات ۸۰۳ ه.ق)
  - ۹- میرزا عبدا لقادر بیدل (وفات ۱۱۳۳ ه.ق) (۵)
- از یادگردیدن اسمای شعرای پیشین در آثار مسافر میرساند که وی آثار آنان را مطالعه نموده بود و طوری که می بینیم بخشی از آثار سخنوران یاد شده را مسافرین بان پشتو بر گردانی نیز نموده است

### ۵- نگرشی بر سروده های ذری وی :

مسافر مروت در دیوانش ده شعر به زبان ذری دارد . که ذوی آن بر گردان از زبان پشتو و هشت آن از ساخته های خود اوست . افزون بر آن وی دو غزل ملامع (ذری-پشتو) نیز دارد . مطلع يك غزل ملامع وی چنین است :

دلبر من روی سفیدت ماه تابان هسی  
وآن قدر عنای تو چون سرو خرامان هسی

در سروده‌ها بی‌دری مسافر یک‌غزل، ترجمهٔ یک‌غزل رحمان باباست که مطلع اصل آن را با ترجمه اش در اینجا می‌آورم :

**مخ دیار شمس و قمر در ی‌واره یودی**

**قلو سروو صنو بر در ی‌واره یودی (۶)**

ترجمه آن از مسافر :

**مهر و ماه و روی دلبر بیگما نهرسه یکیست**

**قامت و سرو و صنو پر بیگما نهرسه یکیست**

وی قصیده‌یی از خوشحال خان ختنک رانیز به زبان در ی‌برگردان نموده مطلع قصیده خوشحال این است:

**ای چی خیال کری په دنیا**

**دنیا څه ده بی و وفا (۷)**

ترجمه مسافر:

**گرتصور کنی تو در دنیا**

**تو نه بینی در آن نشانه وفا**

و اما در بارهٔ سروده‌ها بی‌دیگر در ی‌وی که از پرداخته‌ها بی‌خود اوست باید گفت که:

درین سرودها سه سرود آن‌پا از حدود غزل فرا تر می‌گذارد و از لحاظ تعداد ابیات آن‌را غزل نمیتوان گفت. و شرایط قصیده را نیز ندارند، ازینرو چنین سرودها را غزلها بی‌قصیده‌گونه توان گفت، سرودها بی‌دیگر آن‌غزل است.

درین سروده‌ها مرا ئی بی‌به چشم می‌خورد که در رثا بی‌شخصی سروده شده یکی از آن ۲۶ بیت دارد که من مطلع و مقطع آن را می‌آورم ، آغازین بیت مرثیه چنین است :

**من چه گویم ز درد پنهانی**

**وقت کوتاه وقصه طولانی**

و مقطع آن:

**از دل لطف گفت‌ها تف‌گو**

**رفت او در ریاض رحمانی**

مرثیه دیگر:

سواذ چشم کردی چشم راتار  
از آن روزی که تورفتی ز دنیا  
چو منصور م نمودی زنده بردار  
زدنیا من شلم دل سردو بیزار

این مرثیه ۲۴ بیت است .  
سرود سو می که شمار ابیات آن ۳۵ بالغ میگردد. در و صف مر-  
شدش ضیا الدین نام سروده است که چند بیتی از آن رابه گزینش  
میگیرم:

آنکه در علم بحر از خار است  
بس تعجب که کس بود گهراه  
مقتبس جمله مردان از وی  
وجد چون آیدش کند پرواز  
جمله را مقتدی ضیا الدین  
هست شمس هدی ضیا الدین  
هست کان ضیاء ضیا الدین  
فوق از نه سما ضیا الدین

اما غزلیات او از لحاظ مضمون مسایل عشقی و اخلاقی راباز تا ب  
میدهد، و یک غزلش رانیز وصف مرشدش ضیا الدین سروده است من در  
فرجام این نبشته دو غزل او را برمیگزینم تا با شد که پژوه-  
هشگران ادبی ما بردری سرا بی و داور ی فرمایند:

( ۱ )

ای گروه عاشقان دل با ختم  
بود معلوم هلاکت از تهر  
چون دلم پرداخت اندر مهر او  
چون گم فتم بوسه از رخسار او  
آزمودم چون دل ناز کبدن  
ای مسافر چون نبودم چاره بی  
چون نظر بر مهرشان اندا ختم  
در همین مضمار قصداً تا ختم  
زین و آن من یکرهش پرداختم  
تیغ کین بر روی اعلا تا ختم  
سخت تر از سنگ صفوان یافتم  
باجفا یش لاجرم میسا ختم

( ۲ )

تا برفت آن جان جان از پیش من

جان به پیش من نمانده در بدن

جان شیرین را همی خواهم دهم

در طریق عشق مثل کوهکن

میخورم خون جگر لیل و نهار  
 بر گل رویش بود از زلف مار  
 خط او چون سبزه بر حرف چمن  
 شهر او را دوست تر من از وطن  
 ای مسافر گر چه افغانی تویی  
 فارسی را بلبل شیرین سخن

بیاخذ :

- ۱- شعبه ادبیات پشتو تولنه ، پشتانه شعرا جلد سوم ، کابل : چاپ سال ۱۳۴۲ هـ ش ، مطبعه دولتی ص ۸۷۱ .
- ۲- مسافر مروت ، حسن و دل ، به کو شش زلمی هیواد مل ، اکادمی علوم افغانستان ، ۱۳۶۱ هـ ش ، مطبعه تعلیم و تربیه ، ص ۲۸-۲۹ (مقدمه)
- ۳- مسافر مروت ، دیوان خطی ، دستنویس اکادمی علوم افغانستان ، ص ۱۲۲۱-۱۲۴ و ۱۳۱ .
- ۴- رشاد ، اکادمیسین عبدالشکور ، دخو شحال په دیوان کی دگلستان او بوستان دوز مو خړک ، در مجموعہ دزرغو نی یاد ، مرکز تحقیقات بین المللی پشتو چاپ سال ۱۳۶۲ هـ ش ، مطبعه دولتی ، ص ۲۴ .
- ۵- دیوان خطی مسافر ، ص ۱۸۱ .
- ۶- دیوان رحمان بابا ، چاپ سال ۱۳۴۸ هـ ق ، لاهور : انقلاب پریس ص ۱۴۴
- ۷- کلیات خوشحال خان ، به کوشش دوست محمد خان کامل ، ۱۹۶۰ ع ، اداره اشاعت سرحد ، پشاور ص ۴۹۸ .

## نگاهی به اندیشه‌های تربیتی مولانا جلال الدین بلخی

در سراسر تاریخ فرهنگ خویش اگر نیکو بنگریم، شاعران، اندیشه‌ورزان و دانشمندان بزرگ سر بلند کرده و در آسمان ادب و دانش چون ستاره‌ها درخشیدند، اما در میان اینها، در قرن هفتم، شاعر، دانشمند و مربی چون مولانا جلال‌الدین بلخی چنان درخشید که از پرتو فیضش همین اکنون و فردا و فرداهای دیگر نیز دانشپژوهان بهره خواهند گرفت.

اندیشه‌های بلند مولانا همه‌داشته‌های او که به خاطر عشق و درون‌نگری عمیق او در جهان بیرونی تحقق یافته است، برای تشنه‌گان راه حقیقت آبیست گوارا که روح و جسم را به تحریک و امیدارد. افکار و اندیشه‌های تربیتی مولانا با اینکه زائیده قرن هفتم است مگر تعلیم و تربیه کنونی و شاید تعلیم و تربیه آینده و آینده‌های دیگر نیز از آن بهره‌مند گردد.

هر چه بیشتر کاوش نمودم بهتر متوجه این نکته مسلم شده‌ام که مولانا جلال‌الدین بلخی، خود در عرصه‌های خود دانشمند آگاه و برجسته آموزش و پرورش و روانشناسی بوده که پیروی از افکار و نظریات وسیع او در مورد تعلیم و تربیه کاری بس مفید و نیکوست.

سیمای معنوی مولانا بلخی را در کتاب و رسالات فراوانی جستجو کنیم، و او را هر بار در جستجوی گونه‌ی دریا فتم، مولانا نادر

دیوان شمس و مولانا در مثنوی دردیوان شمس عشق او به ((انسان - کامل)) را میتوان یافت و در مثنوی معنوی تلاش او را برای تربیت ((انسان کامل)).

زنده گی بارور معنوی مولانا از برخورد او با شمس تبریزی می آغازد که بازنده گی دیگر شاعران و دانشمندان و مر بیان فرقی دارد، او انسان عادی نیست از همین رو ارجحاً کترین آثار ادبی و آموزشی تاریخ را پدید آورده است که از جمله مثنوی معنوی او با آنکه اقیانوسی است آرام، بحر یست خرو شنده که داخل شدن به آن آنگونه که آسان انگاشته میشود، آسان نیست، در تمامی مثنوی دیالکتیک مولانا را میتوان به وضوح دید و هم منطق و فلسفه، فکر و اندیشه و بالاخره عرفان و عشق او را به انسان.

مولانا بزرگ ما همانگونه که از جهات فلسفی، عرفانی و تصوفی تحت تاثیر شمس تبریزی قرار دارد، در مسایل تربیتی نیز افکار او واقعاً بیانگر آرمانهای انسانی شمس پیرا موند تربیت انسان کامل میباشد.

مولانا بحری بود آرام که از آمدن تو فان خبر با کشتی اندیشه اش به سیاحت در علوم متداوله عصر خود پرداخت، او همچون هیز میآماده گوگرد زدن بود آری مولانا را شمس شعله ور ساخت و تمام هستی او را، این شعله ها در خود فرو کشید و فصل تازه زنده گانی او آغاز شد.

باری او در عمر سی و هشت سالگی بایکی از بزرگترین صوفیهای زمان خویش، شمس الدین تبریزی در قونیه آشنا شد و در بر خورد نخستین چنان تحت نفوذ روحانی شمس الدین تبریزی قرار گرفت که تا آخر عمر شیفته و آویخته فیوضات عرفانی این مرشد وارسته باقی ماند، و همین ارادت خالصانه بود که شور طبع مولانا را برانگیخت و او را در مقام بزرگترین گوینده سروده های ادبی و عرفانی ماقرار داد.

علاوه بر مثنوی غزلیات او به نام شمس تبریزی، مبین شورو التها بیست که به گونه احوال از معشوق گمگشته بی یاد نموده و از شوق وصال و هجران به پایان اوسخن سروده است.

عشق مولانا به شمس از عشق های مر و ج وسطحی ((که از پی رنگی بود)) و (عاقبت تنگی نود) بلکه عشقی بود که بامقام نبوت و رسالت، مردان خدا را میطلبد و مولا هم با همه کمال و بزرگی روز و شب رادر طلب کاملی میگذراند، تا اینکه شمس رادر یافت، مر یدوی شد و سر در قدمش نهاده و یکبارہ در انوار اوفانی گشت. (۱)

آری، مولانا با این درویش یعنی شمس بر خورد نمود و این بر خورد مولانا را انسانی دیگر ساخت او پروای این را نداشت که دیگران او را چگونه می بینند زیرا دیگران برای او حل شده بودند: ازینرو میرقصیده و غزل میخواند. شمس چنان در حیات معنوی مولانا دگرگونی پدید آورد که میتوان گفت مولانا در حیات معنوی خود برای بار دوم تولد شده او که پیش از بر خورد با شمس هرگز شعری نسروده بود، بهترین غزلیات را با آهنگ موزون سرود.

مولانا با شمس به خلوت نشست و با همه استاد ی و دانش فراوان در خدمت معلم عرفان زانو زده فریاد برآورد:

گریه بدم ، خنده شدم  
مرده بدم زنده شدم

### ذولت عشق آمدن من

#### زنده پاینده شدم

مولانا با شمس، این شخصیت سازنده به خلوت نشست و درین خلوت نشینی شمس با اشا را تی ((خود آموز عرفان)) را به ساده گی برای مولانا بیان و توضیح نمود و حقایق ((عرفان)) را برای وی آشکار ساخت و سرانجام به طرز نامعلومی ناپدید گردید.

۱- بدیع الزمان فروزانفر، کلیات شمس تبریزی، تهران: انتشارات



ازین پس باید مقالات شمس را از دهان مولانا شنید که به گفته خود او در هر تار موی او صد هاشم تبریزی آویزان است، دلسوخته که علم و دانش او را پایا نیست.

اطرافیان مولانا گمان میکردند که بادور کردن شمس از مولانا میتوانند دوباره او را به مدرسه بکشند، ولی برخلاف انتظار آنان، او به محققان مروی آورد و غزلیات شمس تبریزی را که از بزرگترین معارف ذوق بشری به شمار میرود، درین زمان پدید آور جالب اینجا است که مولانا با وجودی که این اشعار را در حال بیخودی سروده همه بر گردان تعلیمات استاد شمس تبریز میباشد.

ذیوان ((غزلیات شمس)) در حقیقت تصویریست از ((تعلیمات شمس)) که در روح مولانا رخنه کرده و او را از خود مدهوش و بیخود ساخته است.

انقلاب درونی مولانا ناشی از عشق شمس بوده و سبب شد تا مولانا تمام احساسات و عواطف انسانی خود را که سالهای سال به خاطر تعصب خانواده گی و شرایط محیطی آن زمان محکوم بودند، متجلی سازد و دیوان شمس تبریزی را به وجود آورد.\*

شمس و مولانا دو روحی که در یک بحر تفکر شناور بودند، عشقشان توأم با آگاهی هاست، عشقیست فرا سوی معیارها که به مفهوم بنند و اصلی مطرح بوده و یا به عبارتی فعالیت معنوی است که مولانا را به شور و اداشته و او را از جهان مادی بدر آورده و به عالم معنویات سوق داده است. خلاصه عشق مولانا و شمس عشقیست سازنده

\* در عصری که مولانای بزرگ و خانواده اش میزیستند عمو ماء شاعران مداح بودند و از شعروشا عری استفاده های شخصی مینمودند. از طرفی خانواده مولانا جلال الدین که اهل فضل و دانش بودند با شرایط حاکم عصر خود مخالف بودند ازینرو شعر گوئی را عیب میدانستند.

زیرا بهتر ین آثار خود را بعد از برخورد شمس خلق نموده است که در  
 تما می این آثار تلاش مو لا نا برای تربیت انسان کامل یا انسان مطلوب  
 و منظور افکار عمیق عرفانی تصوفی و مطلوب دنیا ی آرمانی و روحی  
 شمس و مو لانا ست . و از اینجاطرح های تربیتی و اندیشه ها یی ذر  
 زمینه به وجود آمده است . ((انسان کامل)) شمس و مو لانا کسی نیست  
 که تارک دنیا باشد ، بلکه ای—ن انسان، بر علاوه اینکه از مردم است  
 و در میان مردم و اجتماع میا شد ، پیاده کننده واقعی عدالت اجتماع  
 شرافت و انسانیت و اقصاء انسانی انسان است . در واقع اینست فلسفه  
 اندیشه ، عرفان، تصوف، تعلیم و تربیه و پیدا گوژی شمس و مولانا  
 پیدا گوژی که امروز، مطلوب و منظور عصر ماست .

از آثار مخلوق مو لانا ، آثاری که همین اندیشه ها و افکار پیدا گوژیکی  
 شمس مولانا و به ویژه مو لانا در آن انعکاس یافته است، اینها را می شناسیم  
 : فیه ما فیه ، مجالس سبعه، مکاتیب مو لانا، غزلیات ، رباعیات  
 مو لانا، مثنوی معنوی . (۱)

از کران تا به کران در بحر اندیشه های بلند مولانا جلال الدین به سیرو  
 تعمق پیر دازیم هدف انسان است و تربیت و تکامل انسان ، مو لانا در  
 مورد هر چه صحبت میکند انسان و تربیه انسان را در نظر دارد و در  
 آئینه روشن اندیشه هایش سیمای انسان کامل منعکس گردیده است .

افکار تربیتی مو لانا و یا پیدا گوژی و تعلیم و تربیه مو لانا عیناء  
 افکار تربیتی شمس میباشد، حرکت هر دوی آنها به خاطر تربیه ((انسان  
 کامل)) یا انسانی که به صورت همه جانبه انکشاف کرده است میباشد .  
 شد . این ((انسان کامل)) یا انسان که وجود آن را مولانا آرزو میکند سر  
 انجام کسی است که با یست عاشق انسان باشد، در همه حرفهای مولانا  
 عشق و وجود دارد عشقی که جداست از آنچه آدمهای عادی به نام عشق  
 می شناسند .

۱- مثنوی معنوی مو لانا جلال الدین محمد بلخی رومی، موسسه  
 طبع کتب بیهقی سال ۱۳۶۲ ، ص-۱-۱۱ .

((دیگر خواهی و خود را دردیگران دیدن نتیجه عشق و آگاهی است که مولانا وجود آن را در ((انسان کامل)) آرزو میکند این دیدن خود دردیگران و دیگران را در خود از طریق عشق به دیگران حل میگردد البته عشق به مفهوم عمیق انسانی و حقیقی آن مطرح است. ))  
عشق که از ویژه گیهای مکتب مولانا است در حقیقت رهبر او به عالم دیگر خواهی است، که او شمع وجود خود را برای مشتعل ساختن مشعل نیکبختی دیگران آب ساخته است.  
باری عشق از نظر مولانا، فعلیت معنوی است که با آگاهی همراه است، و میگوید:

هر که او پیدا تو پرورد تو شر که او آگاه تو رخ زود تو (۱)  
ازینرو عشق مولانا، عشق ((یکچیز)) به (یک چیز) نیست بلکه آواز این عشق ذر پیدا گوئی و تعلیم وتر بیه خود جهت تربیت (انسان - کامل) به نام (دیگر خواهی) حرف زده است.  
(عشق مولانا) درست بشردوستی یا نوع پرستی یا انسان دوستی میباشد. هیومانیسم مفکوره ایست که امروز در تعلیم وتر بیه نه تنها به عنوان یک تیوری تربیتی بلکه به عنوان یک اصل و یک هدف تربیتی برای تربیت بشر در قالب تعلیم و تربیه زمان ما وجود دارد و این مفکوره از خود پیشتازانی چون تو ما سهرور، تو ماس کامپا بنلاو .... نیز دارد.

منظور ما ازین حرفها اینست که مولانا یک هیومانیست بود، او مردم را دوست میداشت و عاشق انسان بود، و به همین خاطر کتاب اساسی او در مکتبش جهت تربیت انسان، عشق و انسان دوستی بود، این امر نه تنها کتاب اساسی مکتب او بود بلکه با قاطعیت میتوانیم بگوئیم که اصل، پر نیسیب و هدف مکتب او نیز بود. مولانا زمانی انسان را ((انسان کامل)) یا انسان تربیت یافته مینامید که این انسان عاشق

۱- گل احمد، یما (تاملی در اندیشه از دیده گاه مولانا جلال الدین بلخی)  
عرفان شماره سوم، چارم، سال ۱۳۶۴، ص ۸۳-۸۹

مردم بوده و در میان مردم باشد این انسان باید پذیرنده و پیاده کننده عدالت اجتماعی و صلح در جامعه باشد.

((اصالت عمل)) یکی از ویژه گیهای تعلیم و تربیه و پیداکوژی مولانا

ست ((انسان کامل)) مولانا باید کارکنند و از تمام اعضای بدن خود جهت کار و عمل سازنده و مفید در جامعه استفاده کند. مولانا ذر اندیشه های خود ظاهر فریبیها، خود سر یها، ستمگر یها، ناروا ییها، کناره گیری و انزوا از جامعه و مردم را سخت انتقاد نموده، خلوص نیت، صداقت، یکدلی و یکرنگی را تأیید و نفاق و دورویی و کینه توزی را منع میکند.

مولانا در تعلیم و تربیه خود در تمام اندیشه های عرفانی خود کار و تلاش را در روند تکامل زنده گی اجتماعی بنیاد و اساس مینماید، این درست چیزی است که به نام عمل در تعلیم و تربیه عملی یا تعلیم و تربیه از طریق کار و در اثنای کار یاد شده و از طرف دانشمندان معاصر تعلیم و تربیه روی آن یک سلسله پیشنهادات و نظریات ارائه شده است. مولانا به رابطه ناگسستنی فکر و معنی و نتایج برآزنده آن معتقد بوده چنانکه گفته است :

**چون در معنی زنی بازت کند**      **پرفکرت زن که شهبازت کند**  
وای نیز به آرتباط چشم و گوش و بیان اشاره مینماید زیرا بر توی که تجلی دهنده روح است از چشم بینادر حقایق، بیان رسا و بلیغ در معرفت و گوش شنوا در شنیدن و درک حقایق تر او یده است.  
**پر تو روح است نطق و چشم گوش**

**پرتو آتش بود در آب جو شس**  
دانشی که ضرورت و ارزش آن درک نشده و توأم با آگاهی نباشد آن دانش، دانش ناقص است که مولانا آن را چنین ارز یا بی میکند:  
**دانش ناقص نماند فرق را**      **لاجرم خورشید نماند برق را**  
تقلید را مولانا مایه بد بختی و وابسته گی و اسارت میداند، او که نتیجه آگاهی از جهان بیرونی و درونی انسان را وارسته گی از هر

قیلو بند و رسیدن به دنیای آرمانی میدانند به تلاش بیسوده و مصیبتزای مقلدین اشاره کرده میگویند:

**صد هزاران اهل تقلید و نشان افگند در قعر يك آسیب شان**

که به ظن تقلید و استدلال شان قایم است و جمله پرو پال شان عقیده مولانا در مورد وارسته گی که نتیجه شناخت و آگاهیه از بیرون و مخصوصاً آگاهیه از اندرون است و انسان را به سوی تکامل خویش رهنمون می کند درین بیت منعکس گردیده است:

**زاغ اگر زشتی خود بشناختی همچو برف از درد و غم بگداختی**

طوری که قبلاً تذکر رفت فکر و ذهن مولانا همیشه متوجه انسان و چگونگی به کمال رساندن انسان بوده است .

مولانای بزرگ بلخ در پیداگویی خود با استفاده از روانشناسی رشد ، متوجه اختلافات فردی و اختلاف استعدادها بوده پیشنهاد میکند که در تربیه انسان باید متوجه مراحل مختلف سنی بود و مطابق به هر مرحله ای جداگانه بایست عمل نمود. زیرا روند تعلیم و تربیه روند دو مدار و مسلسل است و به قول مولانا برای متجلی شدن ، سالها باید از پر تو دا نش نور گرفت:

**سالها باید که اندر آفتاب لعل باید رنگ و رخساری و تاب**

((بررسی دقیق مکتب مولانا نشان میدهد که مولانا مجموعه معارف بشری از تعالیم آسمانی ، ادیان ، حکمت یونان ، فلسفه هندی و غیره فان اسلامی را یکجا در سینه خود جاداده است. « (۱)

مولانا که دانشهای فراوانی را فرا گرفته بود ، به حدی رسانیده بود که در برابر عصر خود عصیان کند.

بحران فکری که در مولانا پدید آمد او را بر آن داشت تا حقایق ذرونی خویش را به گونه شعری بیرون بریزد.

۱- علی دشتی ، سیری در دیوان شمس ، ایران ، چا پخانه شرق

شمس و مولانا هر دو به آگاهی رسیده و به ((تب فلسفی)) و (بحران فکری) گرفتار و برای علاج خود تلاش میکنند تا حقایق را به دست آورند. آنها میشوند و ماهیت این شوریده گی ویژه این است که ((شمس و مولانا برای خود مقام ((رسالت اجتماعی)) جهت تکمیل ناقصان، تأیید کاملان، حمایت از بینوایان، رسوایی فریبکاران و مخالفت با ستمکاران قایل شوند.

شمس و مولانا حقارت طبقاً تیرادر جامعه زرپرست که مردم (پول و زر) را قبله خود میساختند، میدیدند و در برابر آنها نه روی قیام میکردند.))

مولانا بادرک عمیق اندیشه های شمس تدریس را زها میکند، زیرا او هم همانند شمس بی میبرد که تعلیم و تربیه عصرش ((جز با زار یا بی و سوداگری، جز جاه جوئی و شهرت طلبی، جز دور راندن و غافل ساختن از مقصود اساسی در حیات بشری)) چیزی نیست. (۱) آری، از تعلیم و تربیه آن عصر به حیث وسیله بی برای اظهار وجود دیگر اهداف نارسا و منفی استفا ده میکردند. و ماهیت تعلیم و تربیه آن عصر چنان بود که اندیشه های خلاق را به اسارت میکشید از این روی مولانا به تاسف اندر میشود و از تعلیم و تربیه عصرش تقادانه چنین یاد میکند:

**ز چراستانان و شاگردان چراست؟ خاطر از تدبیر هاگردان چراست؟**

مولانا نه تنها در افکار تربیتی خود تعلیم و تربیه عصر خود را انتقاد مینماید بل در پهلوی هر انتقادها یات و رهنما بیهای ارز شنند ی هم پیشکش مینماید:

تاکنون همواره از تأثیر گذار شمس بر اندیشه های مولانا و به خصوص اندیشه های تربیتی مولانا صحبت کردیم، از اینر و شمس

۱- ناصر الدین صاحب الزمانی، خط سوم، ایران، مطبعه عطایی، سال

نیز دارای افکار و اندیشه های تریبیتی وسیع بوده است و به صورت قطع میتوان گفت که افکار تریبیتی مولانا عیناً افکار و اندیشه های تریبیتی شمس بوده است .

شمس ((ذهنی گرای، بلکه اساس، قیاس به نفس)) و از لغز شهای ذهن به شمار میرود زیان آور میداند آن را سبب علم تفاهم در روابط انسانی نشان میدهد. این موضوع را در مقایسه ((مورچه و شتر)) به لطافت نشان میدهد که آبی که تا به زانوئی (شتر) میرسد آبیست که از سر (مورچه) میگردد، ولی شتر خود بین که قمر با نی قیاس به نفس خویشستن است و تفاوت معیارها و نصابها را برای دیگران در نظر نگرفته از مورچه دعوت میکند که در آب داخل شود زیرا آب تا به زانوئی او میرسد .

مبارزه با (قیاس به نفس) در مکتب شمس و مولوی ثابت میسازد که آن دو در (اصالت شخصیت) و (هویت فردی) عقیده دارند، که هر کرا شخصیتی اصیل و ویژه خود است ازینرو همه را نباید یکسان ارزیابی کرد .

باؤرفنگری بیشتر در موضوع برمیخوریم به ((اختلافات فردی)) اصالت شخصیت که از موضوعات بسیار تازه مورد تحقیق روانشناسی امروز است، یعنی شمس بار دنمودن ((ذهنی گرای)) و در نظر گرفتن اختلافات فردی روانشناس عصر خود بوده است. و او در تعلیم و تربیه طفل از نقطه نظر روانی نیز توجه داشته است و در ویژه گی روح کودک، تا به آنجا پیش میتازد که او را مانند روانشناسان و پرورندگان بزرگ امروز مظهر ((انسان بازیگر)) میشناسد به نظر شمس غذای روح کودک (بازی) است .

در روانشناسی شمس اگر کمی بیشتر عمیق شویم موضوع دیگری را که میبایم عقده است. بنا بر آموزش روانشناسی جدید عقده عبارت است: مجموعه خواستها و نیازها و خاطرات اصلی و فرعی که همواره آمیخته با عواطف شدیده اند و آگاهانه و ناآگاهانه و سرکوفته

و واپس رانده شده اند، و مو جب تجلی رفتار بیمار گو نه بیشتر به صورت الگو ی مشخص .

شمس با آگاهی که از قوه جاذبه اش دارد عواطف خود را کمتر بروز میدهد او همچون مر بی را ستین به موقع آن را از متکیان خود ظاهراً پنهان میسازد تا متکی به استقلال عاطفی و پرورشی رهنمون شود. ((از ینرو روش تربیتی شمس مدد جو، مدارکی)) است نه (دنیاله روسازی) نو آموز پروری است نه برده گری، تر جیح مصالح دیگران بر منافع شخصی است، تمرکز بر مصلحت آینده شاگردان است، نه توجه به خوش آیند کنونی او و این در تحلیل نها پی عطای (اتکاء به خود) و (ایجاد اعتماد به نفس) در وابستگی بی استقلال و متکی است، بخشش است نه بهره کشی ایثار است نه استثمار، ترویج است نه استعمار، تربیت است، تر بیت - دشوار، تربیت تلقیح، به خاطر آزادی به خاطر خود مختاری و القا ی احساس مسئولیت در دیگران، تربیت راستین است، تربیت به خاطر شگوفایی (انسان کامل) است، تساوی جویی با ابر مردان، همگراییی با کمال یافته گان و ایمان به کمال پذیری انسان است. کوشش است، کوشش زایا برای کشف و هدیرش ضابطه ها در برابر رابطه ها ست، ورود از نخستین مرحله روانی به انسانی، رابطه عاطفی به دو مین مرحله به ((میشاق اجتماعاتی است. (۱)

در واقع هدف از تعلیم و تربیه و پیدا گوزی شمس به وجود آوردن و پیدا گوزی شمس به وجود آوردن جامعه و اقواء انسانی که در آن عدالت اجتماعی و مساوات عالی بشری توسط ((انسان کامل)) تر - بیت شده مکتب شمس به وجود می آید میباشد. ((الگو پی را که شمس از جا معیت شخصیت انسان کامل، ویا وا پسین مرحله رشد شخصیت انسانی در ذهن خود میپر و راند تصویری والا وشکو همنه وسعایش انگیز است)).



شمس دارای اهداف چها رده گانه تر بیتی است که میتوا نیسم بگویم تعلیم و تربیه مطلوب به امروز تقریباً به سوی همین چها رده - اصل جهت تربیه بشر روان است. و این چهارده اصل عبارت اند از: اندیشمند ی ، بینشمندی، زمان آگاهی ، خود آگاهی ، خوشبختنداری خود پمارو خوشو دمختاری ، دیگرخواهی و مردمداری ، ایثار و فدا کاری ، رها سازی واستقلال بخشی فرو تنی و گرد نکشی ، رها یسی از پیشداوری ، عشق و آرمان، اصالت ، خلاقیت، ابتکار و خود زا یی و استقامت و پایداری .

شمس، میدانند که ( انسان کامل) با شرایط چهارده گانه بر شمرده او بسیار نا دراست با اینهم انسان کامل يك موجود خیالی است و اتزاً عی نیست بلکه يك ((واقعیت خارجی)) است، دارای وجود عینی وقابل لمس است . انسان کامل با همه دشواری میتواند در جهان بیرون نی تحقق یابد و باید بیابد همانطور که بارها تحقق یافته است (۱).  
لمحه یی روی اندیشه های تر - بیتی شمس صحبت نمودیم ، و درین صحبتها او را از مولانا جدا در نظر نداشتیم زیرا شمس و مولانا لازم و ملزوم هم بوده و همدیگر را تکامل بخشیده اند. و از همدیگر هستی یافته اند.

اکنون در مثنوی مولانا که مکتبی بزرگ است سیر مینماییم دنیای مثنوی دنیا یست که در آن از سکوت خبری نیست همه چیز حیات دارد و میتوان همه هیا هو ی خاموش ابرو نیسم و همه نفس گل و گیاه را در آن شنید. هیچ چیز در این دنیا گنگ و خاموش نیست، قصه به دنبال قصه، عبرت پشت عبرت (مثنوی را آکنده ساخته است.

۱- ناصر الدین صاحب الزما نی... و میدانند چرا؟ ایران، چا پخانه زهره، سال ۱۳۴۰، ص ۷-۹۹.

مثنوی مثل سیل میخرو شد و پیش می‌تازد ، هر مضمون و اندیشه‌ی  
 را در مسیر خویش به همراه می‌آورد. (۲)  
 جالب خواهد بود که روی نکته‌های مشخص پیداگوزی و تعلیم‌وتر-  
 بیّه مولانا صحبت نماییم. درین نکته‌های مشخص پیداگوزی که ضمن  
 حکایت منظوم مطرح میشود روی موضوعاتی چون ((بی‌علاقه‌گی  
 شاگرد به درس ، نا را حتی او از معلم)) ، ((اختلافات فردی)) -  
 (ضعف شخصیت معلم) ، (شک و تردیدی که ناشی از ضعف شخصیت  
 معلم است) بحث میشود .

### مثنوی دایمان

(در بیان آنکه علم را دو پروگمان رایک بر است)  
 علم را دو پروگمان رایک بر است      ناقص آمد ظن به پرواز ابتر است  
 مرغ یک پرزود افتد سرنگون      باز بر پردو گامی یا فزون  
 افت و خیزان میرود مرغ گمان      بایکی بر بر امید آشیان  
 چون زطن وارست و علمش رونمود      شد دویر آن مرغ یک پر پرگشود  
 بعد از آن یمشی سو یاء مستقیم      نی علی وجه مکبا او مستقیم  
 بادو پر بر میرد چون جبر قیل      بیگمان و بی مگر بی قال و قیل  
 گر همه عالم بگویند ش تویی      برده یزدان و دین مستوی  
 او نگرزد گر متر از گفتشان      جان طاق او نگرزد جفتشان  
 ور همه گویند او را گمراهی      کوه پنداری و تو بر گمراهی  
 او نیفتد در گمان از ظن شان      او نگردد در دمنند از ظن شان  
 بلك گردد یا و کوه آید بگفت      گویش با گمراهی گمراهی تو جفت  
 هیچ یک ذره نیفتد در خیال      یابه طعن طاعنان و نجور حال

مثال رنجور شدن آدمی بو هم تعظیم خلق و رغبت مشترک یان بو ی

و حکایت معلم

۲- ناصر الدین صاحب الزمانی خط سوم ، ایران ، مطبعه عطا یی ،

کودکان مکتبی از او استاد  
 مشورت کردند در تعویق کار  
 چون در آبی از دژ مکتب بگو  
 آن خیالش اندکی افزون شود  
 آن سوم و آن چارم و پنجم چنین  
 تا چو سی و گوی تو تر این خبر  
 هر یکی گفتش که شای باش ای ذکی  
 متفق گشتند در عهد و آسب  
 بعد از آن سو گند داد او جمله را  
 رای آن کودک بچر پید از همه  
 آن تفاوت هست در عقل بشر  
 زین قبیل فرمود احمد در مقال  
 عقول خلق متفاوتست در اصل  
 تفاوت عقول از تحصیل است.

اختلاف عقل ها در اصل بود  
 برخلاف قول اهل انزال  
 تجز به و تعلیم پیش و کم کند  
 باطلست این زانک رای کودک  
 برد میداند شه ای زان طفل خرد  
 خود فزون آن به کی آن از فطرتست  
 تو بگوداده خدا بهتر بود  
 دروهم افگندن کود کان استاد را

روزگشت و آمدند کود کان  
 جمله استادند بیرون منتظر  
 زانک منبع او بدست این رای را  
 ای مقلد تو مجو پیشی بر آن  
 چون نمی آید و را رنجور یی  
 بر همین فکرت زخانه تاد کان  
 تاد آید اول آن یار مصر  
 سر امام آید همیشه پای را  
 کو بود منبع ز نور آسمان  
 کی بگیرد چند روز او دور یی

رنج دیدند از ملال و جتها د  
 تا معلم در فتنه اضطراب  
 خیر با شدا و ستاد احوال تو  
 کز خیالی عاقلی مجنون شود  
 در پی مانم نمایید و چنین  
 متفق گویند یا بد مستقر  
 باد بخت بر عنایت مکتبی  
 کی نگرداند سخن رایک رفیق  
 تا کی غمازی نگوید ما جرا  
 عقل او در پیش میرفت از ره  
 کی میان شاهان اندر صور  
 در زبان پنهان بود حسن رجال  
 فطرت و نزد معتزله متساویست

تار هیم از حبس و تنگی وز کار  
آن یکی زیر کترین تدبیر کرد  
خیر باشد رنگ تو بر جای نیست  
اند کی اندر خیال افتد از ین

بیمار شدن فرعون هم از تعظیم خلقان  
سجده خلق از زن و از طفل و مرد  
گفتن هر یک خداوند و ملک  
که به دعوی الهی شد دلیر  
عقل جزوی آفتش وهم است وطن  
بر زمین گزینیم گزراهی بود  
بر سر دیوار عالی گس روی  
بلک می افتی ز لرزه دل به وهم  
رنجور شدن استاد بهو هم

گشت استا سست از وهم وز بیم  
خشمگین بازن که مبر اوست سست  
خود مرا آگه نکرد از رنگ من  
اوبه حسن و جلوه خود مست گشت  
آمد و در رابتنندی و استاد  
گفت زن خیر است چون زود آمدی  
گفت کوری رنگ و حال من ببین  
تودرون خانه از بعض و نفاق  
گفت زن ای خواجه عیبی نیستت  
گفتش ای غرتو هنوزی در لجاج  
گرتو کور و کور شدی مارا چه جرم  
گفت ای خواجه بیارم آیینه  
گفت رو مه نور هی مه آینه  
جامه خواب مرا زو گستران

برجهید و میکشاید او گلیم  
من بدین حالم نپر سده و نجست  
قصه دارد تار هد از ننگ من  
بیخبر کز با م افتادم چو طشت  
کودکان اندر پی آن او ستاد  
که مبادا ذات نیکت را بدی  
از غم بیگانه گان اندر حنین  
می نبینی حال من در احتراق  
و هم وطن لاش بی معنیستت  
می نبینی این تغییر وار تجاع  
مادرین رنجیم و در اندوه و گرم  
تا بدانی که ندارم من گنه  
دایم در بعض و کینی و عنت  
تا بخشیم آس من شد گران

زن توقف کرد مردش بانگ زد کای عدو زو تر ترا این میسزد  
 در جامه خواب افتادن استاذ ازوهم و نالیدن او از و هم رنجور ی  
 جامه خواب آورد و گستر دان عجزو گفت امکان نی و بطن پر زسوز  
 گریگو یم متهم دا رد مرا ورنکو یم جد سود این ما جرا  
 فال بد رنجور گردا ند همی آدمی را که نبود ستس غمی  
 قول پیغمبر قبوله بفرس آن تمار صنم ند ینا بهر صوا  
 گر بگو یم او خیا لی بر زد فعل دارد زن نه حدوت میکند  
 مر مرا از خانه پیرو ن میکند پهر فسقی فعل و اعسو ن میزند  
 جامه خوابی کردو استادا و فتاد آواه و نا له از وی می بزاد  
 کود کان انجا نشستند و نهان درس میخوا ند ند با صدا ند هان  
 کین همه کرد یم و ماز ندا نییم بد بنایی بود ما بد با نییم  
 دوم بار دروهم افگندن کو دکان استاذ را که او را از قرآن خوا ندن  
 مادرد سر افزا ید

گفت آن زیر ک که ای قوم پسند در س خوانید و کنید آوا بلند  
 چون همی خواندند گفت ای کودکان بانگ ما استاد را دارد زیا ن  
 در دسر افزاید استاد را زبا نک ارزد این کودرد یابد بهر دا نک

گفت استاراست میگوید رو ید بدین مکر

خلاص یافتن کود کان از مکتب در د سر افزون شلم پیرو ن شوید  
 سجده کردند و بگفتند ای کر یم دور بادا از تور نجوی و یم  
 پس برو ن جستند سوی خانه ها همچو مر غان در هوای دا نه ها  
 مادر انشان خشمگین گشتند و گفت روز کتاب و شما با لهر جفت  
 عذر آوردند کای مادر تو بیست این گناه از ما واز تقصیر نیست  
 از قضای آسما ن استاد ما گشت رنجور و سقیم و مبتلا  
 مادران گفتند مکر است و در و غ صد رو غ آر ید بهر طمع دوغ  
 ماصباح آیم پیش او ستا تا بینیم اصل این مکر شما  
 کود کان گفتند بسم الله روید بردروغ و صدق ماواقف شو ید  
 رفتن مادران کود کان بعیا دت استاد

با مداد ن آمد ند آن ما در ان  
هم عرق کرده زبسیاری لعاف  
آه آهی میکند آهسته آهسته  
خیر باشد او ستاد این درد سر  
گفت من هم بیخبر بودم از این  
من بسم غافل به مشغول قال و قیل  
چون به جد مشغول باشد آدمی  
از زنان مصر یوسف شد سمر  
پاره پاره کرده ساعد های خویش  
روح واله کی نه پس بیند نه پیش

ای بسا مرد شجاع اندر حرا ب  
او همان دست آورد در گیر و دار  
خود ببیند دست رفته در ضرر  
خون از و بسیا رفته بیخبر

در بیان آنک تن روح را چون لباسی آنک تن روح را چون لباسی  
است و این دست آستین دست روح است و این پای موزه پای روح است

تا بدانی که تن آمد چون لباس  
روح را تو حید الله خوشتر است  
دست و پادر خواب بینی و ائتلاف  
آن تو یی که بی بدن داری بدن پس مترس از جسم جان بیرون شدن

افکار تصو فی و طریقت مولا ناکه در آن جز بیات عشق قدسی و  
معرفت را به سر حد کمال آن میابیم در عمق خود مجزا از مسایل اجتماعی  
وتر بیتی انسان که تزکیه روحی بدان پیوسته دارد نیست مولا نانه  
تنها در جهان بیرونی عمیقاً سیر نموده و از آن آگاهیم هایش کامیل  
شده بلکه در جهان درونی نیز کاملاً دست یافته و خود آگاه هیش بدان  
حد رسیده که حقایق را در عالم عرفان به گونه عمیق درک کرده  
است. خلاصه مولا نا از طریق شناخت جهان درونی و بیرونی اعتماد  
به نفس پیدا کرده و از هر بنده و ارسته است:

## چون زخود رستی همه بر ها نشدی

چونك بنده نیست شه سلطان شدی

(مثنوی ص ۲۶۴ ب ۷)

معلوم میشود که هر قدر تفکر و تعمق افراد بیشتر شود بر علم بیشتر دست میآید و روشنایی فهمشان تاریکی جهل را مغلوب میسازد. پخته و از تغییر دور شو

رو چو بر همان محقق نور شو

(مثنوی، ص ۲۶۲ ب ۶)

نور نور چشم خود نور دلست نور چشم از نور دنیا حاصلست

(مثنوی ۵۶ ب ۱)

بر عکس هر گاه فردی آگاه و خود آگاه می‌نماید با شد به ظن و خیال گرفتار شده و مدارکات شخصی و اجتماعی خود را از دست میدهد چنانکه مولانا میگوید:

آنچه تو گنجش تو هم میکنی زن تو هم گنج را هم میکنی

(مثنوی ص ۱۱۳ ب ۲)

مولانا در مناظره علم و گمان میگوید که علم چون بر نده دو بال و گمان طایر یک بال است، مرغ یک بال به امید آشیان دو گامی بیشتر بریده نمیتواند و پرمیزد و سرنگون می‌افتد اما هرگاه ظن و گمان محو و علم حاصل گردد پرنده دو بال به پرواز می‌آید و او راست می‌پیرد و به زمین می‌افتد و نه مجروح میشود. آدم با علم باد و پر به جولان و پرواز است نه عاقلی دارد نه مانعی اگر همه عالم او را ستایش نمایند او از این ستایش بالانگیزد و بر خود نبالد و اگر همه او را تحقیر نمایند و طعن بزنند که در گودال گمراهی قرار داری با آنکه ارزش گاهی را نداری به گزاف خویشتمن را کوه میپنداری، در اندیشه نیفتد و دردمند نگردد چون او خود را به نور علم میشناسد و معرفت نفس دارد و خویشتمن را از آنچه هست فراموش نمیکند. مگر انسانی که از علم حقیقی و معرفت ذاتی به دور و در و هم و ظن و گمان

گر فتار است آنگو نه میبا شد که مولانا در حکایت (شاگردان مکتبی و استادان شان و رنجور شدن آدمی از وهم تعظیم خلق) تمثیل نموده است .

تنی چند از کود کان مکتبی نزد استاد ی درس میخواندند استاد در تدریس شاگردان جدو جهد داشت و شاگردان از تشدد آن به رنج و ملال ، نه استاد را رنجوری بود و نه عارضه یی که درس به تاخیر افتد تا کود کان روزی چند از تنگی حبس باهم وار هندی نفسی به راحت کشند بالا خره شاگردان در مشورت افتادند تا بر این مشکل ته بیری کنند . کودکی زیرکتر از دیگران رای چنین داد که وقتی استاد میرسد بگو ید ، خیر باشد استاد چرا رنگت زرد است؟ چه مریضی داری تب پیش آمده یا هوا رسید؟ و با این سوالات و به زاری از مریضی و رنگ پر یده گی استاد سخن گویند تا وهم و خیال بر استاد چیره گردد و عاقلی به مجنون بدل شود :

چون معلم بود عقلش مرورا بعد از این شد عقل شاگردی ورا

(مثنوی ، ص ۵۳ پ ۴)

همه کودکان این ذکا و رای او را تحسین کردند و بر تحکیم عهد متفق گشتند که چنان کنند که او گوید و رای آن کودک مورد قبول دیگران گردید :

اتحاد یار با یاران خوش است پای معنی گیر صورت مرکش است

(مثنوی معنوی ، ص ۳۴ پ ۳)

در اینجا مولانا لطف سخن دیگری نیز دارد و با اشاره به حدیث پیغمبر اسلام که میفرماید حسن مرد هادربان شان پنهان است و پیشدستی عقل آن کودک را ذلیل بر آن میگیرد که اختلافات عقل بشری اصل فطری است نه چنانکه معتزلیها آن را دراصل متساوی گویند و از جهت تحصیل علم عقول را متفاوت میدانند ، و براین عقیده اند که عقول بشری در اصل فطرت اعتدال دارند ولی روی کسب تجرب به و اندوخت تعلیم است که آن یکی بیشتر و آن یکی کمتر می اندوزد و این از آن داناتر



و بخرد تر میگردد. بطلان این عقیده از نظر مولانا متکی به رای کودکی است که نه علمی آموخته و نه تجربه‌ی دارد، مگر رای و تدبیر ی ظاهری نمود که پیرها بدان نرسیدند که این خود عطیه فطری و خداداد است و فزونتر از آنچه که به جدو جهد و فکرت به دست می آید.

روز دیگر کودکان بروفق عهدی که به تدبیر کودک پیشرو بسته بودند بیرون جایگاه استاذ آمدند که آن کودک صاحب رای بر سر او پیشرو باشد و دیگران پیروز یرا او نظر را طرح نمود و باید دیگران از او تبعیت نمایند.

آن کودک آمد و پیشتر از دیگران نزد استاذ رفت و سلام داد و بنا به رسم قرار شده از استاذ پرسش کرد که خیر باشد چرا رنگت زرد فام است؟ استاذ با آنکه جواب داد او را رنج و ملائی نیست اما اندکی غبار و هم در دلش نشست و آنگاهی که کودک کان دیگر نیز مانند پیشرو خود از استاذ سوال رنجوری او را نمودند، وهم استاذ قوت گرفت و او را در شگفتی از حالش واداشت

تعظیم تمهیدی کودکان به منظور ایجاد و هم بالای استاذ مؤثر افتاد و قلب او را در اندیشه و اوها مرنجور ساخت آنچنان که تعظیم و رنجور ساخت آنچنان که تعظیم و سجده بیجای مردم فرعون را در وسواس غرور آلوده و دردمند گردانید و وقتی او را زن و مردو خورد و بزرگ خدا گفتند به وهمی گرفتار گردید که جرئت بیابد و دعوی خدایی کند و ازدها گونه از ولع و خودنمایی و گردنکشی سیری نیابد و فراموش نماید که او خود جزیک مخلوق ضعیف و ناچیز در برابر جلال کبریا خالق لایزال موقف و وجود خارجی دیگری ندارد آری، وهمی که انسان را به خودنمایی و گردنفرازی بکشاند آفت جان است که از جهل و نادانی منبع میگیرد اگر انسان جاه طلب و بلندپروا خواه نیابد از اندیشه و هم و سرنگون ایمن میباید شد، زیرا آدمی که در روی زمین همواره راه برود، اگر چه مسیر آن تنگ و کم عرض باشد، اضطراب افتادنی در پیش نیست، ولی اگر بر روی دیوار بلند

حرکت میکند گر چه پهنای آن دو گز باشد از کژی و سرنگونی مصئون نمی ماند :

سا لها گر ظن دود با پای خویش نگردد ز اشکاف بینی های خویش

(منوی، ص ۱۸، ب ۶)

استاد از اوها می که کودکان برای ایجاد کرده بوذند سست گشت و دریم افتاد و جانب منزل چهید ن گرفت و خشمناک باز نش گفت که اوسخت بیمبر بوده، درین حال مر یضی که زرد فامی رنگ من ازخزان عمرو کوچ قافله زنده گی پیغام میده از وضع من مرا آگاه نساخته و به قصد رها بی از قیدم مست و مغرور جاره حسن خود است در حالی که شاگرد آن او را تعقیب میکردند درخانه رابه شدت گشود زن که از دیدن شوهر و از آمدن بیموقع و غیر مترقبه او به تعجب و تو حش شده بود، علت زود برگشتن شوهر را به خانه جو یاشد که مبادا او را عار شه بی روی داده باشد، اما استاد با پر خاش و شکوه جواب داد، مگر کوری، رنگم را بین که بیگانه گان به غم من ناله و زاری مینمایند و تو از بغض و نفاق تب سوزنده نمیبینی زن هر قدر اصرار نمود که ترا حالت درد و مر یضی نیست. خود رادر آئینه ببین که رنگت بجاست د چار و هم و ظن پیوده گشته ای. استاد با اصراری بیشتر قبول نکرد و زن را تهت قصد، وعداوت زدو بانک بر آورد که زود تر جای خواب بگستران که از شدت سرگردانی و مر یضی آرامم ندارم و در جای خواب بیا سایم.

زن با باطنی پر سوز قدرت و توان گفتن نداشت از بیم آنکه اگر زیاد تر معطلی و مجادله کند خیال و اتهام شوهرش برای بیشتر قوت میگیرد که شاید زن کارهای پنهانی دارد که میخواهد در خلوت خانه باشد ناچار جای خواب شوهر را برای آسایش و استراحت او همواره نمود و استاد به جای خواب افتاد و آه و ناله آن رو به افزونی نهاد. کودکان هم که با استاد آمده بودند، مجبور گشتند تا هما نجا دور استاد نشستند

و با حالت نها نی درس بخوانند اما وقتی خود را بیش از آنچه بودند زندانی یا فتنه از کاری که کرده بودند سخت در ندامت افتادند و در جستجو چاره تازه شتا فتنه بار دوم آن کودک با تدبیر، یا ران را مشوره داد که درس را در حضور استاد با صدای بلند بخوانند و هنگامی که کود کان درس را به صدای بلند آغاز نمودند، کودک ذکی شاگردان را مورد ندامت قرار داد که رنج او در دستاد از بانگ بلند ما افزایش میاید و موجب آزار و اذیت استاد میشود این پسندیده نیست که ما استاد را بیآزاریم استاد که در وهم و مریضی دردمند و رنجور گشته بود حرف او را تایید کرده و کودکان را رخصت داد که به خانه های خود بروند کود کان که از قید و بند درس استاد به تدبیریار ذکی خود آزاد گشته بودند باتشکرو سپاس از او به خانه های خود شتافتند و چون پرنده گان به هوای دانه پای در آشیانه گذاشتند.

\* \* \*

بعده از مطالعه عمیق این حکایت مامتو چه چند نکته بارز تر بیستی میشود که قبلا نیز به نام نکته های مشخص افکار تر بیستی مولانا یاد کردیم اینک به شرح هر کدام به صورت جداگانه میبر دازیم :

۱- بی علاقه گی شاگردان به درس و نا راحتی آنها از معلم : از آنچه بزرگان و بینشمندان در تیوری تعلیم و تربیه کلاسیک و تعلیم و تربیه معاصر عنوان کرده اند در مییابیم که به قول معروف، عالم شدن آسان و معلم شدن مشکل است. بنا برین معلم باید قبل از همه بر جهان بیرونی و درونی خود تسلط کامل داشته باشد یعنی از خود و جهان پیرامون خود آگاهی داشته و بر حقایق دست یافته باشد تا به ظن و گمان بر نخورد. باری معلم باید شاگردان خود را از نگاه و وضع روانی کاملاً بشناسد، عواطف و ادراکات آنان را عمیقاً درک نماید و مطابق به ذوق و استعداد آنها موضوع درس و روش درس دادن را انتخاب کند تا ذهن آنان فعال گردیده و با علاقه مندی و فعالانه عمل نمایند. مولانا به ذوق و علاقه اشاره نموده میگوید:

### در هر آنکاری که می‌لستت بدان قدرت خود را همی بینی عیان

(مثنوی، ص ۳۱، ب ۱۸)

این مساله که چرا شاگردان حکا. بیت مولانا از دست معلم به تنگ آمده و به درس علاقه نداشتند به بسیاری موضوعات دیگر تعلیمی و تربیتی هم ارتباط دارد. باینکه در عصری که مولانا بزرگ بلخ زنده گی میکرده، تعلیم و تربیه به شکل امروزی نبوده و اصولی نداشته، ولی باین همه چون اکنون صحبت در باره افکار تربیتی مولانا است و حکایتی که مور دبحث ماست ما را به تعمق و امیدارد که منظور مولانا از آوردن این حکایت چه بوده؟ حتماً مولانا بزرگ مر بی و معلم معروف قرن هفتم سر زمین بلخ منظوری داشته است. ما بادرک این موضوع یکی از عوامل بی علاقه گی شاگردان رابه درس و معلم جبر و فشار بیجای که معلم بر شاگردان تحمیل میداشته میدانیم.

آنچنانکه در حکایت مذکور آمده است معلم مو صوف خیلی عصبانی و هیجانی بوده که این امر خود باعث بیعلاقه گی شاگردان میشود، زیرا معلم عصبانی و هیجانی معمولاً بحران روانی و فکری خود را به شاگردان انتقال میدهد. در اینمورد مولانا گفته است.

هر هنر که استاد بدان معروف شد

جان شاگردان بر آن مو صوف شد

واز جانبی ترس و تهدید نیز در بیعلاقه ساختن شاگردان نقش دارد، که معلم که از انگیزه های تهدید استفاده میکند، ظاهراً شاگردان رابه کار می‌اندازد، یعنی شاگردان قلباء کارو عمل نمیکند چون آنها مجبور ساخته میشودند که کار کنند این عمل نتیجه خوبی نمیدهد، زیرا شاگردان (اطفال) نیازمند مباحثه و اظهار نظر

هستند آنها میخواهند مورد محبت واقع شوند و دیگران نازشان را بکشند.

معلم این حکایت منظوم نیز از جمله معلمینی بوده است که با شاگردان مهر بانی نداشته و در روش درس خود از فشار، تهدید و ترس استفاده میکرده است.

مولانا مادر مورد محبت در قسمتی از مثنوی میگوید:

از محبت تلخها شیرین شود	از محبت مسها زبرین شود
از محبت درد ها صافی شود	از محبت درد ها صافی شود
از محبت مرده زنده می کنند	از محبت شاه بنده میکنند
این محبت هم نتیجه دانش است	کی گزافه بر چنین تختی نشست

۲- اختلاف فردی: موضوع دیگری که درین حکایت از لحاظ تربیتی وجود دارد توجه مولانا بدان بوده اختلاف فردی میباشد و این موضوع در قالب این سوال که وقتی روابط معلم با شاگردانش طوری بوده که شاگردان از او به تنگ می آیند و ناراحت میشوند و برای رهایی از درس او نقشه میکشند در واقع درس معلم و بر خورد او مفید، و موثر نمیشد پس چرا شاگردی زیر کتر از شاگردان دیگر صنف که این معلم در آن تدریس میکند وجود دارد، طرح میگردد، این موضوع مستقیماً به اختلافات فردی یا اختلاف استعدادها مربوط میشود.

شمس و مولانادر مکتب خود به (اصالت شخصیت) و (هویت فردی) انسانها عقیده داشته و معتقد اند که هر کس شخصیتی اصیل و ویژه خود اوست ازینرو همه رانمیتوان یکسان ارز یا بی کرد.

عقلهای خلق عکس عقل او  
عقل او مشک است و عقل جمله بو  
این تفاوت عقلها رانیک دان  
در مراتب، از زمین تا آسمان  
هست عقلی، همچو قرص آفتاب  
هست عقلی کمتر از نور شهاب  
(مثنوی، دفتر پنجم)

عقیده آنها به (تفاوت عقلمها)، اختلاف استعدادها و دگرگونی شخصیتها بدان پایه پیش میرود که مولانا به (روانشناسی رشد) و اصالت هر مرحله از آن توجه کرده و هدایت میدهد که:

**چون که باکودک سرو کارتفتاد پس زبان کودک باید گسناد**

منظور از این بیت اینست که هر فرد مطابق به تکامل و انکشاف خود در هر مرحله سنی از قبیل دوره طفولیت، نوجوانی، جوانی و... خصوصیات و مشخصات مربوط به خود را دارد اول باید مطابق به آن عمل کرد. و این موضوع که در قرن هفتم مولانا آن را وارد بحث قرار داده درست یکی از موضوعات مهم و ارزنده جهان تربیتی امروز است و مربوط روانشناسی تربیتی که در آموزش و پرورش از آن استفاده میشود.

محور اصلی بحث ما اکنون کودک با هو شتر بود که هو شو، او را از کودکان دیگر متمایز ساخته بود. روانشناسی جهان در باره ماهیت هوش عقاید مختلف دارند. بعضی آنرا کسبی، گروهی ارثی (فطری) و گروهی هر دو را دخیل میدانند. هو شو را گاهی لیاقتی تعریف کرده اند که فرد میتواند به وسیله آن بیا موزد و گاهی آن را به لیاقتی منسوب میدانند که فرد به کمک آن با محیط، خود را سازش میدهد.

(۱) به هر صورت دیگر روشنی است که هیچگاه محیط دو فرد حتی اگر در یک خانواده زنده گی کنند در یک مکتب بروند یکسان نیست. ممکن است محیط دو فرد از لحاظ جغرافیایی و اجتماعی یکسان باشد ولی اثر عوامل محیطی بر روی آنها متفاوت است. مثلاً ممکن است این دو فرد با اشخاص متفاوتی برخورد کنند و تأثیرات این ملاقات بر آنها متفاوت باشد و ممکن است این افراد علایق و گرایشهای متفاوتی پیدا کنند و در گروههای مختلف منتهی سیاسی و تفریحی وارد شوند.

۱- محمد امین، امین (جدال پیرامون مساله هو شو و بهره آن) عرفان، شماره دوم، کابل، مطبوعه تعلیم و تربیه سال ۱۳۶۴، ص ۲.

به دلیل تغییرات زیادی که در محیط بعد از تولد دیده میشود و نیز به دلیل این که اثر عوامل محیطی غیر قابل پیشبینی است به مشکل میتوان تأثیرات وراثت و محیط را بر رشد روانی کودک بعد از تولد او معلوم کرد. (۱)

۳- شخصیت معلم: نکته با رز دیگری که از نظر تعلیم و تربیه و پیدا گویی، مولانا در حکایت خود بیان نموده این است که تعظیم تمپیدی کودکان به منظور ایجاد وهم بالای استاد موثر می افتد و در نتیجه استاد فریب نقشه پی را که کودکان جهت رهایی از چنگ او طرح کرده اند، میخورد.

بنابر قوانین که امروز در تعلیم و تربیه از آنها استفاده میشود معلم بایست دارای شخصیت قوی و انکشاف یافته ری باشد، این معلم بادرک عمیقی که در مورد مسلک خود باید داشته باشد بایست بفهمد که او چه کسی است، وظیفه او چیست؟ و از مردم عادی چه فرقی دارد؟ و خلاصه شاگردان از او چه انتظاری دارند؟ هر کسی معلم شده نمیتواند این خود اصلی است بیانگر موقف و شخصیت معلم حرف و عمل معلم باید ایجاد کرده و در شاگردان موثر باشد و آنها را وادار به تکاپو و فعالیت نماید. چنین معلمی باید روح بلند و قوی داشته صاحب شخصیت انکشاف یافته باشد، شاگردان خود را با تمام خصایص جسمی و روحی آنها بشناسد، با آنها روابط حسنه و دوستانه بی داشته باشد، بر آنچه تدریس مینماید تسلط داشته باشد و آگاهی و خود آگاهی او تکامل یافته باشد. تأثیر تعظیم تمپیدی شاگردان را بر معلم، میتوان تحمل بر ضعف شخصیت و معنویات

۱- نرمان- مان (مترجم محمود ساعتچی) اصول روانشناسی،

تهران، امیر کبیر) سال ۱۳۵۴، ص ۱۸۸-۱۸۹.

معلم نمود و در پهلو ی آن نمیتوان فراموش کرد که این مساله شکرردی ازسیستم تربیتی آن عصر بوده است.

۴- ضعف شخصیت و ظن و بدگمانی معلم: شك و تردیدی که معلم حکایت مذکور بر همسرش نمود، نیز در واقع نتیجه تزلزل شخصیت وضعف معنویات او بوده میتواند.

حالاتی که به معلم حکایت مذکور دست داده از امراض شخصیتی بروز نموده است که چنین شرح میدهیم: اگر علم تعادل روحی از حد معینه تجاوز کند. شخصیت را مصاب به مرض میدانند که انواع و درجات امراض فرق دارند، مثلا در تزلزل شخصیت، مریضی که حافظه خود را از دست نداده ولی احساس تزلزل شخصیت به او دست میدهد و اظهار میدارد که:

این دیگر دست من نیست، این دیگر صدای من نیست، من دیگر نیستم، من دیگر هستم... این اختلالات ممکن است موقتی یا دائمی و طولانی باشد و یا اکثرا به توهمات و جنون خاتمه پذیرد. (۲)

اگر افکار تربیتی و یا اصول و قواعدی را که مولانا جلال الدین بلخی در آموزش و پرورش خواستار آن است خلاصه کنیم در قدم اول هدف از تعلیم و تربیه مولانا تربیه انسان است تا سرحدی که او واقعا از نظر مولانا به عنوان یک شخصیت کامل یا یک انسان کامل عرض وجود کند و برای این کار مولانا پیشنهاد میکند که در تربیه همچو انسانی باید کوشید تا ظاهر سازی ستمگری، ناروا ییها، ظلم و استبداد، دورنگی، شك و تردید، مفتخواری و استثمار، آنزوا و کناره گیری از جامعه و مردم و جودنداشته و در عوض این انسان در جریان تربیت خود به سوی مردم و جامعه به سوی عمل و کار، عمل و کاری که

۲- محسن منصف (امراض شخصیت)، رهنمایی نظارت مکاتب، کابل، وزارت تعلیم معارف، سال ۱۳۵۲، ص ۱۶۸.



سازنده و ایجادگر بوده و برای مردم و جامعه مفید واقع شود، به سوی قیام علیه نارویمها، ظلم و استبداد و برچیدن اینهمه از جامعه به سوی عدالت اجتماعی و تطبیق آن در عمل، به سوی مردم دوستی انساندوستی و نو عیروری هدایت شود.

مولانا کارتر بیت انسان را کار هر کسی نمیداند موقوف و شخصیت معلم و کسی که باید انسان را تربیه کند از نظر او خیلی مهم بوده و معلم را شخصیتی میطلبد که عمیقاً بر خود و شخصیت خود و بر کارآموزش مسلط باشد. پس مولانا ی بز رگنه تنها عالم و دانشمند عصر خود بود بلکه عالم و دانشمند و به ویژه دانشمند تربیتی امروز، فردا و فردا های دیگر و ... نیز میباشند و خواهد بود.



هیئت تحریر :  
اکادیمسین دکتور جاوید  
کاندید اکادیمسین الہام  
دکتور اسدالله

حبیب  
معاون سر محقق فرمند  
محقق حسین نایل  
محقق ناصر رھیاب  
مدیر مسئوول : ناصر رھیاب

بہای اشتراک :  
در کابل ۶۰ افغانی  
درو لایا ت ۷۰ افغانی  
در خارج کشور ۶۰ دالر  
برای محصلان و متعلمان نصف قیمت  
بہای یک شمارہ ۱۵۰-افغانی  
نشانی : اکادمی علوم ج ۱، انستیتوت زبان و ادب دری مدیریت مجلہ خراسان

## C O N T E N T S

**Hussain Nael:**

Dekan literary center and its relation to literature of our country.

**Dr. Nemat Zada:**

Masud Sad-i-Salman and Abul Faraj Runi.

**Dr. Hussain Behroz:**

Translation of Hadaeq-ul Sehr.

**Hussain Farmand:**

Another copy of the Dictionary of "Zafan-i-Guya Wa Jehan-i-Puya".

**Puya Faryabi:**

Anevaluation of the Dari Prose.

**Prof. Bechka:**

Innovation of a new thought in the central Asia.

**Zalmai Hewadmal:**

Masafer Morrwat.

**Mahbuba Timuri:**

...Educational thoughts of the Maulana Jalaludin Balkhi.

**Academy of Sciences of Afghanistan**  
**Center of Languages and Literature**  
**Dari Institute**

# **Khorasan**

**Bi- Monthly Magazine**

**on Language and Literature**

**Editor: Nasir Rahyab**

**Vol VII No. 1**

**April - May 1988**

**Government Printing Press**